

زیورهای بهشتی

حصه سوم و چهارم

تألیف

حکیم الامت حضرت مولانا اشرف علی تھانوی رحمۃ اللہ علیہ

ترجمہ

مفتی محمد ابراہیم تیموری



✽ آغاز ترجمه حصه سوم: ۲۴ شعبان ۱۴۱۷ قمری مطابق ۸ جدی ۱۳۷۵ شمسی مطابق ۵ جنوری ۱۹۹۷ عیسوی
 ✽ پایان ترجمه حصه سوم: ۱۹ ذی قعدة ۱۴۱۷ قمری مطابق ۹ حمل ۱۳۷۵ شمسی مطابق ۲۹ مارچ ۱۹۹۷ عیسوی
 ✽ پایان اصلاح ثاني حصه سوم: ۵ صفر ۱۴۲۹ قمری مطابق ۲۴ دلو ۱۳۷۶ شمسی مطابق ۱۳ فروری ۲۰۰۸ عیسوی



حرف اول



الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على رسوله الكريم و على آله و اصحابه اجمعين و على كل من
تبعهم الى يوم الدين.

اما بعد !

کتاب «بهشتی زیور» از مهمترین و بزرگترین آثار فقهی عصر جدید و مقبول ترین و عظیم النفع ترین آنها در بین مسلمین و از معتمدترین کتابهای فقهی اسلام می باشد که چنان مشهور و مروج شده که تقریباً در هر خانه ای از آن نسخه ای موجود و چون یک مفتی و مرشد برای اهل خانه گردیده است. علماء آن را ماخذ و مرجع قرار داده شروح و تخریجات و زواید فراوان برآن انجام داده اند و همچنین در اکثر زبانهای معمول جهان امروزی ترجمه و نشر شده است. از آن جمله در زبان فارسی تا بحال سه بار ترجمه شده است و بنابراین در بادی الامر نیازی به ترجمه دیگری از آن دیده نمیشد، لیکن وجوهی که در طول سطور آتیه خواهد آمد سبب شد تا اراده اشاعت ترجمه هذا مصمم گردد.

خصوصیات این ترجمه:

۱. کتاب «بهشتی زیور» در اصل برای زنان و طبقه اناث به تحریر آمده است و لذا مسایل و احکامی که مخصوص زنان بوده و در اصل کتاب فقط با ایراد ضمائر مونث درج شده بودند، در این ترجمه نیز با آوردن الفاظی چون «زن، زنان، دختر، دختران...» بر خصوصیت آنها به طبقه اناث تصریح گردید تا با

مسائل مخصوص مردان مختلط دانسته نشود.

۲. مسائل و احکامی که مخصوص مردان بود و در اصل کتاب فقط با آوردن ضمائر مذکر درج شده بودند، در این ترجمه با ایراد الفاظی چون «مرد، مردان، پسر، پسران...» بر تخصیص آنها به طبقه ذکور تصریح شد تا با مسائل مخصوص زنان مختلط دانسته نشود.

۳. مسائل و احکامی که در اصل کتاب برای مردان و زنان یکسان بود، در طول ترجمه نیز برای آنها ضمائر عام استعمال شد تا بر شمول آنها بر هر دو جنس مذکر و مؤنث تصریح نماید.

۴. برای سهولت عوام به اتباع اصل کتاب در ترجمه تا حد ممکنه زبان ساده و آسان استعمال شد.

۵. در طول ترجمه متن کتاب، بعضی عبارات جهت فهم مطلب و... در بین این شکل قوسین { } افزوده شد.

۶. بعضی مسائل متن کتاب تشریح طلب بودند، لذا تشریح تفصیلی آنها در حاشیه افزوده شد.

۷. مأخذ احادیث شریف در متن کتاب در بین این شکل قوسین { } افزوده شد.

۸. مسائل کثیر الوقوع امروزی که در کتب معتبره فتاوی احناف رحمهم الله پراکنده بود، جهت افاده عوام در حواشی ترجمه افزوده شد.

۹. در تراجم سه گانه فارسی از «بهشتی زیور» اغلاطی مختلف النوع دیده شد که اعتبار مسائل تراجم و نتیجتاً به اینگونه اصل کتاب را مخدوش میسازد. نمونه های از اغلاط جلد سوم و چهارم هر سه ترجمه تحت عنوان جداگانه ای درج خواهند شد.

۱۰. مراد از حاشیه جدید در طول مأخذ حواشی، حاشیه «بهشتی زیور» چاپ مولانا شبیرعلی تھانوی رحمته الله می باشد که بقول شیخ الاسلام مفتی محمد تقی عثمانی دامت برکاتهم، «معمدترین و جامع ترین طبع بهشتی زیور» است و ترجمه هزا نیز از روی همین متن صورت گرفته است.

نمونه بعضی اغلاط تراجم سه گانه فارسی



چنانکه گفته شد تراجم سه گانه فارسی «بهشتی زیور» متأسفانه دچار اغلاط مختلف النوع شده است. جهت اختصار، از جلد سوم و چهارم تراجم ثلاثه چند اغلاط در سطور پائین به طور نمونه درج میشوند.

﴿نمونه بعضی اغلاط حصه سوم زیورات بهشتی﴾

به ترجمه الحاج مولوی محمد شریف، شریف حنیف رباطی عرب چاپ پشاور



تبدل حکم عدم وجوب به وجوب در روزه:

مسئله ۷: «کسی در شب قصد کرد که فردا روزه میگیرم لیکن باز قبل از طلوع صبح قصد او بدل شد و روزه نگرفت، قضا بر او واجب می گردد». زیورات بهشتی: ۲۱۲، باب ۶: بیان روزه نفلی: ترجمه بالا نادرست بوده و حکم منقلب گردیده است. فقهاء رحمهم الله تصریح می کنند: «و لو نوى من الليل ثم رجع عن نيته قبل طلوع الفجر صح رجوعه في الصيامات كلها». فتاوی عالمگیری: ۱/ ۱۲۶ + حاشیه جدید: ۹/۳. صورت درست مسئله و ترجمه صحیح عبارت مولف رحمه الله چنین است:

مسئله ۷: «کسی در شب نیت کرد که فردا روزه می گیرم اما بعداً قبل از طلوع صبح صادق، نیتش بدل شد و روزه نگرفت، در این صورت قضای آن واجب نیست».

تبدل حکم جایز به ناجایز در فدیة:

مسئله ۹: «اگر از طرف اقارب و ولی متوفی، روزه یا نماز اداء کنند اداء میشود». زیورات بهشتی: ۲۲۲، باب دوازدهم: بیان فدیة.

مسئله بالا کاملاً غلط است. روزه و نماز اقارب یا ولی متوفی از طرف متوفی اداء نمی شود. فقهاء رحمهم الله تصریح می کنند: «و لا يصوم عنه الولي و لا يصلي». شرح البدایة: ۲۰۵ + حاشیه جدید: ۲۱/۳

صورت درست مسئله و ترجمه صحیح عبارت مولف رحمه الله چنین است:

مسئله ۹: «اگر ولی مرده از طرف مرده روزه قضائی بگیرد یا از طرف او نماز قضائی بخواند، اینکار جایز



نمی باشد و روزه و نماز قضائی از دوش مرده ساقط نمی گردد».

تبدل حکم نقض به عدم نقض در قسم:

مسئله ۲: «چوپه شیرخوَر بز را دیده، قسم کرد که گوشت آن را نمی خورم. همان چوپه کلان شد و بز گردید بعد از آن گوشت آن را خورد، قسم او نشکسته است». زیورات بهشتی: ۲۵۴، باب ۲۷: بیان قسم از خوردن و نوشیدن.

ترجمه مسئله بالا نادرست است. فقهاء رحمهم الله تصریح می کنند: «ولو حلف لا یاکل هذا الحمل فاکل بعد ما صار كبشاً حنث». شرح البدایه: ۴۶۷/۲ + حاشیه جدیده: ۵۵/۳ صورت درست ترجمه عبارت مولف رحمه الله چنین است:

مسئله ۲: «اگر بره یا بزغاله ای بود و شخصی قسم خورده گفت که گوشت این بره یا بزغاله را نمی خورم، سپس آن بره یا بزغاله کلان شده گوسفند یا بز گردید و آنگاه آن شخص گوشتش را خورد، در این صورت هم قسمش می شکند».

مقدار ستر برای پیر زنان:

مسئله ۶: «تمام بدن زن از سر تا پا باید پُت نگهداشته شود و نباید در پیش روی مردان اجنبی و غیر محرم آشکار شود. تنها پیر زنان اگر کف های دست، روی و پای ها را از ران پایانتَر آشکار نمایند باکی ندارد...». زیورات بهشتی: ۲۶۲، باب ۳۷: بیان لباس و حجاب.

ترجمه و حکم مسئله ناصحیح است. لاحول و لا قوة الا بالله. فقهاء رحمهم الله تصریح می کنند: «والعورة) للحرّة جميع بدنّها حتی شعرها النازل فی الاصح خلا الوجه و الکفین و القدمین...». شرح التویر: ۴۲۱/۱ و ۳۶۲/۲ + حاشیه جدیده: ۶۳/۳ صورت اصلی مسئله و ترجمه درست عبارت مولف رحمه الله چنین است:

مسئله ۶: «برای زنان حکم اینست که تمام بدن خویش را از سر تا پا بپوشانند. برهنه کردن هیچ قسمت و عضو بدن نزد غیر محرم برای ایشان جایز نیست.

البته اگر زنان پیر فقط چهره و دو دست تا بند دست، و پای خود تا بُجَلک {شتالنگ} را برهنه کنند گناهی ندارد، لیکن برهنه نمودن بقیه اعضای بدن برای آنها هم جایز نمی باشد...».

﴿ حصه سوم زیور جنتی ﴾

با ترجمه گل آقا شائق در وقت ترجمه و تصحیح و مقابله با سایر تراجم موجود نبود لذا مسائل آن دیده نشد.



﴿ نمونه بعضی اغلاط بخش سوم زیور بهشت ﴾

به ترجمه محمد امین حسین بر، چاپ تربت جام ایران



تعداد گواهان:

مسئله ۲: «اگر بعثت ابرآلود بودن آسمان ماه شوال دیده نشد آنوقت گواهی یک نفر اعتباری ندارد، اگرچه شخص بسیار معتبر هم باشد بلکه هنگامی که دو مرد معتبر و پرهیزگار یا یک مرد و زن متقی و دیندار جهت دیدن آن گواهی دهند آنوقت شهادت شان معتبر و ماه عید ثابت میشود...». زیور بهشت: ۱۳/۳، در مورد رویت ماه.

مسئله بالا نادرست است، زیرا در این صورت حکم رویت هلال از شهادت یک مرد و زن ثابت نمی گردد بلکه در صورت عدم دو مرد عادل، گواهی یک مرد عادل به همراهی دو زن عادل ضروری خواهد بود چنانچه تمامی کتب فقهی تصریح می کنند: «و اذا كان بالسما علة لم تقبل في هلال الفطر انا شهادة رجلين او رجل وامرأتين». شرح البدایه: ۱/۱۶۸ + حاشیه جدید: ۵/۳

اصل صورت مسئله و ترجمه درست عبارت مولف رحمه الله چنین است:

مسئله ۲: «اگر هلال عید فطر به سبب ابری بودن آسمان دیده نشد دراین صورت گواهی یک شخص اعتباری ندارد، اگرچه شخص بسیار بزرگی هم باشد بلکه هنگامی که دو مرد دیندار و پرهیزگار یا یک مرد و دو زن دیندار گواهی بدهند که هلال عید را دیده اند، آنگاه رویت هلال عید فطر ثابت می شود».

روش ادا کردن زکات:

مسئله ۱۲: «اگر شخصی آن اندازه زیور آلات نقره ای دارد که به اعتبار حساب ۳۵ گرام نقره زکات واجب می گردد و در بازار ۳۵ گرام نقره به دو روپیه پاکستانی معامله میگردد اگر شخص مذکور دو روپیه بعنوان

زکات بدهد زکاتش ادا نمی گردد. زیرا به اعتبار وزن دو روپیه کمتر از ۳۵ گرام نقره می باشد... زیور بهشت: ۱۶/۳، ۶۲ روش ادا کردن زکات.

صورت بالای ترجمه غلط بوده مسئله مخدوش گردیده است. زیرا اگر قیمت ۳۵ گرام نقره معادل دو روپیه پاکستانی باشد پس چرا ادای زکات توسط آن درست نیست؟ و علت عدم برابری وزن در بین پول پاکستانی و نقره قابل فهم نیست!

غالب اینست که صاحب زیور بهشت بدون دانستن صورت مسئله و پس منظر آن، مسئله را ترجمه نموده بنابراین حکم مخدوش و غیر معقول گردیده است.

در اصل روپیه رایج زمان مولف رحمه الله نقره ای بود و ۳۵ گرام نقره گرچه در مقابل دو روپیه رایج الوقت تبادل می شد، اما این دو روپیه نقره ای در وزن کمتر از ۳۵ گرام بود، بنابراین اگر کسی که ۳۵ گرام نقره بر او واجب می شد می خواست که توسط روپیه همانوقت زکات خود را بدهد شرعاً همان ۳۵ گرام نقره را باید اداء می کرد و اگر می خواست توسط روپیه رایج الوقت اداء کند چون روپیه خود نقره بود و در وزن کمتر از ۳۵ گرام می شد بنابراین، این شخص در صورت ادای زکاتش با روپیه نقره ای رایج الوقت، مقداری کمتر از ۳۵ گرام نقره را اداء می کرد و این درست نمی باشد و لهذا زکاتش اداء نمی شد، و بنابر این مولف رحمته الله علیه عدم ادای زکات در این صورت تصریح نموده علت آن را نیز روشن ساخته است که «زیرا به اعتبار وزن، دو روپیه کمتر از ۳۵ گرام نقره می باشد».

بگمان غالب صاحب زیور بهشت چون متوجه پس منظر بالا نبود، روپیه نقره مروج زمان مولف رحمته الله علیه را با روپیه کاغذی و فلزی امروزی پاکستانی یکی پنداشته چنین اشتباهی از وی رو داده است. بهر حال صورت اصلی مسئله و ترجمه درست عبارت مولف رحمه الله چنین است:

مسئله ۱۲: «اگر کسی آنقدر نقره دارد که به حساب یک چهل، ۳۵ گرام نقره زکات آن می شود، در این صورت اجازه دارد که یا خود آن ۳۵ گرام نقره را در زکات بدهد یا اینکه برابر با قیمت آن پول بدهد...».

﴿نمونه بعضی اغلاط حصه چهارم زیورات بهشتی﴾

به ترجمه الحاج مولوی محمد شریف، شریف حنیف رباطی عرب چاپ پشاور



تحریم منکوحه خود از لمس منکوحه پسر:

مسئله ۱۹: «اگر کسی در تاریکی شب زن خود را بیدار میکرد، پس سهواً دست او به دخترش و یا به زن پسرش خورد، او تصور کرد که زن خودش است به تصور شهوانی دست بازی کرد، زن همین شخص بر او حرام شد و مجبور است او را طلاق نماید به هیچ وجه برایش جایز نمیشود». زیورات بهشتی: ۲۸۹، باب دوم، بیان اشخاصی که نکاح با آنها حرام است.

مسئله بالا ناصحیح است. اصل مسئله در فتاوی عالمگیری و مبسوط چنین می باشد: «فلو ایقظ زوجته لیجامعها فوصلت یده الی بنته منها فقرصها بشهوة و هی ممن تشتهی، یظن انها امها حرمت علیه الأم حرمة مؤبده»، عالمگیری: ۲۹۲/۱ «و كذلك المرأة یجامعها ابو زوجها او ابنه او جامع الزوج امها او ابنتها فقد وقعت الفرقة بینهما بغير طلاق»، مبسوط: ۸۸/۶ + حاشیه جدید: ۵۲/۴

بنابراین از لمس شهوانی زن پسر، زن پدر پسر چگونه بر شوهرش حرام می شود؟! در اصل عبارت مولف رحمه الله نادرست ترجمه شده و صورت درست مسئله و ترجمه صحیح عبارات مولف رحمه الله چنین است:

مسئله ۱۹: «اگر مردی در تاریکی شب می خواست زن خود را جهت زناشوئی بیدار کند لیکن به اشتباه دستش به دخترش یا خشویش {مادر زنش} خورد و او را به خواش جوانی و شهوت دست زد و لمس کرد، در این صورت این مرد بر زن خود برای همیشه حرام گردیده است و اکنون هیچ صورتی برای جواز زناشوئی آندو وجود ندارد. بر این مرد لازم است که زن خود را طلاق بدهد».

فسخ نکاح زن از جنگ با فرزندان:

مسئله ۷: «اگر نکاح از طرف زن از بین رفت مثلاً همراه بچه اندر خود به جنگ شد یا... در تمامی این حالات در وقت سپری نمودن عدت، خوراک و پوشاک برای او لازم نیست». زیورات بهشتی: ۳۳۰، باب ۲۷: بیان خانه برای بودوباش.

نه معلوم که از «به جنگ شدن» زن با «بچه اندر» خود، چرا نکاحش «از بین می رود» و نیز نه معلوم که زن در این صورت به چه علتی مستحق نفقه نمی گردد؟! بهر حال صورت درست مسئله و ترجمه صحیح عبارت مولف رحمه الله چنین است:

مسئله ۷: «اگر سبب شکستن نکاح از طرف زن بود، مثلاً زن خود را با بچه اندر خود آلوده کرد یا...». فرق میان «به جنگ شدن» با بچه اندر خود و «آلوده کردن» خود با او، زمین تا آسمان است. علت عدم استحقاق نفقه در این صورت نیز آشکار میگردد.

﴿نمونه بعضی اغلاط حصه چهارم زیور جنتی﴾

به ترجمه قاضی گل آقا شائق، چاپ پشاور



تحریم منکوحه خود از لمس منکوحه پسر:

مسئله ۱۹: «در تاریکی شب زن خود را بیدار می ساخت و به غلطی به دختر یا سنو (زن پسرش) خیال زن خود را کرد و بشوق جوانی به او دست برد الان همین نفر بر زن خود طور همیشه حرام شد و به هیچ صورت جواز ندارد همین زن خود را طلاق نماید». زیور جنتی: ۲۷۹، باب ۲: بیان کسانی که نکاح با او حرام است.

مسئله بالا درباره لمس دختر صحیح است ولی در مورد لمس زن پسر یعنی سنوی خود نادرست می باشد این غلط در ترجمه زیورات بهشتی: ۲۸۹ چنانکه گذشت نیز رو داده. صورت درست مسئله و ترجمه صحیح عبارت مولف رحمه الله چنین است:

مسئله ۱۹: «اگر مردی در تاریکی شب می خواست زن خود را جهت زناشوئی بیدار کند لیکن به اشتباه دستش به دخترش یا خُشویش (مادر زنش) خورد و او را به خواهرش جوانی و شهوت دست زد و لمس کرد، در این صورت این مرد بر زن خود برای همیشه حرام گردیده است و اکنون هیچ صورتی برای جواز زناشوئی آندو وجود ندارد بر این مرد لازم است که زن خود را طلاق بدهد».

تبدل عدم إرث به إرث بردن:

مسئله ۴: «مرد در حالت صحت به زن خود گفت: هرگاه که تو از خانه بیرون شدی ترا طلاق باین است آنوقت که زن از خانه بیرون شد درین حالت او مریض بود و درین مریضی در اثنای عدت فوت شد بازهم حصه دارد». زیور جنتی: ۳۰۰، باب ۱۶: بیان طلاق دادن مریض.

ترجمه بالا نادرست می باشد، زن در این صورت إرث نخواهد برد. فقهاء رحمهم الله تصریح می کنند: «وان علقه بفعل اجنبی يعتبر فيه وقت الحنث و الیمین جمیعاً ان کان مریضاً فی الحالین و رثت و آلا فلا».

فتاوی عالمگیری: ۴۸۶/۲ + شرح البدایه: ۳/ ۳۷۲ + حاشیه جدید: ۴/ ۲۷

صورت درست مسئله و ترجمه عبارت مولف رحمه الله چنین است:

مسئله ۴: «اگر کسی سالم و تندرست بود و در حالت صحت و تندرستی به زن خود گفت که اگر از خانه برائی طلاق باین هستی، و سپس هنگامی که زن از خانه برآمد و طلاق باین بر او واقع شد شوهر بیمار بود، و در همین بیماری قبل از گذشتن و اختتام عدت زن، شوهر وفات کرد، در این صورت زن از میراث او حصه نخواهد برد».

این غلط در مسئله ۱۵ این باب زیور جتی نیز تکرار شده است.

همسر چه وقت مستحق نفقه می گردد:

مسئله ۲: «وقتی که نکاح منعقد گردید اگر اولاد او تولد نشده باشد بازهم دعوی خوراک و جامه را کرده

می تواند». زیور جتی: ۳۱۳، باب ۲۶: بیان خوراکه و جامه ها.

ترجمه بالا یکی اینکه مختلف از مسئله اصل کتاب می باشد و دوم اینکه از واقعیت به دور است. تصور مردی که نکاح کرده ولی از دادن نان و نفقه زن خود به این جهت امتناع میکند که هنوز «ولاد او تولد نشده» و هر وقت که «ولاد او تولد شد» آنگاه نفقه اش را خواهیم داد، کمی مشکل است. بهر حال صورت اصلی مسئله و ترجمه درست عبارت مولف رحمه الله چنین است:

مسئله ۲: «اگر نکاح منعقد شده لیکن شوهر هنوز زن را بخانه خود نبرده است، در این صورت نیز زن می تواند خوراک و پوشاک یعنی نفقه خود را از او مطالبه کند».

﴿نمونه بعضی اغلاط بخش چهارم زیور بهشت﴾

به ترجمه محمد امین حسین بر، چاپ تربت جام ایران



ولی بودن کافر:

مسئله ۲: «شخص نابالغ و کافر و مجنون نمی تواند ولی کسی قرار گیرند». زیور بهشت: ۱۶/۴

صورت بالای مسئله درباره کافر نادرست است. فقهاء رحمه الله تصریح میکنند که: «ولا ولاية لعبد و لا صغیر و لا مجنون، و لا ولاية لكافر علی مسلم». شرح البدایه: ۲/۲۹۸ + حاشیه جدید: ۴/۶ یعنی کافر بر

مسلمانی ولایت ندارد، نی اینکه بر اولاد کافر خود نیز ولایت نداشته باشد. صورت اصلی مسئله و ترجمه صحیح عبارت مولف رحمه الله چنین است:

مسئله ۲: «شخص نابالغ ولی کسی شده نمی تواند، کافر ولی هیچ مسلمانی شده نمی تواند. مجنون و دیوانه هم ولی کسی نمی تواند شود».

عدت از خلوت صحیحه و فاسده:

مسئله ۷: «عدت بعد از طلاق بر زنی واجب است که شوهرش با او نزدیکی کرده باشد یا خلوت صحیحه یافت شود و لو اینکه نزدیکی هم انجام نشود، فرقی نمیکند بر اثر آن مهریه کامل لازم باشد یا خیر، به هر صورت در عدت نشستن واجب است. اگر خلوت صحیحه یافت نشود، گذراندن عدت هم لازم نمیگردد». زیور بهشت: ۱۳۶/۴

مسئله بالا نادرست است. عدت از خلوت فاسده نیز واجب می گردد. فقهاء رحمهم الله تصریح کرده اند که عدت در این صورت نیز بر زن لازم می گردد. هدایه: ۳۰۶/۲ + فتاوی عالمگیری: ۵۴۳/۲ و ۵۵۰/۱ + شرح البدایه: ۴۰۴/۱ + حاشیه جدید: ۶۲/۴ «قال فی الشامی: تقدم فی باب المهر أن المذهب وجوب العدة صحیحة أو فاسدة». رد المحتار: ۱۴۳/۵

صورت درست مسئله و ترجمه صحیح عبارت مولف چنین است:

مسئله ۷: «عدت طلاق بر همان زنی واجب است که میان او و شوهرش همخوابگی رخ داده باشد یا اینکه اگرچه همخوابگی رخ نداده لیکن میان زن و شوهر تنهائی و یکجائی رخ داده باشد و بعد از آن طلاق شده باشد.

خواه چنان تنهائی و یکجائی میان شان پیش آمده باشد که تمام مهر به سبب آن لازم می شود یا چنان خلوت و تنهائی میان شان شده باشد که تمام مهر از آن واجب نمی گردد، عدت گزاردن در هر دو صورت خلوت واجب می باشد.

و اگر میان زن و شوهر هنوز به هیچ وجهی خلوت و تنهائی رخ نداده بود که زن طلاق شد، پس در این صورت گذراندن عدت بر چنین زنی واجب نیست، چنانکه قبلاً هم گذشت».



اینها بعضی از اغلاط تراجم سه گانه بود که بطور نمونه در اینجا درج گردید. از کسانی که تراجم مذکوره را دوباره چاپ خواهند کرد، مؤدبانه امید است که این اغلاط را انشاء الله تعالی در چاپهای بعدی اصلاح خواهند نمود. و در صورت عزم اصلاح، تفصیل بیشتر این اغلاط را میتوان در اختیار ایشان

گذاشت.

و سخن آخر اینکه در صحت ترجمهٔ هذا و حواشی آن دقت و توجه بسیار صورت گرفت و سپس در اصلاح و نظر ثانی متن و حواشی ترجمه کوشش زیادی رفت، حتی که بار سوم و بار چهارم نیز از اول تا آخر بر آن نظر کرده شد تا مبدا مسئله ای از مسایل ناقابل فهم یا نادرست یا خلاف عبارات مولف رحمته الله ترجمه شده باشد. اما باز هم انسان محل خطاست و لهذا اگر خطائی یا غلطی در این ترجمه یا حواشی آن مشاهده شد، از علمای بزرگوار درخواست اینست که مترجم را مطلع سازند تا بتوان در چاپهای بعدی آن را اصلاح کرد. وَ مَا أُبْرِئُ نَفْسِي، إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي. إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ. نشانی مترجم در آخر کتاب درج است. والله هو الموفق و المعين.

غرض نقشیست کز ما یاد ماند که هستی را نمی بینم بقائی
مگر صاحب‌دلی روزی ز رحمت کند بر حال این مسکین دعائی



محمد ابراهیم تیموری

رمضان ۱۴۳۰ هجری قمری مطابق سنبله ۱۳۸۸ هجری شمسی موافق سپتمبر ۲۰۰۹ عیسوی



مختصر زندگینامه

حکیم الامت و مجدد الملت حضرت مولانا اشرف علی تھانوی قدس اللہ سرہ



بقلم شیخ الاسلام

مولانا مفتی محمد تقی عثمانی ابن مولانا مفتی محمد شفیع عثمانی دامت برکاتہم

﴿ از مقدمه امداد الفتاوی ﴾

حکیم الامت و مجدد الملت حضرت مولانا اشرف علی تھانوی قدس سرہ یکی از آن بزرگان یکتای روزگارند که نظیرشان در تاریخ ہر عصری انگشت شمار می باشد. نگاشتن زندگینامہ حکیم الامت رحمۃ اللہ علیہ کاری آسان نبود، خصوصاً اینکه از غایت تقوی و احتیاط و حفظ مریدین و معتقدین از غلو وصیت فرمودہ بودند کہ «زندگینامہ مرا ننویسید». لیکن با تعمیم این وصیت، مسلمانان بدون شک از خیر و برکتی عظیم و فوایدی خیلی مهم محروم میگرددند. بنابراین مسترشدین، خود از ایشان درخواست کردند کہ اگر شخصی سیرت حضرت والا را با رعایت احتیاط بہ قید قلم بیاورد و شما آن را از نظر گذرانیدہ نکات غلوآمیز و اشیای نامناسب آن را اصلاح بفرمائید، در این صورت ہم مقصود وصیت بدست خواہد آمد و ہم سبیل تحصیل منافع کہ مسلمانان عموماً و معتقدین خصوصاً از اشاعت زندگینامہ حضرت والا خواہند برد مسدود نخواہد گردید.

حضرت حکیم الامت رحمۃ اللہ علیہ چنانکہ از غایت تواضع نمی پسندیدند کہ سیرت و زندگینامہ ایشان شایع شود، بہ ہمین صورت بسیار حرص افادہ خلق خدا را داشتند کہ از وراثت نبوت بہ سهم ایشان رسیدہ بود، بنابراین اجازہ دادند. قرعہ این تصنیف بنام خلیفہ خاص ایشان، خواجہ عزیز الحسن رحمۃ اللہ علیہ برآمد و خواجہ رحمۃ اللہ علیہ

این تصنیف را بنام «اشرف السوانح» در سه جلد ضخیم تحریر و تکمیل کرد. حضرت حکیم الامت رحمته الله در طول دوران تصنیف آنرا از زیر نظر گذرانیده و اصلاح می فرمودند. جلد چهارم این تصنیف بنام «تکمله السوانح» بعد از وفات حضرت والا انتشار یافت.

بدین ترتیب این خزانه معلومات و ارشادات عظیم النفع در چهار جلد تکمیل یافت. عده ای نیز آن را بعداً به طرز خویش تلخیص و اختصار نموده شایع کردند. همچنین بسیاری از بزرگان از قبله گاه بزرگوار ما حضرت مولانا محمد شفیع مدظلهم خواستار اختصار آن شدند. اما موصوف رحمته الله به سبب کثرت و هجوم مشاغل، مرا دستور دادند تا مختصری از اشرف السوانح را انتخاب نموده بر ایشان عرض بدارم. سطور ذیل را جهت تکمیل حکم ایشان و تحصیل سعادت نوشته به ایشان تقدیم داشتم که بعد از ملاحظه ایشان اکنون به چاپ سپرده می شود. والله هو الموفق و المعین.



نسب، ولادت و طفولیت:

بتاریخ ۵ ربیع الثانی سال ۱۲۸۰ هجری قمری بروز چهارشنبه به همراه صبح صادق، صبح حقیقی دیگری نیز طلوع کرد و حضرت مجدد الملت قدس سره به این جهان جلوه افروز گردید. ماده تاریخی این سال نیز چه خوب «کرم عظیم» (۱۲۸۰) برآمد که از هر لحاظ، کرم عظیم و کاملاً مطابق واقعیت است. چهارده ماه از عمر حضرت والا گذشته بود که برادر خردشان اکبر علی بدینا آمد، بنابر این دایه ای برای رضاعت ایشان گرفتند و بعد از این توسط او پرورش یافتند. پنج سال از عمر حضرت والا گذشته بود که سایه شفقت مادر با وفات وی از سر ایشان برداشته شد و از آن بعد نزد عمه خویش می بودند. پدر حضرت والا ایشان را حتی بیشتر از مادر دوست میداشت و به این سبب ایشان را در ناز و نعم بسیار پرورش داد و در تعلیم و تربیت ایشان توجه بسیار مبذول میداشت و ایشان را چنان تربیت نمود که حکیم الامت رحمته الله میفرماید:

«در ختم قرآن تراویح در مساجد شیرینی تقسیم میکنند. پدر بزرگوار ما را هرگز اجازه نمیداد که در آن شرکت کنیم بلکه در آن روز، خود از بازار شیرینی آورده ما را بیشتر می داد و میگفت که رفتن به مسجد به نیت شیرینی خوردن بی غیرتی است. به این خوبی پدر بزرگوار، ما را از حرص دور نگه میداشت و غیرت می آموزانید». اشرف السوانح: ۱۹/۱

طبیعت حضرت والا فطرتاً چنان بود که در کودکی با عامه اطفال بازی نمی کردند از همان طفولیت به اندازه ای به نماز شوق داشتند که در بعضی بازیها نیز نماز را نقل می کردند. گاهگاهی اگر به بازار میرفتند و در طول راه مسجدی واقع می بود، بر منبر آن بالا میرفته و مانند خطبه چیزی خوانده بر می گردیدند. علاوه اینها شوخی های که لازمه دوران کودکی می باشد نیز در ایشان معدوم نبود بلکه خود می فرمودند: «گرچه در کودکی من بسیار شوخی میکردم اما مانند کودکان امروزی شوخی اینارسان نبود بلکه همگی بجای بد بردن از آن خوش می شدند». اشرف السوانح: ۳۰/۱

دوازده و سیزده سالگی چندان عمری نیست لیکن در همین عمر از فیض صحبت مولانا فتح محمد رحمته الله حضرت والا لذات نافانی «ملک نیم شب» را ادراک کرده بودند چنانچه در آخر شب برخاسته مشغول تهجد و وظایف می شدند. عمه شان حضرت والا را توییح میکرد و می فهماند که فرزند، تو هنوز مکلف تهجد نشده ای! لیکن:

زانگه که یافتم خبر از ملک نیم شب

من ملک نیم روز به دانگی نمی خرم

حکیم الامت رحمته الله چنان ذوق تهجد را یافته بودند که حرف عمه بزرگوار را ناشنیده می گرفتند و برای تهجد و وظایف هر شب بر می خاستند.

حضرت والا به اندازه لطیف الطبع بودند که شکم برهنه کسی را دیده نمی توانستند و اگر میدیدند فوراً استفراغ دست میداد. بنابراین اطفال همسن ایشان بخاطر اذیت ایشان، شکم خود را برهنه کرده نشان می دادند و حضرت والا دل بد شده استفراغ میکردند. تحمل بدبو در کنار، تحمل عطر تیز را نیز نداشتند.

حصول علم:

حکیم الامت رحمته الله قرآن کریم را در شهر «میرت» نزد حافظ حسین علی مرحوم حفظ کردند و کتب ابتدائی عربی را نزد مولانا فتح محمد رحمته الله در «تهانه باون» تکمیل نمودند و کتب انتهائی فارسی مانند ابو الفضل و غیره را نزد مامای خود خواندند چنانکه در زبان فارسی مهارت کامل یافتند. در زمانه طلب علم هنگامی که عمر ایشان هنوز هژده ساله بود یکبار دچار بیماری جرب شده به وطن مراجعت کردند و بطور مشغله «مثنوی زیر و بم» را در شعر فارسی نوشتند که اولین تصنیف ایشان است.

حضرت والا در اواخر ذی قعدة سال ۱۲۹۵ هجری قمری در دارالعلوم دیوبند داخل شده و در سال ۱۳۰۱ هجری قمری هنگامی که عمر ایشان هنوز نزده یا بیست سال بود و قرن چهاردهم هجری

آغاز میشد، تحصیل علوم را تکمیل نموده جهت افادهٔ خلق خدا مهیا گردیده بودند.

در دوران تعلیم و تحصیل، حضرت والا از سایر شاگردان و طلباء بلکه از خویشاوندان خویش نیز دوری میکردند. حتی که نزد خویشان نزدیک خویش که در بیرون مدرسه در دیوبند زندگی میکردند نیز نمی رفتند که اکثر اوقات از ایشان متقاضی رفت و آمد بوده اصرار میکردند که چرا در مدرسه غذا میخورید باید در خانهٔ ما غذا بخورید! اما حضرت والا نمی پذیرفتند. چون اصرار خویشان بسیار شد، سرانجام صورت حال را به پدر بزرگوار خویش نوشتند که حکم شما چیست؟ پدر بزرگوار به توبیخ جواب دادند که تو آنجا برای خویشداری رفته ای یا برای طلب علم! بعد از این حضرت والا تمام ارتباطات خود را قطع کرده و فقط مصروف تحصیل علم گردیدند. البته چون از مطالعهٔ دروس فرصت می یافتند به خدمت استاد خاص خویش حضرت مولانا محمد یعقوب نانوتوی قدس سره حاضر می شدند.

هنگامی که حضرت مولانا رشید احمد گنگوهی قدس سره (فقیه النفس و ابوحیفه وقت) جهت امتحانات و دستاربندی طلباء به دیوبند تشریف آوردند، حضرت شیخ الہند رحمۃ اللہ علیہ (صاحب تفسیر کابلی) از ذکاوت و ذہانت و استعداد این شاگرد خود مخصوصاً تعریف کردند. چنانچه حضرت مولانا گنگوهی رحمۃ اللہ علیہ سوالات پیچیده و خیلی مشکلی از حکیم الامت پرسیدند و جواب آنها را شنیده مسرور شدند. الحاصل حضرت والا به حیث طالب علم نیز ممتازترین همدرسان خویش بودند. حاضر جوابی و ذکاوت و فطانت و کمال مهارت ایشان در منطق و معقولات در آن زمان به حدی بود که اگر یکی از مناظران ادیان غیره بخاطر مناظره به دیوبند می آمد، حضرت والا فوراً به آنجا رسیده او را مغلوب می ساختند.

یکبار استاد حکیم الامت، مولانا سید احمد دهلوی رحمۃ اللہ علیہ از «سکندرنامه» از ایشان امتحان گرفت و معنای شعری را پرسید. چونکه معنای که استاد گفته بود بیاد نبود ایشان معنایی از جانب خود بیان کردند. مولانا باز پرسید آیا معنای دیگری هم دارد؟ حضرت والا معنای دیگری بیان کردند. استاد باز پرسید که آیا معنی دیگر هم دارد؟ حکیم الامت رحمۃ اللہ علیہ معنی سومی بیان کردند. استاد فرمود که هیچ یک از معنای که گفتی درست نیست اما بخاطر ذکاوت نمره ات میدهم.

باوجود این ذکاوت و استعداد، فخر و مباهات در کجا، حضرت والا آنقدر متواضع بودند که خواجه عزیز

الحسن مجذوب رحمۃ اللہ علیہ می نویسد:

«دستاربندی حکیم الامت رحمۃ اللہ علیہ توسط دستان مقدس حضرت مولانا رشید احمد گنگوهی قدس سره بسال ۱۳۰۱ هجری قمری صورت گرفت. جلسۂ دستاربندی عظیمی در آن سال در دیوبند برگزار شده بود. چون حکیم الامت شنیدند که طلباء را دستاربندی خواهند کرد، همدرسان خود را جمع کرده نزد حضرت مولانا محمد یعقوب رحمۃ اللہ علیہ آمده عرض کردند که شنیده ایم که ما را دستاربندی خواهند کرد و سند فراغت

خواهند داد حالانکه ما هرگز شایستگی آن را نداریم، لذا این تجویز را منسوخ بفرمائید و گرنه مدرسه خیلی بدنام خواهد شد که چنین اشخاص نالایقی را سند داده است.

مولانا محمد یعقوب رحمته الله با شنیدن این سخن به جوش آمده فرمود: این سخن شما نادرست است. چونکه در اینجا اساتذۀ شما موجود اند، در مقابل ایشان، هستی تان به نظرتان نمیآید و باید هم چنین باشد، و چون از اینجا بیرون بروید آنگاه قدر خود را خواهید دانست. هر جا که بروید فقط شما خواهید بود و دیگر هیچ. اطمینان داشته باشید. اشرف السوانح: ۳۱/۱-۳۲

وقایع آینده ثابت کرد که این پیشگویی حضرت مولانا رحمته الله چقدر صحیح و مبنی بر حقیقت بود.

استاذۀ کرام:

یکی از اسباب بزرگ این امر آن بود که قضا چنان استادانی برای حکیم الامت رحمته الله تهیه دیده بود که به مصداق «این خانه همه آفتاب است»، هریک ایشان آفتاب و مهتاب دوران خود بودند. حضرت شیخ الہند مولانا محمود الحسن دیوبندی رحمته الله (صاحب تفسیر کابلی)، حضرت مولانا سید احمد دہلوی رحمته الله حضرت مولانا شیخ محمد تہانوی رحمته الله (صاحب دفتر ہفتم مثنوی)، حضرت مولانا محمد یعقوب نانوتوی رحمته الله ہریکی از ایشان، بحر ذخار علم و ستارہ درخشان علم و عمل بودند.

درسی و تدریسی:

بعد از تکمیل تعلیم، اکنون وقت و ضرورت آن بود که حکیم الامت رحمته الله فیوضی را در محیط مقدس دارالعلوم دیوبند کسب کرده بودند اشاعہ فرمایند. قضاء اسباب آن را نیز مہیا کرد. قدیمی ترین مدرسہ شہر کانپور بنام «فیض عام» کہ صدر المدرسین آن حضرت مولانا احمد حسن صاحب بود کہ یکی از مشاہیر علمای وقت خود شمرده می شد. او بہ سببی استعفاء داد و از مدرسہ جدا شدہ دارالعلوم دیگری تاسیس نمود. با در نظر داشت تبحر علمی وی کسی جرأت نشستن بر مسند او را نمیکرد، اما حکیم الامت رحمته الله آگاہ نبود، لہذا ہنگامی کہ اراکین مدرسہ متقاضی یک مدرس شدند، بہ ارشاد استاذہ کرام و بہ اجازت پدر بزرگوار بی تأمل روانہ کانپور شدہ تدریس را آغاز کردند. تنخواہ ماہانہ ۲۵ روپیہ بود کہ گرچہ حسب آن وقت کم نبود لیکن در مقابل کمالات حضرت والا و تمول پدر بزرگوارشان ہیچ مینمود. اما ایشان آن را ہم زیاد میدانستند زیرا می فرمودند کہ در دوران تحصیل علم، گاہگاہی کہ دربارہ تدریس

فکر میکردم بیشتر از ده رویه نتخواه بفکرم نمی رسید و نه خود را مستحق بیشتر از ده رویه میدانستم. گرچه حکیم الامت رحمته الله هنوز کاملاً جوان بودند و فقط هژده یا نوزده سالی از عمر شان گذشته بود لیکن به کانپور رسیده بزودی میان همه مدرسین و غیره اهل شهر شهرت یافتند و دلغیز همگان گردیدند تا آنجا که حضرت مولانا احمد حسن صاحب نیز با محبت و وقعت با ایشان پیش می آمد. هنوز سه چهار ماهی از تدریس در این مدرسه نگذشته بود که با توجه به کمالات غیر معمولی حضرت والا، منتظمین مدرسه خواستند تا حکیم الامت برای امداد مدرسه در مواعظ خود اعانه بخواهند. حضرت والا اینکار را خلاف غیرت دینی دانستند و بنابراین صریحاً از اینکار انکار نمودند. اراکین مدرسه در نشستی که باهم داشتند شکایت کردند و چون حضرت والا مطلع شدند فرمودند که اینکار وظیفه من نیست بلکه وظیفه خود اراکین مدرسه است، وظیفه من فقط تدریس است. اما بر اراکین مدرسه اثری نکرد و بازهم برخواسته خود اصرار ورزیدند. این بر حضرت والا شاق آمد و استعفاء داده اراده مراجعت به وطن را کردند. قبل از حرکت به سوی وطن به قصد زیارت حضرت مولانا شاه فضل الرحمن گنج مرادآبادی رحمته الله (از اعظم اولیای عصر) به طرف «گنج مرادآباد» سفر کردند تا مبادا سفر دیگری به اینسو میسر نیاید.

گرچه اراکین جوهرناشناس مدرسه گوهر پُربهائی چون حکیم الامت را از دست دادند لیکن اهل شهر آنقدر متأثر حضرت والا بودند که نتوانستند صدمه مفارقت ایشان را تحمل کنند و شروع به سنجش تجاویزی کردند تا حضرت والا را بازپس بیاورند. از میان معززین شهر عبدالرحمن خان و حاجی کفایت الله صاحب عقیدت بی انتهای به حضرت والا داشتند.

اینها فیصله کردند که در محله «پتکاپور» شهر نزدیک مسجد جامع، مدرسه جدیدی تأسیس کنند و نتخواه را از جیب خود بپردازند. چنانچه هنگامی که حکیم الامت از گنج مرادآباد برگشتند ایندو به اصرار، حضرت والا را از رفتن بوطن بازداشتند و حضرت والا نیز با مد نظر اخلاص آنها تدریس در این مدرسه را پذیرفتند و اسم مدرسه را خود «جامع العلوم» تجویز نمودند.

طرز تدریس حضرت والا چنان دلنشین بود که درس خود بخود در ذهن می نشست. هر طالب علمی که دو سه سبق درس میخواند، دیگر از سایرین تشفی نمی یافت. حضرت والا مشکل ترین مسایل را در چند لحظه حل می ساختند و در ذهن طلباء می نشاندند. خلاصه حضرت والا چهارده سال مسلسللاً به همین طرز تدریس کردند و به همراه آن سلسله مواعظ، افتاء و تصانیف شان نیز جریان داشت و سرانجام در صفر سال ۱۲۵۱ هجری قمری حسب مشوره پیر و مرشد خویش حضرت حاجی امداد الله رحمته الله کانپور کوچیده در «تهانه باون» وطن مالوف خود اقامت پذیر شدند. حضرت حاجی صاحب از اینکار اظهار مسرت نموده در مکتوبی تحریر نمود:

«خوبتر شد که به «تهانه باون» تشریف بردید. امید است که خلائق کثیر از شما نفع ظاهری و باطنی ببرند و مدرسه و مسجد ما را شما از سرنو آباد کنید. همیشه در حق شما دعا می‌گوییم و متوجه شما می‌باشم». اشرف السوانح: ۱/۱۹۷ بحواله مکتوبات امدادیه: ۳۶

در عرصه این چهارده سال هزاران اشخاص از دریای علوم حکیم الامت قدس سره سیراب شدند که بزرگانی چون حضرت مولانا محمد اسحق هردوانی، مولانا محمد رشید کانپوری، مولانا احمد علی فتح پوری، مولانا ظفر احمد تهمانوی عثمانی (صاحب اعلاء السنن در ۳۲ مجلد در احادیث فقه حنفی)، مولانا صادق الیقین کرسوی، مولانا شاه لطف الرسول باره بنکی، مولانا حکیم محمد مصطفی بجنوری، مولانا فضل حق باره بنکی، به طور خاص قابل ذکر اند.

استفاده باطنی:

عقل پرستان و متخصصین تعلیم و تربیت و خبرگان علم النفس اکنون این راز را درک کرده اند که اذهان فقط از روی کتب و مطالعه و تعلیم تبدیل نمی گردد تا وقتی که یک محیط خاص یا تربیتگاه مخصوص بخاطر این هدف مهیا نکنند که طلباء و محصلین تا مدت و عرصه ای، زندگی تحت یک زاویه نگاه مشترک را در آنجا بیاموزند. اما پروانگان شمع نبوت این راز را از همان روز اول دریافته بودند چنانچه اکثر اوقات خویش را در مجلس نبوی می گذرانیدند و تربیت عملی تعلیم اسلامی را می آموختند. زندگی اصحاب صفا بهترین مثال آن است. به همین جهت از همان آغاز اسلام عادت نشستن در صحبت بزرگان دین و فیض گیری از ایشان در بین اسلاف جاری و ساری بود. زیرا آن اسرار علم و معرفت که توسط این مجالس و صحبتها بدست می آید ممکن نیست که از اوراق کتب به دست بیاید. چه خوب گفته هر که گفته:

واین کتب الفاظ را آموزدی آدمیت آدمی آموزدی

چنانچه حضرت والا نیز به صحبت اهل الله کمال ذوق و شوق را داشتند. حکیم الامت احوال و اقوال سلف صالحین را به وجد بسیار می شنویدند و میفرمودند که «این بزرگان اهل سکر بودند و ذکر احوال ایشان نیز این اثر را دارد که کیفیت سکر را در دل پیدا میکند، این بزرگان عشاق بودند، ممکن نیست که احوال ایشان خوانده شود و محبت الهی در قلب پیدا نشود». اشرف السوانح: ۱/۱۰۹

حضرت والا تمامی بزرگان عصر خود راملاقات کرده و از هریک ایشان با دعا و توجه و لطف و عنایت استفاده نموده بودند. چنانچه در حلقه توجه مولانا شاه رفیع الدین دهلوی قدس سره شرکت نموده

و می فرمودند که:

«آنقدر اثر احساس میکردم که گویا کاملاً پاک شده ام».

حضرت والا همچنین به زیارت شاه فضل الرحمن گنج مراد آبادی رحمته الله و شاه ابوحامد بوبالی رحمته الله یکی از اکابر سلسله نقشبندیه مشرف شده اند. به همین ترتیب از شرف دیدار و صحبت صوفی شاه سلیمان لاجپوری رحمته الله حضرت شیخ مولانا فتح محمد تهانوی رحمته الله حضرت شیخ الهند مولانا محمود الحسن دیوبندی رحمته الله به اندازه ای مستفید شده بودند که هر یک این بزرگان هم معترف ذکاوت، استعداد و بلندی مقام علمی ایشان بودند.

بیعت:

باری حکیم الامت در دوران طلب علم بودند که حضرت مولانا رشید احمد گنگوهی رحمته الله به دیوبند تشریف آورد. حضرت والا مشتاقانه برای مصافحه پیش رفتند. شوق ایشان را بی قابو گردانیده بود. بی اختیار لغزیدند. حضرت مولانا گنگوهی رحمته الله حضرت والا را گرفتند. گرچه حضرت والا از بیعت و حقیقت آن نا آشنا بودند اما کشش و شوق آنقدر در دل قوت گرفت که درخواست بیعت کردند. حضرت گنگوهی رحمته الله بیعت در دوران تعلیم را مناسب ندانسته انکار کردند، لیکن این امر در خاطر اشرف به صورت حسرت و یأس پرورید و هنگامی که حضرت مولانا گنگوهی رحمته الله بسال ۱۲۹۹ هجری قمری عازم حج گردید بدست خود مولانا رحمته الله عریضه ای بخدمت شیخ العرب و العجم حضرت حاجی امداد الله صاحب مهاجر مکی رحمته الله ارسال داشتند که شما به مولانا صاحب بفرمائید تا مرا بیعت کنند. نه معلوم بین این دو عارف چه راز و نیازی رو داد، اما بظاهر انجام چنین شد که حضرت حاجی صاحب رحمته الله خود جواباً حضرت والا را بیعت فرمود. این دُر شهروار تهانه باون را عارف بالله حضرت حاجی امداد الله رحمته الله از مکه معظمه دریافتی بود. چنانکه حضرت والا هنوز طالب علم بودند که حضرت حاجی صاحب نامه ای به پدر بزرگوار ایشان فرستاد که چون به حج آمدید، فرزند بزرگت را نیز با خود بیاورید.

چنانچه در شوال سال ۱۳۰۱ هجری قمری هنگامی که مجدد الملت رحمته الله زندگی طالب علمی را به ختم رسانیده مشغول درس و تدریس در کانپور بودند، اسباب سفر حج مهیا گردیده و حضرت والا به همراهی پدر بزرگوار خویش روانه حج شده به صد اشتیاق به مکه معظمه رسیدند. حضرت شیخ قدس سره مسرور شده فوراً از نعمت بیعت دست بدست سرفراز گردانیدند. حضرت شیخ رحمته الله خواستند که حضرت والا تا شش ماه نزدشان بمانند مگر پدر بزرگوار مفارقت ایشان را گوارا نکرد، بنابراین اطاعت پدر را مقدم

دانسته اجازه رفتن را دادند اما حکیم الامت باز هم به هند رسیده آرامش خاطر نیافتند و این الفاظ مبارک در گوش ایشان ندا میکرد که:

« اشرف علی شش ماه نزد ما باش ».

چنانچه حضرت والا بسال ۱۳۱۰ هجری قمری دوباره عزم حج را نمودند و مکۀ معظمه رسیده به این نعمت گرانبهای صحبت خاص مشرف شدند که از عرصه ای به اینسو در قلب مرشد و مسترشد چون تمنائی می پرورید. از یک سو قوت افاضۀ حاجی صاحب و از دیگر سوی، استعداد استفادۀ حضرت والا در عرض مدتی کوتاه چنان درجه مناسبتی باهم پیدا کرد که حضرت حاجی صاحب رحمۀ اللہ علیہ فرمودند که بس تو کاملاً بر طریق من هستی. خلاصه اینکه حضرت والا در سال ۱۳۱۱ هجری قمری مکماً به رنگ حضرت حاجی صاحب رحمۀ اللہ علیہ رنگ یافته و از دولت های باطنی ایشان بهره مند شده به وطن برگشتند.

مُسند ارشاد:

حکیم الامت رحمۀ اللہ علیہ پس از مراجعت از خدمت مرشد، چند روزی در کانپور مصروف کار تدریس بوده سپس بسال ۱۳۱۵ هجری قمری بتفصیلی که گذشت به ارشاد مرشد خویش در تهبانه باون اقامت گزیدند و از همینجا مهمترین دور مقصد زندگی ایشان آغاز شد.

به اینگونه حکیم الامت رحمۀ اللہ علیہ در گوشه ای از تهبانه باون نشسته با وجود ترک دولت و ثروت و تمام آرایش های دنیوی چنان پادشاهی کردند که کمتر نصیب کس میشود. نه تنها از سراسر هند بلکه از چهار جانب نیز خلائق پروانه وار میآمدند و حسب بساط خود از این آفتاب جهان افروز کسب فیض میکردند. آمدو رفت تشنگان عشق چنان عالمی داشت که ناچار یک توقفگاه قطار در قصبۀ کوچک تهبانه باون تعمیر کردند و آن اندازه کثرت هجوم خلائق بر این دوکان معرفت « خانقاه امدادیه » فزونی داشت که شاید بعد از حضرت نظام الدین اولیاء و شیخ احمد سرهندی رحمۀ اللہ علیہ نظیرش را کسی ندیده است.

علالت و رحلت:

آفتاب رشد و هدایتی که به سال ۱۲۸۰ هجری قمری در افق تهبانه باون نمودار شد و از سال ۱۳۰۱ هجری قمری در سرتاسر شبه قاره هند، انوار شریعت و طریقت را پخش می کرد، سرانجام در سال ۱۳۶۲ هجری قمری برای همیشه از دیدگان ناپدید گردید.

حکیم الامت تقریباً از چهار پنج سال قبل از سانحه ارتحال مبتلای بیماریهای متعدد معده و جگر شده و اعضای مختلف ایشان متورم گردیده بود. با وجود معالجات بسیار اشتها را تقریباً بکلی از دست داده نحیف و ناتوان و صاحب فراش گردیده بودند. در اواخر اکثر کیفیت «غنودگی» بر ایشان طاری میشد اما به محض به هوش آمدن، کلمات عارفانه و جواب خطوط حسب منوال سابق جاری میبود. با مشاهده این امور این عقده حل گردید که این «دوره های غنودگی» نبوده بلکه «کیفیات ربودگی» بود و گرنه عقل کی می پذیرفت که بعد از این حد غنودگی و یا این نیمه بیهوشی به محض چشم گشودن بجای وجود اثری از غنودگی، از زبان ارشادات عارفانه و حکیمانه جاری گردد.

ایام مرض الموت سرانجام سپری شده و در دوشنبه ۱۵ رجب سال ۱۳۶۲ هجری قمری از آغاز صبح اسهال مسلسل شروع شده و همان روز بعد از نماز مغرب حالت بیهوشی بر ایشان طاری گشت که تا یک ساعت و ربع طول کشید. سرعت و صدای بلند نفس میکشیدند. هنگامی که نفس بالا میآمد حاضرین مجلس به چشم سر میدیدند که از میان انگشت شهادت و شصت ایشان از طرف پشت دست، نوری بسیار درخشان خارج میشد که چراغ برق در مقابل آن خیره می ماند. چه عجب که این شکل مرئی آن نور حقیقی بوده باشد که از آن انگشتان مبارک به صورت تصانیف ظهور کرده و بساط فکر و عمل را منور گردانیده است.

بالآخر در شب میان ۱۶-۱۷ رجب سال ۱۳۶۲ هجری قمری موافق ۱۹-۲۰ جولای سال ۱۹۴۳ عیسوی، خداوند حکیم و قدوس این امانت مقدس و گرانبهای خود را که در ربیع الثانی سال ۱۲۸۰ قمری به اهل دنیا عطا کرده بود باز پس گرفت. فانا لله و انا الیه راجعون.

آثار مقدس علمی و عملیه:

افاضات و برکات دینی و علمی حضرت مجدد الملت علیه السلام آنقدر مختلف الانواع است که احاطه آن در یک مضمون مختصر نه مشکل بلکه ناممکن می باشد. فقط اگر تصانیف ایشان را بنگریم، تعداد آنها در حدود هشت صد عدد {دقیقتر تقریباً ۱۰۰۰ عدد} است که بعضی آنها رسائل کوچک اند که مقاله گفتن آنها بهتر خواهد بود - لیکن در حقیقت این مقالات نیز در موضوع خود چنان جامعیتی دارند که به مشکل میتوان آن را در تصانیف ضخیم یافت - و بعضی آنها در چندین مجلد اند. اگر موضوعات این تصانیف را بنگریم هیچ موضوع عصر نیست که مشمول تصانیف ایشان نباشد.

حکیم الامت رحمۃ اللہ علیہ همیشه در تصانیف خود این نکته را ملحوظ میداشتند که کتاب برای استفاده هر طبقه ای از مردم که نوشته شود، طرز بیان آن نیز مناسب همان طبقه باشد. به همین سبب است که میان زبان و طرز بیان رسایل مسایل علمی و کتابهای تالیف شده برای عوام، فرق آشکاری دیده میشود. میتوان این امر را در میان کتب مردمی و سهل فهم از یک طرف با مشاهده کتاب نهایت مقبول و نهایت عظیم النفع «زبورهای بهشتی» ایشان و از طرف دیگر در میان تصانیف علمی با مطالعه تفسیر «بیان القرآن» و «امداد الفتاوی» مشاهده کرد.

مواعظ و ملفوظات حضرت حکیم الامت که اکثر آنها بحمدالله انتشار یافته است لذت آن را همان کسانی میتوانند احساس کنند که اندکی از کتابهای همین سلسله را خوانده باشند. هر وعظ دریائی از علوم مختلف الانواع هست که به چهار سو موج میبازد.

خلفای مجازین:

علاوه بر خزاین علمی این کتب، حکیم الامت رحمۃ اللہ علیہ چنان خزاین مجسم علم و عمل نیز از خود بجا گذاشتند که مطابق خواسته ایشان بعد از ایشان نیز چشمه فیض را جاری نگه داشتند و هزاران انسان را سیراب ساختند. ایشان با نظر به اینکه:

«هر شعبه ای از امور دین که من جاری کرده ام، باید بعد از من نیز حسب سابق جاری باشد و هیچ کس بعد از من به سبب نبودن من افسوس نکند که اکنون اینکار را چه کسی انجام خواهد داد».

حضرت والا بر حسب امر بالا از میان مسترشدین خود گوهرهای را با توجه و دقت بسیار انتخاب فرمودند که بعد از ایشان نیز به حیث خلفای ایشان مشغول امور دینی و علمی باشند و در وقت ضرورت، سایر مردم را نیز بیعت کنند. چنانکه حضرت والا در طول حیات خود بسیاری از خواستاران بیعت را به رجوع بسوی این خلفاء حکم فرمودند. ایشان فهرست مکمل خلفای مجاز خویش را با نشانی کامل آنها نزد خود نگه میداشتند و وقتاً فوقتاً آن را شایع نیز می نمودند.

در فهرست طویل این خلفای مجازین، اسامی بزرگانی چون حضرت مولانا عبدالغنی صاحب باولپور از اعظمگرو، و حضرت مفتی حسن صاحب امرتسری (مہتمم جامعہ اشرفیہ لاہور)، مفتی اعظم پاکستان حضرت مولانا مفتی محمد شفیع (مہتمم دارالعلوم کراچی)، حضرت مولانا قاری محمد طیب صاحب مہتمم دارالعلوم دیوبند، حضرت مولانا وصی اللہ صاحب (اعظمگرو)، حضرت مولانا اظہر علی صاحب مہتمم جامعہ امدادیہ کشورگنج (بنگلادیش)، حضرت مولانا خیر محمد جالندری (مہتمم خیر المدارس

ملتان، حضرت مولانا محمد عیسیٰ اله آبادی، حضرت مولانا سید سلیمان ندوی، حضرت مولانا حکیم محمد مصطفیٰ بجنوری قدس الله اسرارهم که از فیوض علمیه و عملیه خویش جهانی را در شبه قاره هند سیراب ساختند، بطور خاص قابل ذکر اند.

تصوف و حقیقت آن:

در اینجا مناسب است نکته دیگری را واضح بگردانیم و آن اینکه عموماً عوام الناس بلکه بعضی خواص نیز درباره تصوف دچار چند اشتباه بزرگ می باشند. حکیم الامت رحمته الله در طول تصانیف و مواعظ خویش آنها را ازاله می فرمایند.

یکی از اشتباهات اینست که احکام و تعالیم تصوف را بجای ماخوذ دانستن از قرآن و سنت، بیشتر متأثر از اثرات اجانب و بیگانه میدانند. حضرت والاهت ازاله این اشتباه، در جمع تعالیم صحیح و اصیل تصوف از کتاب و سنت سعی بلیغ فرمودند. چنانچه کتاب جداگانه ای بنام «مسائل السُّلُوك مِنْ كَلَامِ مَلِكِ الْمُلُوك» تصنیف نمودند که در آن مسائل تصوف را از قرآن کریم درج ساختند. و همچنین کتاب دیگری بنام «التَّشْرِيفُ بِمَعْرِفَةِ أَحَادِيثِ التَّصَوُّفِ» تصنیف کردند که تمامی احادیثی را که در باب تصوف می باشد در آن جمع نمودند. این کتاب در چهار مجلد بچاپ رسیده است.

اشتباه دوم، خود در نفس تصوف رو داده و آن اینکه بعضیها می پندارند که تصوف شیئی جداگانه از شریعت است و هرکسی تصوف را اختیار کند او به پابندی به احکام شریعت ضرورت ندارد. حالانکه این غلطی شدید و عظیم است. حضرت حکیم الامت رحمته الله این امر را در طول مواعظ و تالیفات خویش واضح میگردانند.

در جائی می فرمایند: «و اثرش بر درویشان این شد که شریعت و طریقت را جدا جدا پنداشتند و حقیقت را مقصود اصلی و شریعت را قوانین انتظامی خیال کردند، از علماء گریزان شدند و واردات و احوال را منتهای معراج تصور کردند، خیالات را مکاشفات و مکاشفات را فوق الیقینیات باور کردند. نه لازم دانستند که اینها را در میزان شرع وزن کنند و نی نزد علماء پیش نمایند...». تعلیم الدین: ص ۵.

«صوفیه غالی می گویند: قرآن و حدیث احکام ظاهری اند، تصوف علم باطن است. آنها می پندارند که نعوذ بالله ضرورتی به قرآن و حدیث نیست». شریعت و طریقت: ص ۲۶

نظام الاوقات و معمولات:

فصل نظام الاوقات و تنظیم امور در طول زندگی و سوانح حکیم الامت رحمۃ اللہ علیہ بای است بسیار پندآموز . مطالعه کننده کارنامه های علمی و عملی حضرت مجدد الملت بسا اوقات به خیال می افتد که شخصیتی که به این اندازه شبانه روز مصروف این همه مشاغل باشد فقط در بند همین مشاغل خواهد بود و دیگر فرصت نشستن نزد اهل و عیال و شنیدن احوال و حرف زدن با آنها را نخواهد داشت و نه خواهد توانست با کسی به خوش طبعی صحبت کند. لیکن بعد از مشاهده معمولات ایشان میتوان این کرامت ایشان را درک کرد که با وجود آن همه مشاغل و مصروفیات، نه تنها فقط ایشان برای عموم امت به این اندازه خدمات عظیم تبلیغی انجام میدادند بلکه به همراه آن، حقوق اهل و عیال خویش را بطور کامل اداء می نمودند. و مراد از ادای حقوق فقط این نیست که نان و نفقه را فراهم آورد بلکه نزد آنها می نشستند و احوال آنها را می شنیدند و با آنها صحبت میکردند.

حضرت والا همیشه خود امامت میکردند، زیرا باور داشتند که نظم جماعت از باربار تبدیلی امام تغییر می یابد. چون از نماز صبح فارغ می شدند اول از همه بسوی گروه طالبین و سالکین مقیم خانقاه که در ذکر و شغل مصروف می بودند متوجه می شدند. اینها احوال باطنی خویش را جداجدا نوشته در صندوقچه ای که در صُفه بود می انداختند. حضرت والا بعد از نماز صبح بدست خود آن را باز میکردند و یک یک آنها را خوانده جواب مناسب بر روی همان کاغذ نوشته همه کاغذها را روی منبر جدا جدا می گذاردند، لیکن همگان را تاکید کرده بودند که کاغذها را روی هم نگذارند بلکه به همان صورت جداجدا بگذارند تا هر شخص به محض دیدن، کاغذ خود را شناخته بردارد و زحمت جستجو را نبیند. از اینکار فراغت یافته به تلاوت قرآن کریم مشغول می شدند. اکثر اوقات قرآن کوچکی بدست گرفته برای هواخوری بر سر زمینها می رفتند. یکی دو ساعت بعد از صبح تا نزدیکی های ظهر اولاً معمول شان این بود که مصروف تالیفات و تصنیفات خویش می شدند و در اواخر برای یک یا یک و نیم ساعت مجلسی می گرفتند که عموماً فقط خواص شامل آن بودند و مجمع بزرگی هرگز جمع نمی شد.

در ساعت یازده قطاری از طرف شهر «سهارنپور» میآمد و بیشتر خطوط توسط همین قطار می آمد لذا چون صدای قطار را می شنیدند و یا گاهی ساعت را میدیدند و می خواستند چند دقیقه بعد از مجلس برخیزند به صورت ملتجیانه ای از حاضرین مجلس اجازه میگرفتند که «کمی خانه بروم؟!». و سپس بخاطر دیدن خطوط و صرف غذا و اندکی آرام کردن بخانه خویش میرفتند که از آنجا تقریباً یک کیلومتر فاصله داشت.

سپس بعد از دو ساعت یا دو ساعت و ربع، هنگامی که آذان ظهر میشد باز به مسجد تشریف می آوردند. از نماز ظهر فارغ شده در صُفّه می نشستند و از همان وقت مجلس عام شروع میشد که در وقت آذان عصر خاتمه می یافت. بعد از نماز عصر دوباره بخانه تشریف می بردند و باز برای نماز مغرب دوباره به مسجد می آمدند. اگر کسی صحبت خاص میداشت یا می خواست بیعت کند بعد از نماز مغرب وقتش می دادند. معمولات روزانه مندرجه بالاى حضرت والاچنان مسلسل و متوالی بود که گویا طلوع و غروب آفتاب، که نه در این فرقی می آمد و نه در آن.

این بود مختصری بسیار اجمالی از زندگینامه حضرت حکیم الامت رحمته الله که بسا امور دیگری از قبیل اخلاق و عادات، طریق معاشرت، حُسن سلوک و لطافت و ظرافت به سبب عدم گنجایش این اوراق باقی مانده و چون کتابهای مفصل دیگری بر این موضوع نوشته شده اند لهنّا بر همین مقدار اکتفاء می کنیم.

محمد تقی ابن مولانا مفتی محمد شفیع

دارالعلوم کراچی محرم الحرام سال ۱۳۷۹ هجری قمری



زیورهای بهشتی

حصه سوم

تألیف

حکیم الامت حضرت مولانا اشرف علی تھانوی رحمۃ اللہ علیہ

ترجمہ

مفتی محمد ابراہیم تیموری



﴿ آغاز ترجمه حصه سوم: ٢٤ شعبان ١٤١٧ قمری مطابق ٨ جدی ١٣٧٥ شمسی مطابق ٥ جنوری ١٩٩٧ عیسوی ﴾
﴿ پایان ترجمه حصه سوم: ١٩ ذی قعدہ ١٤١٧ قمری مطابق ٩ حمل ١٣٧٥ شمسی مطابق ٢٩ مارچ ١٩٩٧ عیسوی ﴾
﴿ پایان اصلاح ثانی حصه سوم: ٥ صفر ١٤٢٩ قمری مطابق ٢٤ دلو ١٣٧٦ شمسی مطابق ١٣ فروری ٢٠٠٨ عیسوی ﴾



مسائل روزه



در احادیث شریف، ثواب زیادی بر روزه وارد شده است و روزه دار مرتبه و درجه بلندی نزد الله متعال دارد. رسول الله ﷺ فرموده اند که «هر کسی که ماه رمضان را بخاطر رضای الله ﷻ و کسب ثواب روزه بگیرد، همه گناهان صغیره قبل از او بخشیده میشود». {مشکات شریف: ۱۷۳}

و همچنین رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده اند که «بدبوی^۱ دهان روزه دار نزد الله ﷻ بهتر از خوشبوی مشک است». {مشکات شریف: ۱۷۳} روزه در روز قیامت، ثواب عظیمی دارد.

و روایت است که «روز قیامت دسترخوانی در زیر عرش برای روزه داران گسترده میشود و آنها دور آن نشسته غذا خواهند خورد در حالی که سایر خلائق هنوز در حساب مشغول می باشند. مردم خواهند گفت که اینها چه کسانی اند که میخورند و می آشامند و ما هنوز در حساب اعمال خود بند مانده ایم. در جواب به آنها گفته خواهد شد که ایشان روزه می گرفتند و شما روزه نمی گرفتید». {در مشهور: ۱ و حاشیه جدید: ۲/۳}

روزه یک رکن بزرگ دین اسلام است. هر کسی که ماه رمضان را روزه نگیرد، سخت گناهگار می باشد و دینش ضعیف میگردد.

مسئله ۱: روزه ماه رمضان شریف بر هر مسلمانی که مجنون و نابالغ نباشد فرض است و ترک آن بدون عذر جایز نیست. و اگر کسی نذر کند که روزه میگیرد، از نذر گرفتن نیز روزه فرض میگردد. روزه های قضائی و روزه های کفاره نیز فرض می باشند. جز اینها بقیه روزه ها همگی نفل اند. اگر کسی بگیرد ثواب

۱: مراد آن بدبو است که از گرسنگی به سبب خالی بودن معده پیدا می شود نه بدبوی که به سبب مسواک نکردن دهان

پیدا می شود فتح الباری: ۱/۱۰۰+ تحفه المعی شرح سنن الترمذی: ج ۳ ص ۹۸ و ۹۹

کسب خواهد کرد و اگر نگیرد گناهی نخواهد نمود.

البته روزه گرفتن در روز عید فطر و روز عید قربان و در سه روز بعدی عید قربان، حرام است.

مسئله ۲: از همان لحظه ای که وقت نماز صبح شروع میشود تا وقتی که آفتاب غروب کند، به نیت روزه خوردن و نوشیدن را باید ترک کرد و همچنین با همسر خود همخوابگی نباید کرد. این را در شریعت «روزه» میگویند.

مسئله ۳: نیت کردن به زبان و گفتن الفاظی برای نیت ضروری نیست بلکه اگر شخص در دل خود تصمیم گرفت که امروز روزه میگیرم و در تمام روز، نه چیزی خورد و نه چیزی نوشید و نه با همسر خود همخوابگی {جماع} کرد، روزه اش ادا میشود.

و اگر کسی با زبان گفت که یا الله فردا بخاطر تو روزه میگیرم، یا بزبان عربی گفت که «بِصَوْمِ عَدِ نَوَيْتُ» اینهم درست است و حرجی ندارد.

مسئله ۴: اگر کسی در تمام روز نه چیزی خورد و نه چیزی نوشید و از صبح تا شام گرسنه و تشنه بسر برد، اما در دل خود نیت روزه را نداشت، بلکه یا احساس گرسنگی نمیکرد و یا به سبب دیگری چیزی نخورد و نوشید، در این صورت روزه او ادا نمیشود. البته اگر در دل اراده روزه را می نمود، روزه اش درست می بود.

مسئله ۵: وقت روزه شرعاً از هنگام صبح صادق آغاز میشود، بنابراین خوردن و نوشیدن و غیره تا زمانی که صبح صادق شروع نشده است درست می باشد. بعضیها در آخرهای شب سحری خورده و نیت نموده می خوابند و می پندارند که بعد از نیت کردن، دیگر نباید چیزی خورد یا نوشید این پندار غلط است. انسان اجازه دارد که تا صبح صادق بخورد یا بنوشد، چه نیت کرده باشد یا نی.

مسایل روزه ماه مبارک رمضان



مسئله ۱: اگر روزه رمضان شریف را کسی از شب نیت کند، فرض اداء میشود و اگر در شب تصمیم روزه گرفتن را نداشت بلکه صبح شد و بازهم در این فکر بود که امروز روزه نمی گیرم، سپس بعد از طلوع آفتاب در فکر افتاد که ترک کردن فرض، کاری بد است، بنابراین نیت روزه را نمود، در این صورت بازهم روزه اش درست است.

اما اگر بعد از صبح چیزی خورده یا نوشیده بود، در این صورت اکنون نمی تواند نیت روزه را نماید.

مسئله ۲: اگر چیزی نخورده و نوشیده باشد، پس در این صورت تا یک ساعت پیش از ظهر، نیت کردن روزه رمضان برایش درست است.

مسئله ۳: برای روزه رمضان شریف فقط اینقدر نیت کردن کافی است که امروز روزه می گیرم یا در شب فقط اینقدر در دلش باشد که فردا روزه می گیرم، روزه رمضان از این قدر نیت ادا میشود. اگر در وقت نیت کردن در دل نگفته باشد که روزه ماه رمضان را میگیرم یا روزه فرض را می گیرم، بازهم روزه ادا میشود.

مسئله ۴: اگر کسی در ماه رمضان نیت کرد که من فردا روزه نفلی میگیرم و روزه رمضان را نمیگیرم بلکه روزه رمضان را بعداً قضائی خواهم گرفت، در این صورت بازهم روزه رمضان ادا میشود، نه روزه نفلی. **مسئله ۵:** اگر روزه رمضان گذشته کسی قضا شده بود و تمام سال گذشت و تا بحال قضائی آنها را نگرفته است و هنگامی که ماه رمضان آمد به نیت روزه های قضائی روزه گرفت، در این صورت بازهم روزه رمضان موجوده اداء می شود، نه روزه قضائی رمضان گذشته. قضای آن روزه ها را بعد از رمضان بگیرد.

مسئله ۶: کسی نذر کرد که اگر فلان کارم شود، دو روز یا یک روز بخاطر خدا روزه میگیرم و سپس هنگامی که ماه رمضان آمد به نیت همان نذر روزه گرفت و به نیت رمضان روزه نگرفت، در این صورت بازهم روزه رمضان ادا می شود، روزه نذر ادا نمی شود. روزه نذر را بعد از ماه رمضان بگیرد. خلاصه اینکه بهر نیتی که در ماه رمضان روزه بگیرد، روزه رمضان ادا خواهد شد، نه روزه های دیگر.

مسئله ۷: اگر هلال ماه رمضان در تاریخ ۲۹ شعبان دیده شود فردایش را روزه بگیرید و اگر هلال رمضان دیده نشود یا آسمان ابری باشد لذا هلال دیده نشود، در این صورت فردایش را تا وقتی که مشکوک است که رمضان شروع شده یا نی، روزه نگیرید، بلکه ۳۰ روز شعبان را تکمیل نموده آنگاه روزه رمضان را شروع کنید.

مسئله ۸: اگر در تاریخ بیست و نهم شعبان، هلال ماه رمضان بخاطر ابری بودن هوا دیده نشد، در این صورت فردای آن را روزه نفلی هم نگیرید.

البته اگر کسی همیشه دوشنبه و پنجشنبه یا کدام روز مقرر دیگر را روزه میگرفت و اتفاقاً فردا همان روز بود، در این صورت روزه گرفتن در آن روز به نیت نفل برایش بهتر است. و بعداً اگر خبر دیده شدن هلال ماه رمضان از جائی آمد، فرض رمضان توسط همان روزه نفلی اداء میشود، لهذا قضائی آن روز را

نگیرد.

مسئله ۹: در تاریخ بیست و نهم شعبان، اگر هلال رمضان بخاطر ابری بودن آسمان دیده نشد، پس تا یک ساعت پیش از ظهر، نه چیزی بخورید و نه چیزی بنوشید. زیرا اگر خبر هلال رمضان از جائی آمد باید در این صورت نیت روزه را کنید و اگر خبر نیامد، در این صورت بخورید و بنوشید.

مسئله ۱۰: اگر در تاریخ بیست و نهم شعبان، هلال رمضان دیده نشد، پس به این خیال که فردا چون رمضان نیست، یک روزه قضائی را که از سال قبل مانده بود میگیرم یا اینکه روزه فلان نذر را میگیرم، این درست نیست.

روزه گرفتن روزه قضائی و نذر نیز در این روز مکروه است. نباید هیچ گونه روزه ای در این روز گرفت. و اگر بازهم کسی روزه قضائی یا نذر را در این روز گرفت و آنگاه خبر هلال رمضان از جائی آمد، در این صورت روزه رمضان ادا خواهد شد و روزه قضائی یا نذر را دوباره باید بگیرد. و اگر خبر هلال نیامد در این صورت همان روزه ای که نیتش را نموده بود اداء خواهد شد.

مسایل دیدن هلال^۱



مسئله ۱: اگر آسمان ابری یا غبار آلود است و به این جهت «هلال رمضان» دیده نشد، لیکن یک شخص دیندار و پرهیزگار آمده گواهی داد که من هلال رمضان را دیدم، در این صورت رویت هلال ثابت می گردد، چه آن شخص مرد باشد و چه زن.

مسئله ۲: و اگر هلال «عید فطر» به سبب ابری بودن آسمان دیده نشد، در این صورت گواهی یک شخص اعتباری ندارد، اگرچه شخص بسیار بزرگی هم باشد، بلکه هنگامی که دو مرد دیندار و پرهیزگار یا یک مرد دیندار و دو زن دیندار گواهی بدهند که هلال عید فطر را دیده اند، آنگاه رویت هلال عید فطر ثابت می شود.

و اگر چهار زن یکجا گواهی بدهند، بازهم گواهی آنها قبول نمی شود.

مسئله ۳: کسی دیندار نیست و همیشه گناه می کند، مثلاً نماز نمی خواند یا روزه نمی گیرد یا همیشه

۱: «هلال» ماهتاب روزهای اول ماه را میگویند و مراد از هلال در بالا ماهتاب روز اول ماه قمری است.

دروغ میگوید و یا کدام گناه دیگری را انجام میدهد و پابند به شریعت نمی باشد، گواهی او در شریعت هیچ اعتباری ندارد، خواه ده ها بار قسم خورده بگوید که من هلال را دیدم، بلکه اگر از این گونه اشخاص، دو یا سه یا چهار نفر هم بیایند و گواهی بدهند، گواهی آنها اعتبار ندارد.

مسئله ۴: اینکه در بین مردم مشهورست که هر روزی که چهارم رجب واقع می شود همان روز، روز اول رمضان می باشد، در شریعت هیچ اعتباری ندارد. اگر هلال در آن روز دیده نشد نباید روزه گرفت.

مسئله ۵: با دیدن هلال، این چنین گفتن که ماهتاب بزرگ است، دو روزه معلوم می شود، زشت است. در حدیث شریف آمده که اینکار از علامات قیامت می باشد. چون قیامت نزدیک شود مردم چنین سخنهایی خواهند گفت.

خلاصه اینکه به خُرد و کلان بودن هلال اعتباری نکنید.

مسئله ۶: اگر آسمان کاملاً صاف و بی ابر باشد، از گواهی دو سه چهار نفر نیز، دیدن هلال ثابت نمی شود، چه هلال رمضان باشد و چه هلال عید فطر.

البته اگر آنقدر تعداد زیادی از مردم به دیدن ماهتاب نو گواهی بدهند که دل گواهی بدهد که تمام اینها این سخن را از پیش خود نساخته اند و دروغگو بودن این همه مردم محال است، در این صورت رویت هلال ثابت میگردد.

مسئله ۷: در شهر مشهور گردید که دیروز ماهتاب دیده شد و مردم زیادی آن را دیده اند، اما بعد از جستجو و تلاش بسیار حتی یک نفر هم پیدا نشد که خودش هلال را دیده باشد، پس این چنین خبر اعتباری ندارد.

مسئله ۸: شخصی به تنهایی هلال رمضان مبارک را دید و جز او هیچ کسی دیگر در شهر هلال را مشاهده نکرد، اما این شخص پابند شرع نیست، پس مردم شهر در این صورت از گواهی او روزه نگیرند، لیکن خود این شخص روزه بگیرد.

و اگر این شخص ۳۰ روز را کامل روزه گرفته بود ولی هلال عید هنوز دیده نشد، پس در این صورت روزه ۳۱ را نیز بگیرد و به همراهی اهالی شهر عید نماید.

مسئله ۹: اگر شخصی هلال عید را فقط خودش به تنهایی دید و بنابراین شریعت گواهی او را قبول نکرد، پس برای او درست نیست که عید نماید، بلکه فردا را نیز روزه بگیرد و به هلال دیدن خود اعتبار نکند و روزه خود را نشکند.

مسایل روزه های قضائی



مسئله ۱: اگر روزه رمضان به سببی یا عذری قضا شده باشد، بعد از رمضان تا جائی که امکان دارد هرچه زودتر قضائی آنها را باید گرفت و نباید دیر کرد. بدون عذر تاخیر کردن در قضای آنها گناه دارد.

مسئله ۲: معین کردن تاریخ در نیت روزه های قضائی به اینگونه که روزه قضائی فلان تاریخ را می گیرم ضروری نیست بلکه هرچند روزه ای را که از او قضا شده به تعداد همان روزه ها روزه قضائی بگیرد. البته اگر چند روزه از یک رمضان و چند روزه از رمضان دیگری از او قضا شده، در این صورت معین کردن سال آن نیز ضروری میباشد. یعنی او به این گونه نیت کند که روزه قضائی فلان سال را میگیرم.^۱

مسئله ۳: در روزه های قضائی، نیت کردن در شب ضروری است. اگر کسی بعد از دمیدن صبح نیت روزه قضائی را نمود، روزه قضائی صحیح نخواهد بود بلکه آن روزه، روزه نفلی میگردد و روزه قضائی را باید دوباره بگیرد.

مسئله ۴: حکم روزه های کفاره نیز مانند بالاست. یعنی اینکه باید در شب نیت آن را کند. اگر بعد از دمیدن صبح نیت روزه کفاره را نمود، روزه کفاره صحیح نخواهد بود.

مسئله ۵: هر تعداد روزه که از کسی قضا شده باشد، او اختیار دارد که همه را یکجا بگیرد یا کم کم، هر دو صورت درست است.

مسئله ۶: اگر قضا های رمضان گذشته را نگرفته بود که رمضان دوم آمد، پس در این صورت روزه ادای این رمضان را بگیرد و بعد از عید، قضای رمضان قبلی را بگیرد. اما اینقدر تاخیر کردن کاری بد است.

مسئله ۷: کسی در ماه رمضان در روز بیهوش شد و بیشتر از یک روز بیهوش ماند، پس بجز همان روزی که در آن بیهوش شده بود، قضای بقیه آن روزهای بیهوشی را بگیرد. قضای روزی که در آن بیهوش شده بود بر او واجب نیست، زیرا روزه آن روز بخاطر نیت داشتن روزه درست واقع شده است. البته اگر آن روز را روزه نداشت یا دوائی در آن روز به دهانش انداختند و دوا از حلقش پائین رفت، پس در این صورت

۱: البته اگر از کسی روزه های چندین سال قضا شده بود و او بدون معین کردن سال و تاریخ آنها قضائی تمام آنها را گرفت،

پس در این صورت هم، قضای روزه هایش صحیح و ادا خواهد شد. تصحیح الاغلاط و حاشیه جدید، ج ۳ ص ۸۰

قضای آن روز نیز بر او واجب می باشد.

مسئله ۸: و اگر این شخص در شب بیهوش شد، در این صورت بازهم روزه آن روزی که شبش را بیهوش شده بود بر او واجب نیست، و قضای تمام بقیه روزهای که بیهوش مانده بود، بر او واجب است. البته اگر در آن شب، نیت روزه گرفتن فردا را نداشت یا در صبح دوا به دهانش انداختند، در این صورت روزه آن روز را نیز باید قضائی بگیرد.

مسئله ۹: اگر کسی در تمامی ماه رمضان بیهوش بود، بازهم باید قضای آنها را بگیرد و نباید بپندارد که روزه معاف شده است.

البته اگر کسی دیوانه شد و در سراسر رمضان دیوانه بود، پس در این صورت قضای هیچ روزی بر او واجب نمی باشد. و اگر در طول ماه مبارک رمضان دیوانگی اش بهبود یافت و عقلش بجا آمد، پس در این صورت شروع به روزه گرفتن کند و همچنین قضای روزهای را که در آن دیوانه بود نیز بگیرد.

مسایل روزه نذری



مسئله ۱: اگر کسی نذر کرد که روزه بگیرد، گرفتن آن واجب میشود و اگر روزه نگیرد گناهکار میگردد.

مسئله ۲: روزه نذری دو گونه است. یکی اینکه روز و تاریخ آن را معین کند، مثلاً چنین نذر کند که خدایا اگر امروز فلان کارم انجام شود فردا بخاطر تو روزه میگیرم یا اینگونه بگوید که خدایا اگر به فلان مرادم برسم فردا روز جمعه را روزه میگیرم.

در این قسم نذر، اگر نذرکننده در شب نیت روزه را بنماید اینهم درست است و اگر در شب نیت نکرد، پس اگر تا یک ساعت قبل از شروع وقت ظهر نیت روزه را بنماید، اینهم درست می باشد و نذر ادا میشود.

مسئله ۳: کسی نذر کرد که روز جمعه را روزه میگیرد و چون روز جمعه آمد فقط اینقدر نیت کرد که امروز روزه دارم و مقرر نکرد که این روزه نذری است، و یا اینکه فقط نیت روزه نفلی را کرد، در این صورت بازهم روزه نذری ادا میگردد. البته اگر در آن جمعه روزه قضائی خود را گرفت و روزه نذر بیادش نبود یا اینکه بیادش بود اما او قصداً روزه قضائی را گرفت، پس در این صورت روزه نذری ادا نمی شود بلکه روزه قضائی ادا میگردد و روزه نذری را باید دوباره بگیرد.

مسئله ۴: و قسم دوم روزه نداری اینست که شخص، روز و تاریخ را معین نکند بلکه فقط اینقدر بگوید که خدایا اگر فلان کارم شود یک روز را روزه میگیرم، یا اینکه نام هیچ کاری را نگرفت و فقط گفت که پنج روز روزه میگیرم.

در این قسم نذر، نیت کردن روزه در شب شرط می باشد. و اگر کسی بعد از دمیدن صبح، نیت روزه را نمود، این روزه روزه نداری نخواهد بود بلکه روزه نفلی خواهد شد.

مسایل روزه نفلی



مسئله ۱: برای روزه نفلی اگر شخص این طور نیت کند که روزه نفلی میگیرم، صحیح است. و اگر فقط اینقدر نیت کند که روزه میگیرم، بازهم صحیح است.

مسئله ۲: نیت کردن برای روزه نفلی تا یک ساعت قبل از ظهر درست می باشد. پس اگر کسی تا ساعت ده صبح تصمیم روزه را نداشت ولی هنوز چیزی نخورده و نوشیده است و اکنون تصمیم گرفت که روزه بگیرد و بنابراین روزه گرفت، در این صورت نیز روزه اش درست می باشد.

مسئله ۳: بجز رمضان مبارک، هر روزی که کس بخواند میتواند روزه بگیرد و هر قدر بیشتر روزه بگیرد همانقدر بیشتر ثواب کسب میکند.

البته در تمام سال، روزه گرفتن روز عید فطر و روز عید قربان و سه روز بعد از آن، یعنی تاریخ یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی الحجه، روزه این پنج روز حرام است و روزه روزهای سوای آنها همه درست می باشد.

مسئله ۴: اگر کسی روزه روز عید را نذر نمود، بازهم روزه گرفتن آن روز درست نمی باشد. بجای آن یک روز دیگر را روزه بگیرد.

مسئله ۵: اگر کسی نذر کرد که من تمام سال را روزه میگیرم و هیچ روز آن را ترک نمیکنم، بازهم این پنج روز را نباید روزه بگیرد. سایر روزهای سال را روزه بگیرد و قضای این پنج روز را بعداً بگیرد.

مسئله ۶: روزه نفلی از نیت کردن واجب می شود. لهذا اگر کسی قبل از صبح صادق نیت کرد که امروز روزه میگیرم و سپس روزه خود را شکست، باید قضای آن را بگیرد.

مسئله ۷: کسی در شب نیت کرد که فردا روزه بگیرم اما بعداً قبل از صبح صادق نیتش بدل شد و روزه نگرفت، در این صورت قضای آن واجب نیست.

مسئله ۸: بدون اجازه شوهر، گرفتن روزه نفلی برای زن درست نیست.^۱ اگر زن بی اجازه شوهر روزه گرفت، شوهر اگر بخواهد میتواند روزه او را بشکند و زن بعداً هر وقتی که شوهر اجازه داد قضای آن روز را بگیرد.

مسئله ۹: کسی بخانه شخصی به مهمانی رفت یا آن شخص او را به مهمانی خواست و اگر مهمان غذا نخورد صاحب خانه بد خواهد برد و موجب دل شکنی او خواهد شد در این صورت برای مهمان درست است که برای خاطر داری صاحب خانه روزه نفلی خود را بشکند.

و همچنین برای صاحب خانه درست است که برای خاطر داری مهمان، روزه نفلی خود را بشکند.^۲

مسئله ۱۰: اگر کسی در روز عید نیت کرد و روزه نفلی گرفت، باز هم باید روزه خود را بشکند و قضایش نیز بر او واجب نیست.^۳

مسئله ۱۱: روزه گرفتن در تاریخ دهم مُحَرَّم مستحب است. در حدیث شریف وارد است که هر کسی که این روز را روزه بگیرد گناهان یک سال گذشته اش بخشیده میشود.

البته به همراه تاریخ دهم، روزه گرفتن تاریخ نهم یا یازدهم نیز مستحب است، و روزه گرفتن فقط دهم محرم به تنهایی مکروه می باشد.

مسئله ۱۲: به همین صورت، روزه گرفتن تاریخ نهم ذو الحجه یعنی روز قبل از عید قربان نیز ثواب بسیار زیادی دارد و گناهان یک سال گذشته و یک سال آینده توسط آن بخشیده میشود.

و اگر کسی از تاریخ اول ذو الحجه تا تاریخ نهم آن را روزه بگیرد بسیار بهتر می باشد.

مسئله ۱۳: روزه تاریخ پانزدهم شعبان و روزه شش روز بعد از عید فطر نیز در مقابل سایر روزه های نفلی ثواب زیادتری دارد.

مسئله ۱۴: اگر کسی تاریخ سیزده و چهارده و پانزده هر ماه قمری را روزه بگیرد، مانند آن است که گویا سراسر سال را روزه گرفته است. آنحضرت علیه السلام این سه روز را روزه می گرفتند و همچنین هر دوشنبه و پنجشنبه را روزه

۱: این حکم مشروط به موجود بودن شوهر است. حاشیه جدید: ح ۳ ص ۹

۲: البته هنگامی که اگر صاحب خانه غذا نخورد به مهمان بد بخورد. حاشیه جدید: ح ۳ ص ۱۰

۳: عید فطر فقط یک روز هست و همچنین عید قربان یک روز می باشد و اینکه مردم عوام عید فطر و عید قربان را سه سه روز می پندارند نادرست است. به این لحاظ روزه گرفتن در روز اول عید فطر حرام است و در روزهای دوم و سوم آن جایز می باشد چنانکه در مسئله ۵ گذشت.

می داشتند. اگر کسی همت نموده این ایام را روزه بگیرد، ثواب بسیار زیادی بدست می آورد.

آنچه که روزه را نمی شکند و آنچه که روزه را می شکند و قضا یا کفاره را لازم میگرداند



مسئله ۱: اگر روزه دار به فراموشی چیزی بخورد یا بنوشد و یا با همسر خود همبستر شود، روزه اش نمی شکند. اگر در فراموشی، شکم سیر نیز غذا بخورد بازهم روزه اش نمیشکند. و اگر به فراموشی چندین بار خوردنی یا نوشیدنی بخورد، بازهم روزه اش نمی شکند.

مسئله ۲: اگر کسی شخصی را دید که به فراموشی چیزی میخورد یا مینوشد، پس اگر آن شخص آنقدر طاقت دارد که به سبب روزه مشقت زیادی نخواهد دید، در این صورت روزه را بیادش آوردن واجب است. و اگر آن شخص کُمجان و ناتوان است و از روزه دچار تکلیف و مشقت میشود، در این صورت روزه را بیادش نیاورید و بگذارید آب و غذا بخورد و بنوشد.

مسئله ۳: مسئله ۳ در آخر این حصه کتاب بعد از مسایل وقف درج است.

مسئله ۴: سرمه زدن و تیل مالیدن و بوئیدن عطر در دوران روزه درست است و روزه از آنها عیبی نمی بیند، خواه هروقت روز که باشد بلکه اگر بعد از سرمه کشیدن، رنگ سرمه در تف یا بلغم مشاهده شود بازهم روزه نه می شکند و نه مکروه میشود.^۱

مسئله ۵: مسئله ۵ در آخر این حصه کتاب بعد از مسایل وقف درج است.

مسئله ۶: اگر مگس داخل حلق رفت یا دود خود بخود درون حلق رفت و یا گرد و غبار داخل حلق شد، در این صورتهای روزه نمی شکند.

البته اگر کسی قصداً چنین کاری کرد، روزه اش می شکند.

۱: به همین گونه اگر کسی دوا به چشم خود بیندازد یا بچکاند روزه اش نمی شکند، گرچه طعم دوا در حلقش معلوم شود.

فتاوی عالمگیری ج ۱ ص ۱۰۴ + منتخبات نظام الفتاوی ج ۱ ص ۱۳۲ + فتاوی رحیمیه ج ۷ ص ۲۴۶ + احسن الفتاوی ج ۴

مسئله ٧: اگر کسی لوبان و عود و غیره را سوختانده آن را نزدیک خود گذاشته دود آن را به بینی کشید، روزه اش می شکند.

به همین صورت روزه از چلم کشیدن نیز می شکند.^۱

البته اگر کسی عطر و گلاب و گل و غیره که دودی در آنها نیست را ببوید، اینکار جایز است و روزه از آن نمی شکند.

مسئله ٨: اگر در میان دندانهای کسی گوشت بند مانده بود یا قطعه کوچکی نان یا غذا باقی مانده بود و این شخص آن را توسط خلال بیرون کشید لیکن آن را از دهان خود خارج نکرده بود که آن چیز در حلقش فرو رفت، پس باید دید که اگر آن چیز کوچکتر از یک دانه نخود بود، در این صورت روزه اش نمی شکند و اگر به اندازه یک دانه نخود یا بزرگتر از آن بود، در این صورت روزه اش می شکند. البته اگر این شخص آن را از دهان بیرون آورده باز آن را بلعید، پس در این صورت روزه اش شکست، چه آن چیز به اندازه نخود باشد یا کوچکتر از آن، حکم هر دو یکی است.

مسئله ٩: روزه از بلعیدن و قُرت کردن تُف {لعاب دهن خود} نمی شکند، بهر اندازه ای که باشد.

مسئله ١٠: اگر کسی نسوار زیر لب انداخت و سپس دهان خود را شسته پاک کرد لیکن رنگ آن نرفت، روزه اش نمی شکند.^{۲ و ۳}

۱: سگرت کشیدن نیز حکم بالا را دارد و روزه از سگرت کشیدن می شکند. خلاصه اینکه روزه از کشیدن تمباکو به صورت چلم و سگرت و غیره می شکند و قضای آن لازم میگردد. و **يمنع من بيع الدخان و شربه و فی الصوم لا شک یفطر** رد المحتار: ج ۲/ ۱۳۴ + فتاوی دارالعلوم دیوبند: ج ۶ ص ۴۱۱ و ۴۱۴ و ۴۱۸ و ۴۲۸ و ۵۰۵ + فتاوی نظامیه: ج ۱ ص ۴۲۳ + امداد الفتاوی: ج ۲ ص ۱۳۱ + امداد المفتیین: ج ۱ ص ۴۹۳ + تحفه المعی: ج ۳ ص ۱۶۱

۲: فی الاصل «پان» و كذلك فی المسئله ۱۳ و کلاهما واحد کما هو مشاهد.

۳ **مسئله:** این حکم نشکستن روزه در هنگامی است که آب دهان آمیخته با نسوار به حلق نرود لیکن عادتاً و اکثر، آب دهان با اجزای نسوار آمیخته به حلق می رسد و لذا روزه را می شکند. بنابراین نسوار به دهان انداختن در دوران روزه جایز نیست. **امساک الفتن فی الفم لایجوز فی الصوم لانه لایخلو عن وصوله الی الحلق و الجوف عادةً** فتاوی دارالعلوم دیوبند: ج ۶ ص ۴۲۸

مسئله: و اگر کسی نسوار به دهان انداخت و خود نسوار را یا لعاب دهان آمیخته با نسوار خود را قُرت کرد، روزه اش در این صورت می شکند و قضای آن بر او لازم می گردد. و **ذكر الزندویسی: اذا قتل السلکة و بلّها بریقہ ثم امرها ثانیاً فی فمه ثم ابتلع ذالک البزاق فسد صومه**. رد المحتار باب ما یفسد الصوم: ج ۲ ص ۱۳۸ + کذا فی فتاوی دارالعلوم دیوبند: ج ۶ ص ۴۱۶

مسئله: اگر کسی نسوار بینی به بینی بکشد روزه اش می شکند و قضای آن بر او لازم می گردد. فتاوی دارالعلوم دیوبند: ج ۶ ص ۴۱۸ + تحفه المعی: ج ۳ ص ۱۶۱

- مسئله ۱۱:** مسئله ۱۱ در آخر این حصه کتاب بعد از مسائل وقف درج است.
- مسئله ۱۲:** کسی یبنی خود را به آن شدت بالا کشید که خلم داخل حلق رفت، روزه از آن نمی شکند به همین گونه اگر لعاب دهانش به حلقش برود، روزه اش نمی شکند.
- مسئله ۱۳:** شخصی در شب نسوار به دهان انداخته خوابید و بعد از صبح بیدار شد، روزه اش صحیح نیست، قضای آن را بگیرد و کفاره در این صورت بر او واجب نمی باشد.^۱
- مسئله ۱۴:** اگر در وقت غرغره کردن، آب داخل حلق کسی رفت و روزه بیادش بود، روزه اش در این صورت شکست و قضای آن بر او واجب گشت، کفاره بر او واجب نمی باشد.
- مسئله ۱۵:** اگر کسی بی اختیار استفراغش آمد روزه اش نمی شکند، چه کمی استفراغ آمده باشد و چه زیاد البته اگر کسی خودش قصداً استفراغ کرد و استفراغش دهان پُر بود روزه اش می شکند، و اگر کمتر از پُری دهان بود، در این صورت روزه از استفراغ قصدی هم نمی شکند.
- مسئله ۱۶:** اندکی استفراغ آمد و سپس بخودی خود دوباره به حلق فرو رفت، در این صورت روزه نمی شکند. البته اگر شخصی قصداً آن را قُرت کرد، روزه اش شکست.
- مسئله ۱۷:** اگر کسی سنگریزه یا قطعه ای آهن یا غیره چنان چیزی را خورد که مردم آن را نه بطور غذا میخورند و نه بطور دوا، در این صورت روزه او می شکند لیکن کفاره بر او واجب نمی گردد. فقط باید قضای آن را بگیرد.
- و اگر چنان چیزی را خورد یا نوشید که مردم آن را بطور غذا میخورند و یا چنان چیزی که گرچه مردم آن را عموماً بطور غذا نمی خورند لیکن در وقت ضرورت آن را بطور دواء میخورند، در این صورت، هم روزه اش می شکند و هم قضا و کفاره آن بر او واجب میگردد.^۲
- مسئله ۱۸:** مسئله ۱۸ در آخر این حصه کتاب بعد از مسایل وقف درج است.
- مسئله ۱۹:** مسئله ۱۹ در آخر این حصه کتاب بعد از مسایل وقف درج است.



۱: اگر کسی زکام و ریزش کرده باشد یا یبنی اش بند باشد و یا مبتلا به بیماری دیگری باشد و در حالت روزه دوا - به شکل گاز یا مایع یا پودر - جهت تداوی به یبنی خود بکشد یا بچکاند، روزه اش می شکند و قضای آن بر او لازم می گردد.

قال فی الدرالمختار: او استعط فی انفه شیئاً... قضی و ایضاً قال: لو ادخل حلقه الدخان. الدر المختار: ج ۲ ص ۱۴۰

و ۱۳۴ + فتاوی دار العلوم دیوبند: ج ۶ ص ۴۱۸ + امداد الفتاوی: ج ۱ ص ۱۲۷

۲: و کفاره مخصوص قصداً شکستادن روزه ماه مبارک رمضان است. و از شکستادن روزه های غیر رمضان کفاره لازم نمی آید چنانکه تفصیل آن گذشت.

مسئله ۲۰: کفاره شکستن روزه همان وقتی لازم میشود که انسان در ماه مبارک رمضان روزه خود را بشکند. و کفاره از شکستادن هیچ روزه دیگری واجب نمی گردد. خواه به هر صورتی که آن را بشکند اگرچه آن روزه روزه قضائی رمضان هم باشد.

البته اگر کسی در رمضان در شب نیت روزه را ننموده بود یا زنی بعد از شکستادن روزه در همان روز حایضه شد، در این دو صورت از شکستن روزه کفاره واجب نمی شود.

مسئله ۲۱: اگر کسی در دوران روزه نسوار بینی کشید یا در گوش خود تیل یا روغن انداخت^۱ و یا خود را إماله^۲ کرد لیکن دوائی نخورد، در همه این صورتهای روزه اش شکست، اما فقط قضای آن بر او واجب می باشد و کفاره واجب نمی شود.

مسئله ۲۲: مسئله ۲۲ در آخر این حصه کتاب بعد از مسایل وقف درج است.

مسئله ۲۳: مسئله ۲۳ در آخر این حصه کتاب بعد از مسایل وقف درج است.

مسئله ۲۴: اگر از دهان کسی خون می آمد و او آن را به همراه تُف {لعاب دهن} خود قُرت کرد روزه اش میشکند. البته اگر مقدار خون کمتر از تُف بود و مزه خون معلوم نمی شد، در این صورت روزه نمی شکند.

مسئله ۲۵: اگر کسی طعم چیزی را با زبان چشید و سپس آن را تُف کرد، روزه اش نمی شکند، لیکن اینکار بغیر ضرورت مکروه است.

البته اگر شوهر زنی بسیار بدخلق باشد و زن می ترسد که اگر مرچ و نمک دیگ درست نباشد شوهر بدخوئی خواهد کرد، در این صورت جایز است که دیگ را بجشد و اینکار برایش مکروه نمی باشد.

مسئله ۲۶: جویدن چیزی در دهان تا آن را به طفل بخوراند مکروه است. البته اگر ضرورت پیش بیاید و مجبوری باشد، در این صورت مکروه نیست.

مسئله ۲۷: مالیدن دندانها با پودر زغال یا پودر دندان مکروه است و اگر اندکی از آن به حلق فرو برود، روزه را می شکند.^۳

و پاک کردن دندانها بوسیله مسواک درست است، چه مسواک خشک باشد یا تازه که همان ثانیه آن

۱: به همین صورت اگر کسی در گوش خود دوا بچکاند روزه اش میشکند و یک روزه قضائی بر وی لازم میگردد. منتخبات

نظام الفتاوی: ج ۱ ص ۱۳۲ + امداد الفتاوی: ج ۲ ص ۱۲۷

۲: حقه کردن اطفال را «شاف کردن» و حقه بالغان را «إمالة کردن» میگویند.

۳: استعمال کریم یا خمیر دندان نیز حکم بالا را دارد و شستن دندانها با آن در حالت روزه مکروه می باشد. و اگر اندکی از کف خمیر دندان به حلق برود روزه می شکند. رد المحتار: ج ۲ ص ۱۵۳ + احسن الفتاوی: ج ۴ ص ۴۳۹ + فتاوی دار العلوم دیوبند: ج ۶



را کنده باشند. اگر مسواک از درخت سدر کنده شده است و تلخی آن بوضاحت در دهان معلوم می شود، بازهم مسواک کردن با آن مکروه نیست.

مسئله ۲۸: مسئله ۲۸ در آخر این حصه کتاب بعد از مسایل وقف درج است.

مسئله ۲۹: اگر کسی به فراموشی چیزی خورد و چنین فکر کرد که روزه ام شکست و به این جهت دوباره قصداً چیزی خورد، پس در این صورت روزه اش می شکند و فقط قضا بر او واجب می گردد و کفاره واجب نمی شود.

مسئله ۳۰: اگر کسی استفراغ کرد و چنین پنداشت که روزه من شکسته است و به این گمان دوباره قصداً چیزی خورد و روزه خود را شکست، بازهم فقط قضای آن بر او واجب است و کفاره واجب نمی باشد.

مسئله ۳۱: اگر کسی سرمه کرد یا نیشتر زد و خون داد و یا خود را تیل و روغن مالید و چنین فکر کرد که روزه من شکسته است و بنابراین قصداً چیزی خورد، در این صورت هم قضا و هم کفاره هر دو بر او واجب میگرد.

مسئله ۳۲: اگر اتفاقاً روزه کسی در رمضان شکست، خوردن و نوشیدن چیزی در طول روز برایش درست نیست بلکه واجب است تمام روز را مانند روزه داران بگذراند.

مسئله ۳۳: اگر کسی در رمضان اصلاً نیت روزه را نداشت بنابراین در طول روز، خورده و نوشیده رفت، در این صورت کفاره بر او واجب نمی باشد. کفاره همان وقتی واجب می شود که شخص نیت روزه را کرده بعداً آن را بشکند.^۱

مسایل سحری و افطار



مسئله ۱: خوردن سحری سنت است. اگر کسی گرسنه نیست و غذا نمی خواهد بخورد، پس کم از کم

۱ مسئله: اگر کسی خود را واکسین کند، روزه اش نمی شکند. فتاوی دارالعلوم دیوبند: ج ۴ ص ۴۰۷ + امداد الفتاوی: ج ۲ ص ۱۳۶ و ۱۳۷ + فتاوی محمودیه: ج ۱۰ ص ۱۴۶ تا ۱۵۲

مسئله: اگر کسی را پیچکاری (آمپول) کنند یا سیرم (گلوکوز) به او تزریق نمایند یا خون به او بدهند، روزه او در این صورت نمی شکند. منتخبات نظام الفتاوی: ج ۱ ص ۱۳۳ + فتاوی دارالعلوم دیوبند: ج ۴ ص ۴۰۸ + امداد الفتاوی: ج ۲ ص ۱۴۴ تا ۱۴۸ + جواهر الفقه: ج ۵ ص ۱۵۳ تا ۱۵۷ + فتاوی محمودیه: ج ۳ ص ۱۴۳ و ج ۱۰ ص ۱۵۳ + فتاوی مفتی محمود: ج ۳ ص ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹

یکی دو دانه خرما یا اندکی چیز دیگری بخورد و یا اینکه حد اقل فقط کمی آب بنوشد.

مسئله ۲: اگر کسی سحری نخورد بلکه از خواب برخاسته یکی دو لقمه نان خورد، بازهم ثواب سحری خوردن را بدست می آورد.

مسئله ۳: تا جائیکه امکان دارد تاخیر و دیرکردن در خوردن سحری مستحب است. اما نباید آنقدر دیر کرد که صبح صادق، شروع به طلوع کردن کند و روزه مشکوک شود.

مسئله ۴: اگر کسی سحری را خیلی زود خورد و بعد از آن به نَسوار و چَلَم و چای و شربت مشغول شد و چون نزدیکی های صبح شد، نَسوار را تَف نمود و دهان خود را شست، در این صورت بازهم، ثواب تاخیر خوردن سحری را بدست می آورد. حکم آن نیز مانند حکم تاخیر در سحری است.

مسئله ۵: اگر کسی برای خوردن سحری از خواب بیدار نشد و اهل خانه همه خواب ماندند، در این صورت فردا را بدون سحری روزه بگیرند. روزه نگرفتن بخاطر نخوردن سحری بسیار بی همتی و گناهی بزرگ است.

مسئله ۶: تا هنگامی که صبح صادق طلوع نکند - که مسایل آن در اوقات نماز گذشت - تا آن هنگام سحری خوردن درست است و بعد از آن جایز نمی باشد.

مسئله ۷: اگر کسی دیر بیدار شد و گمان کرد که شب هنوز باقی است و به این گمان سحری خورد و بعداً معلوم شد که او بعد از دمیدن صبح سحری خورده بود، در این صورت روزه اش ادا نمی شود و باید قضای آن را بعداً بگیرد و کفاره بر او واجب نمی باشد. اما بازهم در طول این روز، چیزی نخورد و روز را مانند روزه داران بگذرانند.

به همین ترتیب اگر کسی به گمان اینکه آفتاب غروب کرده است روزه خود را افطار کرد و سپس معلوم شد که آفتاب هنوز غروب نکرده بود، در این صورت نیز روزه اش می شکند. قضای آن را باید بگیرد و کفاره بر او واجب نمی باشد، ولی حالا تا وقتی که آفتاب غروب نکند خوردن و نوشیدن برایش جایز نیست.

مسئله ۸: اگر کسی آنقدر در سحری دیر کرد که مشکوک شد که آیا صبح شده است یا نه، پس در این وقت خوردن سحری مکروه است. و اگر کسی در چنین وقت چیزی خورد یا نوشید، کار بدی کرد و مرتکب گناه شد.

آنگاه اگر معلوم شد که صبح شده بود، در این صورت قضای آن را باید بگیرد. و اگر به یقین چیزی معلوم نگردید و فقط شک باقی ماند، در این صورت قضای آن واجب نیست، اما احتیاط در اینست که قضای آن روز را بگیرد.

مسئله ٩: مستحب اینست که به محض اینکه آفتاب غروب کند فوراً روزه را افطار کنند. دیر کردن در افطار مکروه است.

مسئله ١٠: در روزهای ابری کمی دیرتر روزه را افطار کنید. هنگامی که خوب متیقن شدید که آفتاب حالا غروب کرده است آنوقت روزه را افطار کنید، و محض به ساعت و غیره تا وقتی که دل تان گواهی ندهد چندان اعتماد نکنید، زیرا که شاید ساعت پس و پیش رفته باشد و وقت را غلط نشان بدهد. بلکه اگر کسی آذان هم بدهد لیکن هنوز هم مشکوک هستید که آیا وقت افطار شده یا نی، و دل تان به آن گواهی نمی دهد، در این صورت هم افطار کردن روزه درست نیست.

مسئله ١١: افطار کردن با خرما بهتر هست، ورنه اگر چیز شیرین دیگری باشد روزه را با آن افطار کنید و اگر خرما و چیزی شیرین موجود نیست، روزه را با آب افطار کنید که اینهم مستحب است. بسیاری از زنان و بعضی از مردان روزه را با نمک افطار میکنند و اینکار را ثواب میدانند. چنین عقیده داشتن غلط است.

مسئله ١٢: تا وقتی که غروب آفتاب مشکوک است تا آن وقت افطار کردن روزه جایز نیست.

مسایل کفاره روزه



مسئله ١: کفاره شکستادن روزه در رمضان شریف اینست که دو ماه تمام، پیایی و مسلسل روزه گرفته شود. اندک اندک روزه گرفتن آن درست نیست. و اگر کسی یکی دو روز آن را به سببی روزه نگرفت، در این صورت دوباره سر از نو دو ماه روزه بگیرد.

البته در مورد زنان، هرچند روزی که بخاطر آمدن حیض، زن روزه نگرفته است آنها معاف می باشند و از ترک روزه آن ایام در کفاره ضرری نمی آید. لیکن به محض پاک شدن فوراً باید شروع به روزه گرفتن کند و شصت روز روزه را در این صورت تکمیل نماید.

مسئله ٢: اگر زنی طفل به دنیا آورده و به سبب نفاس چند روز از روزه های کفاره اش ترک شد و نتوانست تمام روزه ها را پیایی و پشت سر هم بگیرد، باز هم در این صورت کفاره اش صحیح نمی باشد. دوباره سر از نو دو ماه روزه بگیرد.



مسئله ۳: و اگر کسی مریض شد و چند روز از روزه های کفاره اش به سبب این بیماری ترک گشت، باز هم بعد از شفا و بهبود یافتن، دوباره از سر نو دوماه روزه را شروع کند.

مسئله ۴: اگر در بین روزه کفاره، رمضان سر رسید، بازهم کفاره صحیح نخواهد بود.



مسئله ۵: اگر کسی طاقت روزه گرفتن را نداشته باشد، پس شصت مسکین را روزانه دو وقت غذا بخوراند، به آن اندازه که شکم شان کاملاً سیر شود و دیگر جای خوردن نداشته باشند.

مسئله ۶: اگر بعضی از این مساکین، اطفال خردسال باشند کفاره اداء نمی شود، باید به تعداد همان اطفال، دیگر مساکین بالغ را غذا بخوراند.

مسئله ۷: اگر کسی بخاطر کفاره خود به مساکین نان گندم میدهد، فقط نان خالی دادن به آنها هم کافی خواهد بود، و اگر نان جو و جواری و غیره میدهد، در این صورت به همراه آن مقداری سالن {نانخورش} مانند شوربا و قورمه و غیره نیز باید به آنها بدهد تا نان خشک را با آن بخورند.

مسئله ۸: و اگر مساکین را غذا نخوراند بلکه میخواهد شصت مسکین را غله بدهد، این صورت هم جایز هست. هر مسکین را آن اندازه غله بدهد که در صدقه فطر داده می شود. مسایل صدقه فطر در باب زکات می آیند، انشاء الله تعالی.

مسئله ۹: اگر قیمت همان اندازه غله را به مساکین بدهد اینهم جایز است.

مسئله ۱۰: اگر کسی به شخصی دیگری گفت که از طرف من کفاره بده و شصت مسکین را غذا بخوران، و آن شخص از طرف او مساکین را غذا خوراند یا به آنها غله داد، کفاره در این صورت ادا می شود. و اگر کسی بدون گفته کفاره دهنده از طرف او کفاره داد، در این صورت کفاره صحیح نمی باشد.

مسئله ۱۱: اگر کسی فقط یک مسکین را تا شصت روز دو وقت در روز غذا بخوراند و یا تا شصت روز غله یا قیمت آن را به او داده رفت، بازهم کفاره ادا میشود.

مسئله ۱۲: و اگر نتوانست این مسکین را پشت سر هم تا شصت روز غذا بخوراند بلکه چند روز در این میان وقفه آمد بازهم حرجی نیست، کفاره اش درست هست.

مسئله ۱۳: اگر کسی مقدار غله شصت روز را حساب کرده آن را بخواهد در یک روز به یک فقیر بدهد، اینکارش جایز نمی باشد. به همین گونه اگر غله شصت روز را تقسیم نموده همه آنها را در یک روز شصت بار به یک فقیر بدهد بازهم از طرف یک روز ادا میشود و باید ۵۹ مسکین دیگر را دوباره غله بدهد. به همین ترتیب، دادن قیمت غله نیز حکم بالا را دارد. یعنی اینکه در یک روز به یک مسکین بیشتر از قیمت غله یک روزه را نباید داد که اینکار درست نیست.

مسئله ۱۴: اگر کسی به یکی از آن مساکین و فقراء کمتر از مقدار صدقه فطر داد، کفاره اش ادا نمی شود.^۱

مسئله ۱۵: اگر کسی در یک رمضان، دو سه روزه خود را شکستاند، یک کفاره بر او واجب می‌گردد. البته اگر این دو روزه از یک رمضان نباشد بلکه از دو رمضان جداگانه باشد، در این صورت برای هر کدام کفاره جداگانه باید داد.^۲

صورت‌های که شکستن روزه در آنها جایز است



مسئله ۱: اگر کسی ناگهان چنان مریض شد که اگر روزه خود را نشکند خوف هلاکش می‌رود یا مرضش بسیار زیاد می‌شود، پس در این صورت‌ها شکستادن روزه درست می‌باشد. مثلاً ناگهان مبتلای چنان درد شکم شد که تاب و توان از دستش رفت و یا مار او را گزید، در این صورت‌ها خوردن دوا و شکستن روزه جایز است.

به همین ترتیب اگر کسی آن اندازه تشنه گشت که از شدت تشنگی خوف هلاکش می‌رود، در این صورت نیز برایش شکستادن روزه درست می‌باشد.

مسئله ۲: اگر چنان تکلیف یا حالتی برای زن حامله پیش آمد که اگر روزه خود را نشکند جان خودش یا

۱: «صدقه فطر» عبارت از نیم صاع گندم یا آرد گندم یا قیمت آن و یا یک صاع جو و جواری یا آرد یا قیمت آنهاست. یک صاع به اوزان جدید، مساوی سه و نیم کیلو، و نیم صاع مساوی یک کیلو و هفت صد و پنجاه گرام است. تفصیل تحت «مسایل صدقه فطر» خواهد آمد.

۲: مسلک راجح درباره مسئله بالا اینست که اگر:

کفاره بجز جماع توسط اسباب دیگر واجب شده باشد و شخص هنوز آن کفاره را ادا نکرده بود که کفاره دیگر نیز بر او واجب گشت، در این صورت ادای یک کفاره برای هردوی آنها کافی است، اگرچه این دو کفاره از دو رمضان باشد. البته روزه‌های که به سبب جماع یعنی همخوابگی فاسد شده‌اند، اگر آنها از یک رمضان هستند، در این صورت فقط یک کفاره از طرف همه آنها کفایت خواهد کرد و اگر از دو رمضان هستند، در این صورت کفاره هر رمضان را جداگانه باید داد، اگرچه شخص کفاره رمضان قبلی را اداء نکرده باشد. گوه‌های بهشتی: ص ۱۰۶ مسئله ۲۲ + حاشیه جدید: ص ۱۰۶ + امداد الفتاوی: ج ۲ ص ۳۵ و حاشیه ۱۳۴ + فتاوی دارالعلوم دیوبند: ج ۴ ص ۱۶ تا ۲۱ ضمیمه.

طفلیش به خطر می افتد، در این صورت شکستادن روزه برای او جایز است.

مسئله ۲: اگر کسی غذا می پخت و به سبب حرارت و گرمی آنقدر تشنه و بی طاقت شد که خوف هلاک جانیش میروید، در این صورت برای او جایز است که روزه خود را بشکند.

لیکن اگر خودش قصداً آنقدر کار کرد که خود را به این حالت انداخت، گناهکار میشود.^۱

صورت‌های که روزه نگرفتن در آنها جایز است



مسئله ۱: اگر کسی چنان مریضی ای دارد که روزه گرفتن به وی ضرر میرساند و خوف می‌رود که اگر روزه بگیرد، مریضی اش زیاده‌تر خواهد شد یا بیماری اش دیر بهبود خواهد یافت و یا هلاک خواهد شد، پس در این صورت‌ها روزه نگیرد و وقتی که صحت یافت، قضای آن را بگیرد.

اما ترک کردن روزه فقط به گمان و خیال خود درست نمی باشد بلکه هنگامی که طیب و داکتر مسلمان و دیندار به او بگوید که روزه گرفتن به تو ضرر میرساند، آنگاه میتواند روزه را نگیرد.

مسئله ۲: و اگر طیب یا داکتر کافر باشد یا پابند شرع نباشد، پس گفته او اعتباری ندارد و فقط به سبب گفته او روزه را ترک نکنید.^۲

مسئله ۳: اگر طیب و داکتر چیزی نگفت لیکن خود شخص تجربه این مریضی را دارد و علایم دیگری را نیز مشاهده کرد و دلش هم گواهی میدهد که روزه ضرر خواهد رساند، در این صورت روزه نگیرد.

و اگر خودش تجربه ای درباره این بیماری ندارد و معلوماتی هم درباره این مرض ندارد، در این صورت فقط خیال و گمان خالی، هیچ اعتباری ندارد.

و اگر بدون گفته طیب و بغیر تجربه، کسی فقط به خیال و گمان خود، روزه رمضان خود را شکستاند، در این صورت باید کفاره ادا کند و اگر روزه رمضان را نگیرد گناهکار خواهد بود.

۱ : ولی باز هم شکستادن روزه برایش در این حالت جایز می باشد. حاشیه جدید، ج ۳ ص ۱۷

۲ : زیرا احتمال دارد که به سبب کفر و عدم پابندی به شرع، بخواد عبادت مریض را خراب کند. و اما الکافر فلا یعتد علی

قوله لاحتمال ان غرضه إفساد العبادة. رد المحتار، ج ۲ ص ۱۸۷

مسئله ۴: اگر کسی از مریضی صحت یافت لیکن هنوز ضعف باقی مانده است و گمان غالب اینست که اگر روزه بگیرد دوباره بیمار خواهد شد، در این صورت روزه نگرفتن برایش جایز است.

مسئله ۵: اگر کسی در حال سفر است، برای او جایز است که روزه نگیرد و بعداً قضای آن را بگیرد. و معنی «سفر» همانست که در مسایل نماز گذشت. یعنی قصد رفتن به فاصله سه منزل راه را داشته باشد.^۱

مسئله ۶: مسافر اگر در سفر دچار تکلیف و دشواری نمی شود - مثلاً سوار قطار {یا طیاره} بوده گمان دارد که تا شام بخانه خواهد رسید و یا تمام وسایل راحت و آرامشش موجود است - پس در این صورت برایش بهتر است که در حالت مسافرت نیز روزه بگیرد.

و اگر روزه نگیرد مرتکب گناهی نمیشود، البته از کسب فضیلت روزه رمضان مبارک محروم می ماند. و اگر در طول راه به سبب روزه دچار تکلیف و پریشانی میشود، پس در این صورت روزه نگرفتن برایش بهتر است.



مسئله ۷: اگر بیمار از مریضی صحت نیافت بلکه در همان مرض وفات کرد یا مسافر هنوز بخانه نرسیده بود که در میان راه وفات کرد، در این صورت از آن روزه های که به سبب بیماری و سفر ترک شده بودند در آخرت مواخذه نخواهد شد، زیرا هنوز فرصت قضا گرفتن آنها را نیافته بود.

مسئله ۸: اگر از کسی ده روز روزه رمضان بخاطر بیماری ترک شده بود و بعد از رمضان چون شفا یافت، پنج روز سالم و تندرست بود و آنگاه وفات کرد لیکن قضای آن روزه ها را در این پنج روز نگرفت، در این صورت پنج روزه از او معاف میگردد و فقط از طرف نگرفتن قضائی پنج روزه مواخذه خواهد شد. و اگر بعد از ختم بیماری، ده روز کامل سالم و تندرست بود و آنگاه وفات کرد و هنوز هر ده روز را قضا نکرده بود، در این صورت از طرف تمام ده روز مواخذه خواهد گردید.

بنابراین برای این شخص ضروری است که قبل از مردن وصیت کند که فدیة آن روزه های را که در آخرت درباره آنها مواخذه خواهد شد از طرف او بدهند، البته اگر پول و مال دارد. مسایل فدیة در فصل آینده خواهند آمد.

۱: علماء و اهل فتوی، مسافت سه منزل را مساوی با ۴۸ میل انگلیسی دانسته اند که ۴۸ میل، مساوی ۷۷ کیلومتر و ۲۹۶ متر است. فتاوی دارالعلوم دیوبند: ج ۴ ص ۳۱۱ جدید + مظاهر حق: ج ۳ ص ۲۲۰ + فتاوی محمودیه: ج ۱ ص ۱۵۱ و ج ۷ ص ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۲ و ۴۸۹ + عزیز الفتاوی: ج ۱ ص ۲۷۰ و ۲۷۱ + فتاوی رحیمیه: ج ۵ ص ۱۶۸ + فتاوی مفتی محمود: ج ۲ ص ۴۹۸ و ۵۰۲ و ۵۰۳ + فتاوی عثمانی: ج ۱ ص ۵۰۳ + احسن الفتاوی: ج ۴ ص ۱۵ + مسایل شما و حل آنها: ج ۲ ص ۳۷۹ و ۳۸۰

مسئله ۹: به همین ترتیب اگر مسافر در مسافرت روزه را ترک کرده بود و سپس بعد از رسیدن بخانه وفات کرد، در این صورت فقط به تعداد همان روزهای که در خانه بود از او مواخذه خواهد شد. بنابر این او نیز باید قبل از مردن وصیت کند که فدیۀ آن روزه ها را از طرفش بدهند.

و اگر تعداد روزه های که ترک شده بود از تعداد روزهای که در خانه بود بیشتر میشد، مواخذۀ ای بر این اضافگی نخواهد بود.

مسئله ۱۰: اگر مسافر در طول سفر در جائی به نیت پانزده روز اقامت کرد، پس اکنون برای او درست نیست که روزه نگیرد، زیرا اکنون او از نظر شرع مسافر نمی باشد.

البته اگر به نیت کمتر از پانزده روز در آنجا اقامت کرد، در این صورت روزه نگرفتن برایش جایز است.



مسئله ۱۱: هنگامی که زن حامله یا زن شیر دهنده به سبب روزه بر جان خود یا بر جان طفل خود خوف داشته باشد، پس در این صورت جایز است که روزه نگیرد و بعداً قضای آن را بگیرد.

لیکن اگر شوهر زن پولدار است و میتواند بخاطر شیر دادن طفل، دایه ای استخدام کند، در این صورت برای مادر آن طفل جایز نیست که به سبب شیر دادن، روزه رمضان را ترک کند.

البته اگر آن طفل بجز شیر مادر خود شیر کس دیگری را نمی خورد، پس در این صورت روزه نگرفتن برای مادر طفل درست است.

مسئله ۱۲: دایه ای را بخاطر شیر دادن طفل استخدام کردند و آنگاه ماه رمضان آمد و اگر دایه روزه بگیرد جان کودک بخطر می افتد، در این صورت روزه نگرفتن برای دایه صحیح است.

مسئله ۱۳: اگر زن حیضه شد یا طفل به دنیا آورد و خون نفاس آمد، در این صورت روزه گرفتن برایش تا وقتی که از حیض و نفاس پاک نشود جایز نیست.

مسئله ۱۴: اگر زن از ماهواری اش در شب پاک شد، اکنون روزه فردا را ترک نکند. اگر شب غسل ننموده بود، باز هم روزه بگیرد و صبح خود را بشوید.

و اگر بعد از دمیدن صبح صادق پاک شد اکنون برایش درست نیست که بعد از پاک شدن، نیت روزه را نماید. اما خوردن و نوشیدن چیزی نیز برایش جایز نیست و حالا باید تمام روز را مانند روزه داران بگذراند.

مسئله ۱۵: به همین ترتیب اگر کسی در روز رمضان مسلمان شد و یا در روز رمضان بالغ شد، اکنون برای آنها درست نیست که تا شام چیزی بخورند یا بنوشند.

و اگر چیزی خوردند، قضای آن روزه بر تازه مسلمان و تازه بالغ واجب نمی باشد.^۱

مسئله ۱۶: اگر کسی در سفر بود و تصمیم داشت روزه نگیرد لیکن یک ساعت قبل از ظهر بخانه خود رسید و یا به نیت پانزده روز در جائی اقامت نمود و تا به حال چیزی نخورده یا نوشیده است، در تمام این صورتهای مجاز دارد که اکنون نیت روزه را نماید.

مسایل فدیة



مسئله ۱: هر کسی که آن قدر پیر شده باشد که قدرت روزه گرفتن در او نمانده است یا آن اندازه مریض است که اکنون دیگر امید صحت یابی را ندارد و نه توانائی روزه گرفتن را دارد، در این صورت روزه نگیرد و در بدل هر روزه یک مسکین را به مقدار صدقه فطر گندم یا جو بدهد^۲ و یا دو وقت در یک روز او را غذا بخوراند. این را در شرع «فدیة» میگویند.

و اگر این شخص بجای گندم یا جو، قیمت همان مقدار گندم یا جو را به مسکین بدهد، اینهم صحیح است.

مسئله ۲: اگر گندم فدیة را به چند قسمت تقسیم نموده به چندین مسکین بدهد اینهم صحیح است.

مسئله ۳: اگر کسی فدیة داد و آنگاه بعداً قدرت و توانائی یافت و یا از بیماری شفا یافت، در این صورت

۱ : بلوغ پسر یا دختر از چند علامت دانسته می شود: یکی از احتلام، دوم از حیض دختر. سوم از حامله شدن دختر و حامله گردانیدن پسر. چهارم انزال. پنجم اگر هیچ یک از علامات بالا در پسر یا دختر دیده نشد، در این صورت به محض اینکه پانزده سال کامل از عمر آنها بگذرد و آنها قدم به شانزده سالگی بگذارند، شرعاً بالغ محسوب میگردند. الدر المختار: ج ۵ ص ۱۷۰

این پانزده سالگی از روی سالهای قمری حساب میشود نه سالهای شمسی یا عیسوی. رد المختار: ج ۵ ص ۱۷۰ + فتاوی دار العلوم دیوبند: ج ۹ ص ۷۱. و باید دانست که دختر قبل از نه سالگی و پسر قبل از دوازده سالگی بالغ نمیشود. کنز الدقایق: ج ۲ ص ۳۹۹.

۲: مقدار صدقه فطر و فدیة یک روزه یا یک نماز، یک صاع جو یا نیم صاع گندم و یا قیمت یک صاع جو یا قیمت نیم صاع گندم است. نصف صاع من بر... او صاع من... شعیر... الدر المختار: ج ۲ ص ۱۰۳. و نیم صاع در اوزان امروزی تقریباً برابر یک کیلو و ۷۵۰ گرام می شود و یک صاع برابر با سه و نیم کیلو. تفصیل تحت مسائل صدقه فطر خواهد آمد.

قضای تمام آن روزه ها را باید بگیرد و فدیة ای که داده است، ثوابش را جداگانه کسب خواهد کرد.

مسئله ۴: اگر بر کسی چند روزه قضائی واجب بود و او در وقت مردن وصیت کرد که در بدل روزه های قضائی ام فدیة بدهید. در این صورت ولیِ مرده فدیة او را از اموال مرده باید بدهد. و بعد از مصارف کفن و دفن و ادای قرض مرده از یک سوم هر اندازه پول و مال مرده که باقیمانده است همه فدیة مرده را باید بدهد. اینکار واجب است.^۱

مسئله ۵: اگر خود این شخص قبل از مردن وصیتی نکرد، مگر ولیِ او فدیة او را از مال و دارائی شخصی خود اداء نمود - نه از مال شخص مرده - از خداوند امید می رود که شاید آن را قبول فرموده مواخذه ای درباره آن روزه ها از مرده نکند. دادن فدیة از مال مرده بدون وصیت او جایز نیست.

به همین ترتیب، اگر مقدار فدیة زیاده از یک سوم مال و دارائی مرده می شد، در این صورت با وجود وصیت مرده، بدون رضایت همه وارثان، دادن فدیة از بیشتر از یک سوم مال و دارائی اش جایز نیست. البته اگر همه وارثان رضایت قلبی داشته باشند و همگی اجازت بدهند، در این صورت فدیة دادن در هر دو صورت بالا درست می باشد. لیکن اجازه دادن وارث نابالغ در شریعت اعتباری ندارد، بنابراین وارثین بالغ، حصه خود را جدا نموده فدیة مرده را اگر از حصه خود بدهند، صحیح است.

مسئله ۶: اگر نمازهای کسی قضا شده بود و او وصیت نموده مُرد که در بدل نمازهایم فدیة بدهید، حکم آن نیز مانند مسئله بالا می باشد.

مسئله ۷: فدیة هر نماز به همان اندازه است که فدیة یک روزه می باشد. به این حساب، از طرف پنج نماز فرض و یک نماز وتر یعنی شش نماز یک روز، باید سه صاع گندم داد^۲ و یا قیمت آن را.

مسئله ۸: اگر بر کسی زکات باقی مانده بود و آن را هنوز اداء نکرده است و بنابراین قبل از مردن وصیت نمود که زکاتش را بعد از مرگ او ادا کنند، پس در صورت وصیت، اداء کردن آن بر وارثین مرده واجب می باشد.^۳

۱: و اگر یک سوم باقیمانده مال مرده کفایت نمی کرد، در این صورت از هر قدر که کفایت میکرد از طرف همتاقر روزه اداء شود حاشیه جدید: ج ۳ ص ۲۰

۲: فدیة یک نماز یک کیلو و ۷۵۰ گرام گندم یا قیمت آن است چنانکه گذشت، بنابراین فدیة شش نماز یک روز مساوی ده کیلو و ۵۰۰ گرام می باشد و یا قیمت آن. و اگر احتیاطاً ۱۲ کیلو گندم یا قیمت آن داده شود بهتر خواهد بود این عبارت، ترجمه عبارات مفصل مسئله ۷ اصل کتاب میباشد سه صاع حسب حساب منصوص متون فقهی است.

۳: بعد از خرج کفن و دفن و ادای قرضهای مرده، ادای زکات مرده فقط از یک سوم باقیمانده مال او در صورت وصیتش واجب میگردد. حاشیه جدید: ج ۳ ص ۲۱

و اگر وصیت نکرده وفات کرد و وارثان او برضایت خویش، زکات او را دادند، در این صورت زکاتش اداء نمی شود.

مسئله ۹: اگر ولی مرده از طرف مرده روزه قضائی بگیرد یا از طرف او نماز قضائی بخواند، اینکار جایز نمی باشد و روزه و نماز قضائی از دوش مرده ساقط نمی گردد.

مسئله ۱۰: ترک کردن و نگرفتن روزه رمضان بدون عذر جایز نیست و گناه بزرگی می باشد. و نباید کسی به این گمان باشد که در عوض آن یک روزه قضائی خواهم گرفت، زیرا در حدیث شریف وارد است که اگر کسی در بدل یک روزه رمضان تمام سال را پیایی روزه بگیرد بازهم آنقدر ثواب نمی یابد که از گرفتن یک روزه رمضان بدست می آورد.

مسئله ۱۱: اگر کسی در رمضان از بد اعمالی خود روزه نگرفت، پس در این صورت در پیش روی مردم نه چیزی بخورد و نه چیزی بنوشد و نه در پیش آنها آشکار کند که من امروز روزه ندارم، زیرا که اظهار گناه خود گناه جداگانه است. و اگر نزد دیگران آشکار کرد که من امروز روزه ندارم، در این صورت مرتکب دو گناه میشود. یکی گناه روزه نگرفتن و دوم گناه آشکار کردن آن.

و اینکه میان مردم مشهور است که «از خدا پنهان نیست، از بنده چه پنهان کنم»^۱ غلط است، بلکه حتی کسی که بسبب کدام عذر روزه نگرفته است برای او نیز مناسب اینست که در مقابل دیگران چیزی نخورد.

مسئله ۱۲: هنگامیکه دختر یا پسر، طاقث روزه گرفتن را یافتند به آنها نیز امر شود تا روزه بگیرند و هنگامی که ده ساله شدند {اگر با وجود حکم والدین روزه نگرفتند} با تادیب آنها را وادار به روزه گرفتن باید کرد. و اگر نتوانند تمام رمضان را روزه بگیرند، هر چند روزی که طاقث آن را داشتند همان را روزه بگیرند.

مسئله ۱۳: اگر دختر یا پسر نابالغ روزه گرفته آن را بشکنانند، در این صورت قضای آن را نگیرند. البته اگر نیت نماز را نموده آن را بشکنند، آن نماز را باید دوباره بخوانند.

مسایل اعتکاف



۱: زیرا بسیار چیزهاست که گرچه از خدا پنهان نیست اما از بندگان پنهانش باید کرد. مثلاً تشناب رفتن و همخوابی کردن با همسر و غیره...

اعتکاف زنان اینست که زن اندکی قبل از تمام شدن روز بیستم رمضان مبارک، تا غروب آفتاب تاریخ بیست و نهم یا سی ام رمضان، یعنی تا آن روزی که هلال عید دیده شود، در خانه خود در آنجائیکه برای نماز خواندن مقرر نموده است بماند.^۱ این را «اعتکاف» میگویند و اعتکاف ثواب بسیار فراوانی دارد.

اگر زنی شروع به اعتکاف نماید، پس صرف برایش جایز است که فقط جهت رفع حاجت و تشناب رفتن یا آب و غذا خوردن از آنجا برخاسته بیرون بیاید. و اگر کس دیگری حاضر باشد که آب و غذایش را برای او بیاورد، پس برای آب و غذا گرفتن هم از آنجا بیرون نشود و شب و روز آنجا بماند و در همانجا بخواهد.

و بهتر اینست که بیکار ننشیند بلکه به تلاوت قرآن یا خواندن نماز نفلی یا ذکر و تسبیح بهر اندازه ای که توفیق آن را بیاید، خود را مصروف بسازد. و اگر زن دچار حیض و نفاس شد، در این صورت اعتکاف را ترک بکند، زیرا اعتکاف در حالت حیض و نفاس جایز نیست.

همچنین در هنگام اعتکاف، همخوابگی با همسر یا بوسیدن یا به آغوش گرفتن او نیز جایز نیست.^۲

مسایل زکات



هرکسی که پولدار و ثروتمند است، اما زکات پول و دارائی خود را نمی دهد، نزد الله متعال سخت گناهکار می باشد و در روز قیامت عذاب سختی خواهد دید. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده اند: «

۱: و برای مردان، اعتکاف در مسجدی جایز است که پنججفته در آن نماز جماعت خوانده میشود. مولف. حاشیه جدید: ج ۳ ص ۲۲

۲: اما بعد از پاک شدن از حیض و نفاس، اعتکاف کردن قضائی فقط همان یک روزی که در آن حیض یا نفاسش آمده است بر او ضروری می باشد. همچنین آن یک روز اعتکاف قضائی را اگر بخواهد در ماه مبارک رمضان دیگری اداء کند، در این صورت، روزه همان رمضان برایش کفایت می کند.

و اگر آن روز قضائی را در ماه دیگری غیر از ماه رمضان اعتکاف کند، در این صورت آن روز را روزه نیز باید بگیرد. حاشیه

جدید: ج ۳ ص ۲۲

هر کسی که طلا و نقره دارد و زکات آن را نمیدهد، در روز قیامت برای او مهرهای از آتش میسازند و آنها را با آتش دوزخ داغ گردانیده هر دو پهلوی و پیشانی و پشت او را داغ میکنند و چون مهرهای آتشین سرد شدند، آنها را دوباره داغ گردانیده باز وی را داغ می کنند. {مشکات شریف: ۱۵۵}

و آنحضرت ﷺ فرموده اند که «هر شخصی را که الله متعال مال و دارائی عطا نموده است و او زکات آن را نمیدهد، آن مال و دارائی اش را در روز قیامت به صورت یک مار بزرگ زهردار سرکل میسازند و آن مار در گردن او خواهد پیچید و هر دو رخسار او را خواهد گزید و خواهد گفت که من همان مال تو هستم و من همان دارائی تو هستم». {مشکات شریف: ۱۵۴} خداوند ما را در پناه خود بدارد چه کسی میتواند چنین عذابی را تحمل کند. در مقابل اندکی حرص، این همه عذاب کشیدن، حماقتی بسیار بزرگ است. ندادن زکات مال عطا کرده خدا در راه خدا کاری شرم آور است.



مسئله ۱: هر کسی که ۸۷ گرام طلا یا ۶۱۲ گرام نقره یا پول نقد برابر با قیمت ۶۱۲ گرام نقره دارد^۱ و این طلا یا نقره یا پول تا یک سال نزدش باقی باشد، پس بعد از گذشتن سال، دادن زکات آن بر او واجب میشود.^۲

و اگر طلا و نقره یا پول نقد کمتر از مقدار مذکور باشد، در این صورت زکات بر آن واجب نیست و اگر بیشتر از مقدار مذکور داشته باشد، زکات بر وی واجب است.^۳

۱: نصاب زکات در اوزان ققهی ۲۰ مثقال در طلا و ۲۰۰ درهم در نقره است. نصاب الذهب عشرون مثقالاً و الفضة مائتا درهماً. الدر المختار علی هامش رد المختار: ج ۳ ص ۲۲۴. حکیم الامت رحمه الله مسئله بالا را مطابق اوزان هندی چنین نوشته بود که «هر کسی که پنجاه و دو نیم توله نقره یا هفت و نیم توله طلا دارد» که اوزان هندی در ترجمه هذا از متن کتاب حذف شده نصاب زکات در اوزان جدید حسب رای جمهور اهل فتوی درج متن گردید و همچنین هر جای دیگر که اوزان هندی مسطور بود، آن نیز برای سهولت مردم به اوزان جدید تبدیل شد.

۲: مراد از سال در اینجا و هر جای دیگر کتاب، سال قمری است نه سال شمسی. و حولها - ای الزکاة - قمری لا شمسی. الدر المختار علی هامش رد المختار: ج ۳ ص ۲۲۳. و اهل الشرع انما يتعارفون الاشهر و السنين بالاهله. الدر المختار: ج ۵ ص ۱۷۰ + فتاوی دار العلوم دیوبند: ج ۹ ص ۷۱ و ۷۳ + فتاوی عثمانی: ج ۲ ص ۵۲ و ۶۷ + فتاوی محمودیه: ج ۹ ص ۳۶۲

۳: اگر کسی طلا یا نقره ندارد بلکه پول کاغذی یعنی لُوت و اسکناس مانند افغانی یا دالر یا پوند یا ریال و غیره به آن مقدار دارد که برابر قیمت دوصد درهم یعنی ۶۱۲ گرام نقره یا بیشتر از آن می شود و یک سال بر آن بگذرد، در این صورت نیز زکات بر آن شخص واجب است و او باید زکات آن پولها را اداء کند. امداد الفتاوی: ج ۲ ص ۳ و ۵۲ + جواهر الفقه: ج ۵ ص

مسئله ۲: اگر نزد کسی ۹۰ گرام طلا (رو یا پول نقد برابر با قیمت ۶۱۲ گرام نقره) تا چهار ماه یا تا شش ماه بود و سپس کم شد و بعد از دو سه ماه باز مقداری مال بدستش آمد، در این صورت باز هم زکات دادن بر او واجب است.

خلاصه اینکه اگر کسی در اول و آخر سال، صاحب نصاب مذکور بالا بود لیکن چند روزی در وسط سال، مال و دارائی اش کمتر از مقدار نصاب مذکور در بالا شود، در این صورت باز هم زکات بر او واجب می گردد، و زکات از کم شدن مال و دارائی برای چند روزی در بین سال معاف نمی شود.

البته اگر تمام مال و دارائی اش از دستش رفت و سپس دوباره مال و پول بدست آورد، پس در این صورت از همان وقتی که پول و مال نو را بدست آورده است، سال او شروع و حساب خواهد شد.

مسئله ۳: اگر کسی ۹۰ یا ۱۰۰ گرام طلا یا بیشتر از مقدار نصاب پول نقد داشت لیکن قبل از اینکه یک سال بر آن بگذرد، طلاها (یا پولها) از دستش رفت، در این صورت زکات بر او واجب نیست.^۱

مسئله ۴: اگر کسی پولی برابر با قیمت نصاب زکات یعنی ۶۱۲ گرام نقره نزد خود دارد ولی به همین اندازه پول از کسی قرضدار است، در این صورت زکات بر او واجب نیست.

۱۹۸ و ۱۹۹ + فتاوی نظامیه: ج ۱ ص ۱۲۶ و ۱۲۷ + مستحبات نظام الفتاوی: ج ۱۰ و ۱۱ + مقالات فقهی: ج ۱ ص ۳۰ + مقالات فقهی: ج ۲ ص ۶۶ و ۶۷ + مجله فقه اسلامی: ج ۱ ص ۵۶۸ + فتاوی محمودیه: ج ۹ ص ۳۸۵ به بعد + بحوث فی قضایا فقهیه معاصر: ج ۱ ص ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۹

و زکات شخص با دادن آن پولها یعنی لُوت و اسکناس اداء می شود فتاوی دارالعلوم دیوبند: ج ۶ ص ۸۳، ۸۷، ۱۰۹
 ۱: به همین صورت اگر کسی برابر با قیمت ۸۷ گرام طلا یا ۶۱۲ گرام نقره یا بیشتر پول نقد داشت و آن را قبل از گذشتن یک سال بر آن از دست داد، باز هم زکات بر او واجب نیست چنانکه در مسئله اول گذشت. و **إِنْ هَلَكَ الْمَالُ بَعْدَ وَجوبِ الزَّكَاةِ سَقَطَ الزَّكَاةُ**. هدایه: ج ۱ ص ۷۶. **فَلَوْ هَلَكَ كَلَهُ بَطْلَ الْحَوْلِ**. الدر المختار علی هامش رد المختار: ج ۳ ص ۲۳۳

البته اگر این مقدار پول را مثلاً در ماه رمضان بدست آورد و سال آن را از ماه رمضان شروع نمود و سپس مثلاً یک سوم یا نیمی یا سه چهارم پولها را در میان سال مثلاً در ماه ربیع الاول از دست داد و آنگاه چند مدت بعد پیش از گذشتن یک سال بر آن پولهای از دست رفته مثلاً در ماه رجب یا شعبان، باز همان مقدار پول یا بیشتر از آن را بدست آورد، در این صورت باز هم زکات این سال این پولهای بدست آمده، در ماه رمضان بر این شخص واجب می شود، و او باید زکات این پولها را اداء کند.

زیرا بودن کل نصاب زکات در سراسر سال نزد شخص شرط نیست بلکه اگر نصاب زکات در اول و آخر سال کامل باشد، زکات واجب می شود گرچه در میان سال ناقص گردیده باشد. چنانکه در مسئله دوم متن کتاب گذشت. و **شرط کمال النصاب... فی طرفی الحول، فی الابتداء للاتعقاد و فی الانتهاء للوجوب، فلا یضر نقصانه بینهما**. الدر المختار علی هامش رد المختار: ج ۳ ص ۲۳۳

مسئله ۵: و اگر این شخص آنقدر پول دارد که اگر قرض خود را بدهد، بازهم پولی برابر با قیمت ۶۱۲ گرام نقره نزدش باقی می ماند، در این صورت زکات بر او واجب است.

مسئله ۶: زکات بر زیورها و ظرف ها و زردوزی های که طلا و نقره در آن کار شده است واجب می باشد. چه آنها را استعمال کنند یا بپوشند و چه آنها را قفل نموده هرگز استعمال نکنند یا هیچگاه نپوشند. خلاصه اینکه زکات بر هر چیزی که از طلا یا نقره ساخته شده باشد یا طلا یا نقره در آن بکار رفته باشد، واجب می باشد.

البته اگر از آن مقداری که در مسئله بالا گفته شد کمتر باشد، در این صورت زکات واجب نمی شود.

مسئله ۷: اگر طلا و نقره خالص نباشند بلکه چیزی دیگری در آن آمیخته باشند - مثلاً سُرَب در نقره آمیخته باشند - در این صورت ببینید که آیا نقره بیشتر است یا سُرَب. اگر نقره بیشتر بود، پس حکمش همان است که حکم نقره می باشد. یعنی اگر به اندازه آن مقدار مذکوره بالا^۱ وزن دارد، در این صورت زکات بر آن واجب است.

و اگر سُرَب بیشتر بود، پس آن را در این صورت نقره نمی پنداریم و حکم آن مانند حکم برنج و مس و آهن و سایر فلزات است که بعداً درج خواهد شد.



مسئله ۸: اگر نزد کسی نه طلا به مقدار نصاب آن است و نه نقره به اندازه آن بلکه او کمی طلا دارد و کمی هم نقره. پس اگر قیمت هر دوی آنها را باهم یکجا نموده برابر با قیمت ۶۱۲ گرام نقره یا ۸۷ گرام طلا شود، در این صورت زکات بر آن واجب می شود.

و اگر هر دوی آنها آنقدر کم هستند که اگر قیمت هر دوی آنها را یکجا نمائیم بازهم برابر با قیمت مقدار مذکوره نقره نمی شود و نه برابر با قیمت مقدار مذکوره طلا می شود، در این صورت زکات بر آن واجب نمی باشد.

و اگر مقدار هریک طلا و نقره جداگانه به اندازه نصاب آن یعنی به اندازه مذکور در بالا بود، در این صورت ضرورتی به تخمین قیمت آنها نیست.

مسئله ۹: فرض کنید که در زمانی ۱۲ گرام طلا در مقابل ۲۵۰ روپیه فروخته می شود و با ده روپیه میتوان ۱۸ گرام نقره خرید و اکنون شخصی نزد خود ۳۴ گرام طلا و پنجاه روپیه بیشتر از ضرورت دارد و تا یک سال طلا و پول نزد او باقی ماند، در این صورت زکات بر این شخص واجب می باشد.

۱: یعنی ۶۱۲ گرام نقره مخلوط، و ۸۷ گرام در طلای مخلوط.

زیرا ۲۴۱ گرم طلا در مقابل ۵۰۰ روپیه فروخته می شود و با ۵۰۰ روپیه میتوان ۹۰۰ گرم نقره خریداری نمود. پس اگر این شخص ۲۴۱ گرم طلای خود را بفروشد میتواند در مقابل آن ۹۰۰ گرم نقره بخرد و چون پنجاه روپیه زیادی هم نزدش موجود است، بنابراین به این حساب، این پولها بسیار بیشتر از آن مقداری است که زکات بر آن واجب میگردد.

البته اگر فقط ۲۴۱ گرم طلا دارد و پول یا نقره دیگری به همراه آن نزد خود ندارد در این صورت زکات بر او واجب نمی گردد.

مسئله ۱۰: این مسئله درباره نوعی خاص معاملات در زمان مولف رحمته الله بود و چون ضرورتی به آن امروزه نبود حذف شد.

مسئله ۱۱: کسی نزد خود مقداری پول به اندازه نصاب زکات، بیشتر از ضرورت خود داشت و سپس قبل از اینکه سال بر آن تمام شود مقداری پول دیگر نیز بدست آورد، پس اکنون این پولهای نو را جداگانه حساب نخواهیم کرد بلکه آن را به همراه همان پولهای سابقه یکجا میکنیم و هنگامی که یک سال آن پولهای سابقه کامل شود، زکات بر تمام پولهای سابقه و نو واجب خواهد گردید و چنین خواهیم پنداشت که سال بر تمامی پولها گذشته است.

مسئله ۱۲: اگر کسی نزد خود ۱۰۰۰ گرم نقره داشت و سپس قبل از گذر سال ۲۰ یا ۳۰ گرم یا بیشتر طلا بدست آورد، در این صورت باز هم طلاها را جداگانه حساب نخواهیم کرد بلکه آن را به همراه نقره یکجا حساب می نمائیم. بنابراین هنگامی که سال نقره کامل شود، دادن زکات همه این نقره و طلا بر او واجب خواهد بود.



مسئله ۱۳: فلزاتی که سوای طلا و نقره اند، مانند آهن و مس و برنج و سرب و غیره، و نیز ظروف و اشیای که از آنها ساخته شده است و همچنین پارچه و تکه و بوت و غیره هر اسباب و سامانی که باشد، حکم همه آنها اینست که اگر برای فروش است و با آنها تجارت و خرید و فروخت می کند، پس ببینید که آنها به چه مقداری میباشد، اگر به آن اندازه ای است که قیمت آنها برابر با قیمت نصاب زکات یعنی ۶۱۲ گرم نقره یا ۸۷ گرم طلا میشود، پس در این صورت هنگامی که یک سال بر آن بگذرد، زکات در آن فلزات و سامان و اسباب تجارت واجب می شود^۱ و اگر به اندازه مذکور نیست زکات هم در آن

۱: خواه مصارف ضروری شبانه روزی صاحب آن اموال از عایدات همین سامان و اسباب تهیه شود یا مخارج وی از عایدات

دیگری فراهم بیاید، زکات در هر صورت در آن اموال واجب میباشد. مولف، حاشیه جدید، ج ۳ ص ۲۵

واجب نمی گردد.

و اگر آن اموال برای فروخت و تجارت نیست، در این صورت زکات در آن واجب نمی باشد، بهر اندازه ای هم که باشد، حتی اگر قیمت آن اموال و لوازم، صدها هزار روپیه هم باشد، باز هم زکات در آن واجب نیست.

مسئله ۱۴: در اثاث خانه، مانند دیگهای معمولی و دیگهای کلان و غوری و آفتابه و لگن و غیره ظروف غذا خوری، و در خانه که در آن سکونت دارید و در لباسهای پوشیدنی، و گردنبند مروارید و غیره^۱ اشیای از این قبیل زکات واجب نیست، خواه بهر اندازه ای که باشند، و خواه روزانه استعمال شوند یا نشوند. زکات به هیچ صورت در آنها واجب نیست.

البته اگر این اشیاء برای فروش و تجارت باشند، در این صورت زکات در آنها واجب است. خلاصه اینکه بجز طلا و نقره {و پول نقد، هر مال و سامانی که باشد، اگر برای خرید و فروخت و تجارت است، زکات در آنها واجب است. و اگر برای تجارت و خرید و فروخت نیست، زکات در آنها واجب نیست.

مسئله ۱۵: اگر کسی پنج ده خانه دارد و آنها را بکرایه میدهد، زکات بر آن خانه ها واجب نمی باشد، خواه به هر قیمتی هم که باشند.

به همین گونه اگر کسی مبلغ هنگفتی را ظرف و دیگ و غیره خریده و آنها را به کرایه میدهد، زکات بر آن ظروف نیز واجب نمی باشد.

خلاصه اینکه اموالی که بکرایه داده میشوند، زکات بر آن اموال واجب نمی شود.

مسئله ۱۶: لباسهای پوشیدنی هر قدر هم گران قیمت باشند، زکات در آنها واجب نمی باشد. لیکن اگر در آن لباسها نقره دوزی کرده باشند و مقدار نقره آنقدر است که اگر آن را از لباس جدا کنند ۶۱۲ گرام یا بیشتر از آن میشود، پس در این صورت زکات بر آن نقره واجب است. و اگر به اندازه مزبور

۱: همچنین در جواهرات مانند الماس و زمرد و یاقوت و لاجورد، زکات واجب نمی باشد، مگر اینکه آنها برای خرید و فروش و تجارت باشد. الدر المختار: ج ۲ ص ۱۸

اگر کسی گردنبند و دستبند یا زیور طلائی یا نقره ای دارد که علاوه بر طلا و نقره، در آنها جواهرات مانند الماس، یاقوت، زمرد، زبرجد یا لاجورد و غیره نشاندۀ شده بود، در این صورت حکم اینست که زکات بر این زیورات بدون جواهرات آن واجب میباشد و صاحب آنها یا باید هموزن یک چهلیم وزن آن زیورها را - اگر زیور طلا است طلا و اگر نقره است نقره - باید بدهد، و یا اینکه قیمت یک چهلیم طلاها یا نقره های آن زیورات را بدهد. و فی تبر الذهب و الفضة و حلیهما..... زکوة مختصر القدوری: ص ۴۱ + فتاوی دار العلوم دیوبند: ج ۶ ص ۱۳۰

نباشد، زکات واجب نیست.

مسئله ۱۷: اگر کسی مقداری کمی نقره یا مقداری کمی طلا دارد و مقداری هم مال تجارت دارد، پس همه آنها را یکجا نموده ببینید که اگر قیمت آنها برابر با قیمت ۶۱۲ گرام نقره و یا ۸۷ گرام طلا میشد، در این صورت زکات در آن واجب میشود.

و اگر کمتر از قیمت مقدار بالا بود، زکات واجب نخواهد شد.

مسئله ۱۸: «اموال تجارت» همان اموالی را میگویند که آنها را به نیت تجارت و خرید و فروخت خریده باشند که اینها را خریده بعداً می فروشیم.

پس اگر کسی بخاطر مصرف خانه و یا برای خرچ عروسی و غیره مثلاً برنج خرید و سپس تصمیم گرفت که آن را بفروشد، در این صورت، این مال تجارت نمی باشد و زکات بر آن واجب نمی گردد.



مسئله ۱۹: اگر بر کسی قرض دارید، زکات بر آن قرض نیز واجب است. لیکن قرض سه قسم میباشد. یکی اینکه پول نقد یا طلا یا نقره بکسی قرض داده اید و یا سامان تجارت بکسی فروخته اید و او پول آن را هنوز بشما نداده و بر او باقی است و این قرض یا این پول خود را بعد از گذشتن یک سال یا دو سه سال بدست آوردید. پس اگر پولهای بدست آمده به آن مقدار است که زکات بر آن واجب می شود، در این صورت دادن زکات تمام سالهای گذشته واجب می باشد.

و اگر تمام پولها یکجا بدست نیامد، پس در این صورت هر وقتی که آنقدر پول از آن قرضها بدست تان آمد که برابر با قیمت ۱۲۲ گرام نقره شود، در این صورت ادای زکات پول قیمت همین ۱۲۲ گرام واجب خواهد بود. و اگر آن مقدار پول که برابر با قیمت ۱۲۲ گرام نقره شود، کم و اندک اندک بدست تان آمد، در این صورت هر وقتی که این پولهای بدست آمده برابر با قیمت ۱۲۲ گرام نقره شود، زکات آنها را باید اداء کنید. و چون بخواهید زکات آنها را بدهید باید زکات همه سالهای را که بر آن پول گذشته است اداء کنید.

و اگر قرضه ای که داده اید کمتر از آن مقداری بود که زکات واجب می شود، در این صورت زکات بر آن قرضه واجب نمی باشد.

البته اگر مقداری پول یا مال دیگری هم دارید و این پول و مال را با پول قرض خود، اگر یکجا حساب کنید به اندازه نصاب زکات شده زکات بر آن مقدار پول و مال واجب می گردد، در این صورت زکات واجب می باشد.

مسئله ۲۰: و اگر پول نقد، قرض ندادید و نه مال تجارت بکسی فروختید، بلکه سامان دیگری که برای

تجارت نبود - مثلاً لباس پوشیدنی یا اثاث خانه - را فروختید و پول آن هنوز بر خریدار باقی است و به آن اندازه است که زکات بر آن مقدار پول واجب میشود {یعنی پولی برابر با قیمت ۶۱۲ گرام نقره} و آنگاه این پول را چند سال بعد وصول کردید، در این صورت نیز دادن زکات تمام آن سالها واجب می باشد.

و اگر آن پولها یکجائی بدست تان نیامد بلکه اندک اندک آن را وصول نمودید، پس در این صورت تا وقتی که آن قدر پول بدست تان نیامده که برابر با نرخ بازاری ۶۱۲ گرام نقره شود، تا آنوقت زکات واجب نمی باشد، و هنگامی که این مقدار پول را بدست آوردید آنگاه ادای زکات تمام سالهای گذشته بر آن بر شما واجب میگردد.

مسئله ۲۱: قسم سوم قرض اینست که مهر زن بر شوهرش باقی باشد و زن این مهر را بعد از سالها بدست بیاورد که در این صورت، زکات سالهای گذشته بر آن مهر واجب نیست بلکه زکات همان وقتی بر آن واجب میشود که زن مهر خود را بدست بیاورد و آنگاه یک سال بر آن بگذرد.
قبل از گذشتن یک سال، زکات در آن واجب نیست.



مسئله ۲۲: اگر شخص پولدار و مالدار که زکات بر او واجب است قبل از گذشتن یک سال بر پولها و اموال خود، زکات آنها را بدهد و منتظر گذشتن سال نماند، اینکار جایز است و زکاتش اداء میشود.
و اگر شخص پولدار صاحب نصاب نبود بلکه امید آمدن پول و مال از جائی را داشت و بر این امید، پیشکی زکات داد، در این صورت زکات اداء نمی شود. هر وقت پول و مالی بدست آورد و یک سال بر آن گذشت، آنگاه زکات آن را دوباره اداء کند.

مسئله ۲۳: اگر شخص پولدار، زکات چند سال خود را پیشکی ادا کند، اینکار جایز است. اما اگر در یکی از آن سالها پول و مالش زیادتیر شد، زکات آن زیادی را نیز باید بدهد.

مسئله ۲۴: اگر کسی نزد خود هزار روپیه اضافه بر ضرورت داشت و متوقع بود که مقدار دیگری پول از جائی بدستش میرسد، بنابراین قبل از گذشتن یک سال، زکات همه آن پولها پیشکی اداء کرده اینکار درست است.

لیکن اگر قبل از ختم سال، پول کمتر از حد نصاب شد، در این صورت زکات معاف میگردد و آنچه که بعنوان زکات داده است، صدقه نفلی خواهد گردید.

مسئله ۲۵: اگر یک سال بر پولها و اموال کسی گذشت و او هنوز زکات آن را اداء نکرده بود که تمام پولها و اموالش دزدی شد و یا بصورت دیگری {مثلاً سوخته} از بین رفت، در این صورت زکات آنها نیز معاف میگردد.

و اگر خودش پولها یا اموال خود را بکسی داد و یا به اختیار خود آنها را بگونه ای از بین برد، در این صورت هر اندازه زکاتی که بر او واجب شده بود معاف نمی شود، بلکه باید آن را اداء کند.

مسئله ۲۶: اگر کسی که زکات بر او واجب شده بود، بعد از ختم سال تمام پول و اموال خود را خیرات کرد، زکاتش در این صورت معاف گردید.

مسئله ۲۷: اگر کسی مقدار پولی که زکات در آن مقدار پول واجب میشود داشت و بعد از گذشتن یک سال برآن، نیم آن پول دزدی شد یا نیم آن را خیرات کرد، در این صورت زکات این نیمه پول معاف است و او فقط زکات نیمه باقیمانده را باید بدهد.

مسایل اداء کردن زکات



مسئله ۱: چون یک سال^۲ بر پول و مال کسی گذشت، باید فوراً زکات آنها را ادا کند. تاخیر کردن در کار نیک، خوب نیست. زیرا که شاید مرگ سر برسد و مواخذة زکات در گردنش باقی بماند.

اگر کسی زکات خود را بعد از گذشتن یک سال ادا نکرد تا آنکه سال دوم نیز بر آن پولها و اموال گذشت، در این صورت این شخص گناهکار میشود. اکنون باز هم توبه کند و زکات هر دو سال را بدهد. خلاصه اینکه در طول عمر، زکات خود را حتماً باید اداء کند و بر گردن خود باقی نماند.

مسئله ۲: پول و مال به هر اندازه ای که باشد، یک چهلم آن را باید در زکات داد. یعنی یک روپیه در هر چهل روپیه و دو نیم روپیه در هر صد روپیه.^۳

۱: و اگر آن را بکسی هبه بدهد یا خودش آن را خرج کند، زکات در این صورت بر او واجب می ماند. مؤلف حاشیة جدیده: ج ۳ ص ۲۷.

۲: چنانکه گذشت مراد از سال در احکام شرع، سال قمری است نه شمسی. و حوله (ای الزکوة) قمری لا شمسی. الدر المختار: ۲/ ۲۵۹ + فتاوی محمودیه: ج ۹ ص ۳۶۲

۳: یعنی دو و نیم فیصد.

مسئله: و اگر کسی طلا یا نقره داشت و می خواست زکات طلا را با دادن طلا و زکات نقره را با دادن نقره اداء کند، در این صورت نیز یک چهلم آن طلا یا آن نقره را باید بدهد چنانکه گذشت.

مسئله ۳: چون کسی میخواست پول زکات خود را به فقیری بدهد، در آن وقت در دل خود حتماً اینقدر خیال نماید که من پول زکات را می دهم.

اگر کسی این نیت را نکرد و بی نیت پول را داد، در این صورت زکاتش اداء نمی گردد و او دوباره باید زکات بدهد و پولی که داده است، ثواب آن را جداگانه بدست می آورد.

مسئله ۴: اگر کسی در وقت دادن زکات، نیت زکات دادن را نکرد، پس تا وقتی که آن پول و مال در نزد فقیر موجود است، تا آن وقت نیت زکات کردن برایش درست است و اگر حالا هم نیت کند که من پول زکات را داده ام، زکاتش اداء میشود.

البته اگر فقیر آن پول را خرج کرده بود، نیت کردن حالا دیگر اعتباری ندارد. زکات را باید دوباره بدهد.

مسئله ۵: اگر کسی مقداری پول را به نیت زکات از سایر پولها جدا کرد و آن را علاحدہ گذاشت که هر وقت مستحق را دیدم آن را به او میدهم و سپس هنگامی که آن پول را به فقیر داد، نیت کردن زکات را فراموش کرد، در این صورت هم زکاتش اداء میشود.

البته اگر آن پول را به نیت زکات جدا نموده علاحدہ نمی گذاشت زکاتش اداء نمی شد.

مسئله ۶: کسی پول زکات خود را جدا کرد و می خواست آن را به فقیرها بدهد، اکنون اختیار دارد که همه آن پول را به یک فقیر بدهد یا آن را تقسیم نموده به چند فقیر بدهد. همچنین اختیار دارد که همه آن را در یک روز بدهد و یا کم کم در طول چند ماه.

مسئله ۷: بهتر اینست که به یک فقیر کم از کم آنقدر پول زکات داده شود که برای یک روز او کفایت کند و مجبور به دست دراز کردن پیش کسی دیگری نشود.

مسئله ۸: دادن آنقدر پول به یک فقیر که زکات در آن مقدار پول واجب میشود یعنی پولی برابر با قیمت ۶۱۲ گرام نقره {مکروه است، لیکن اگر کسی این قدر پول بیک فقیر داد زکاتش باز هم اداء میشود.

و دادن کمتر از این مقدار پول به یک فقیر جایز است و کراهتی هم ندارد.^۱

مسئله ۹: اگر شخصی برای قرض گرفتن نزد کسی آمد و این کس میدانند که آن شخص آنقدر تنگدست و مفلس است که هیچ وقت نمی تواند قرض را اداء کند و یا آنقدر «بد ده» است که چون قرض گرفت، دیگر هرگز آن را پس نمی دهد، و او بنام قرض، پول زکات خود را به آن شخص داد و در دل خود فکر

۱: این حکم همان وقتی است که فقیر، قرضدار یا صاحب عیال نباشد، ورنه دادن پول بیشتر نیز به او جایز است. ردالمحتار: ج ۲ ص ۷۴ + احسن الفتاوی: ج ۴ ص ۳۹۳ + کتاب الفقه: ج ۱ ص ۱۰۱۳ + مسائل زکات: ص ۱۲۰ و ۲۶۶ و ۲۸۰ + فتاوی محمودیه: ج ۹ ص ۴۸ و ۴۸۱

کرد که من زکات خود را میدهم، در این صورت نیز زکات او اداء میشود. اگرچه آن شخص به همین گمان باشد که مرا قرض داده است.

مسئله ۱۰: اگر زکات دهنده، مستحقی را بنام جایزه و انعام، مقداری پول داد و در دل خود نیت داشت که من پول زکات را می دهم، در این صورت هم زکاتش اداء می شود.

مسئله ۱۱: اگر شما بر فقری مقداری پول قرض داشتید و زکات پولهای شما نیز به اندازه همان مقدار پول یا بیشتر از آن است و شما قرض خود را به نیت زکات معاف کردید، زکات در این صورت اداء نمی شود. البته اگر به اندازه همان پول قرض، به نیت زکات به او پول میدادید، زکات تان در این صورت اداء می شد. و اکنون اجازه داشتید همان پولی را که به او داده اید، در مقابل قرض خود از او پس بگیرید.

مسئله ۱۲: اگر کسی آنقدر نقره دارد که به حساب یک چهلیم (یعنی دو و نیم فیصد، ۳۵ گرام نقره زکات آن میشود، در این صورت اجازه دارد که خود آن ۳۵ گرام نقره را در زکات بدهد یا اینکه برابر با قیمت آن پول بدهد.

و یا پول آن را طلا خریده طلا را بعنوان زکات بدهد و یا اینکه قیمت آن ۳۵ گرام نقره را تکه (پارچه) یا چیز دیگری خریده آن چیز را به زکات بدهد. همه اینها درست است و زکات در همه این صورتها اداء می شود.



مسئله ۱۳: اگر کسی خودش پول زکات خود را نداد بلکه پول زکات را به شخص دیگری داد که تو پول زکات مرا به کدام فقیر بده، این صورت هم جایز است و اکنون اگر این شخص در وقت دادن زکات نیت زکات را هم نکند، باز هم زکات اداء میشود.

مسئله ۱۴: اگر شما به نیت زکات مقداری پول به شخصی دادید که این پول را به کدام فقیر بده، لیکن این شخص همان پولهای را که شما به او داده بودید به فقیر نداد بلکه به اندازه پول شما از طرف شما همانقدر پول از پیش خود به فقیر داد و چنین خیال کرد که آن پولها را من خودم میگیرم، در این صورت باز هم زکات اداء میشود، به شرط اینکه همان پولهای که به این شخص داده بودید هنوز نزد این شخص موجود باشد و اکنون این شخص در مقابل پولهای خود، پول شما را بگیرد.

البته اگر این شخص آن پولهای را که شما به او داده بودید خرچ کرد و بعداً از پولهای خود، زکات شما را به فقیر داد، در این صورت زکات شما اداء نمی شود.

و یا اینکه اگر همان پولهای که شما به این شخص داده بودید نزد او موجود است، اما این شخص در وقت دادن زکات از پول خود، این نیت را نکرده بود که من آن پولها را خودم میگیرم، باز هم در این صورت

زکات شما اداء نمی گردد. و اکنون باید همان پولهای شما را در زکات بدهد.

مسئله ۱۵: و اگر شما به این شخص پول ندادید و فقط اینقدر به او گفتید که تو از طرف من زکات مرا بده و لهذا این شخص زکات شما را از طرف شما اداء کرد، در این صورت زکات شما اداء می شود و هر قدر پولی را که این شخص از طرف شما داده است، اکنون از شما میگیرد.

مسئله ۱۶: اگر کسی بدون اینکه شما به او بگوئید از طرف شما زکات تان را بدون اجازه شما اداء کرد، در این صورت زکات اداء نمی شود، و اکنون اگر شما آن را قبول هم کنید، باز هم اداء نمی گردد.

و همچنین حق پس گرفتن آنچه را که بی اجازه از طرف شما داده است از شما ندارد.

مسئله ۱۷: اگر شما زکات خود را به کسی دادید که آن را به فقیر بدهد، پس اکنون او اختیار دارد که یا خودش آن را به کدام فقیر بدهد و یا اینکه آن را به شخص دیگری بسپارد که این پول زکات را بکسی بدهد. و ضرورتی به این نیست که نام زکات دهنده را بگیرد که این پول زکات را از طرف فلانی بدهد.

و این شخص اگر این پول را به خویش و قوم فقیر و یا پدر و مادر فقیر خود بدهد، اینکار هم درست است. اما اگر این شخص فقیر باشد، در این صورت برایش درست نیست که این پول را خودش بگیرد.

البته اگر شما به او گفته بودید که هرچه میخواهی با آن بکن و به هر کس که میخواهی بدهد، در این صورت برای او جایز است که پول را برای خود نیز بگیرد، البته اگر فقیر باشد.

مسایل زکات حاصلات زمین و باغ



مسئله ۱: هر شهری که در قبضه کافران بود و آنها در آن شهر زندگی میکردند و سپس لشکر مسلمانان بر آنها حمله نموده آن شهر را به جنگ از کافران گرفتند و دین اسلام را در آنجا شایع ساختند و حکمران مسلمان، زمین های کافران را گرفته میان همان مسلمانان تقسیم کرد پس اینگونه زمینها را در شریعت «زمین عسری» میگویند.

و اگر ساکنین آن شهر همگی برضایت خود مسلمان شدند و ضرورتی به جنگ نیفتاد، بازهم زمین

۱: یعنی به آن مسلمانهای که آن شهر را فتح کرده اند و همچنین اگر این زمینها را علاوه بر آنها میان دیگر مسلمانان تقسیم

کند، بازهم حکم همین است. مولف، حاشیه جدید، ج ۳ ص ۳۰

های آن شهر «زمین عُشری» گفته میشود.

زمین های سراسر جزیره عرب نیز عُشری است.

مسئله ۲: اگر این زمین های عُشری بطور وراثت از پدر کالانهای کسی به او رسیده و یا آن را از مسلمانی خریده که آن را بطور وراثت از اجداد و پدر کالانهای خود یافته است، در این صورت در هر چیزی که این گونه زمین حاصل میدهد زکات واجب می باشد.

و طریقه زکات آن اینست که اگر زمین را آبیاری نمی کنند و زمین فقط بوسیله آب باران حاصلات میدهد و یا اینکه کسی در لبه جوی یا کناره دریا چیزی کشت کند و بدون اینکه ضرورت به آب دادن باشد زمین خود حاصلات بدهد، پس در این صورت خیرات کردن «یک دهم» تمام آن حاصلات واجب است. یعنی در ده سیر، یک سیر و در ده کیلو یک کیلو.

و اگر زمینها را بوسیله دلو یا طریقه دیگری خود آب میداد، پس در این صورت «یک بیستم» حاصلات آن را باید خیرات کند. یعنی در بیست کیلو، یک کیلو و در بیست سیر، یک سیر را باید خیرات کند. و حکم حاصلات باغ هم همین است.

خلاصه اینکه این صدقه و خیرات کردن یک دهم یا یک بیستم حاصلات زمین های عُشری اگرچه حاصلاتی بسیار کم نیز داده باشد باز هم واجب است. کم و زیاد بودن حاصلات در این حکم هیچ اعتباری ندارد.

مسئله ۳: این حکم شامل همه اقسام غله جات، سبزیجات، حبوبات، میوه جات و گلهها و غیره می باشد.

مسئله ۴: اگر کسی از زمین عُشری یا کوه و دشت، عسل بدست آورد، این صدقه و خیرات در آن عسل نیز واجب است.

مسئله ۵: اگر کسی در خانه خود درخت کاشت یا ترکاری و سبزی و یا چیز دیگری کاشت، این صدقه در میوه آن درخت و سبزیها و ترکاریها واجب نمی شود.

مسئله ۶: اگر کافری زمین عُشری را بخرد، اکنون آن زمین، دیگر زمین عُشری نمی باشد و حتی اگرچه کدام مسلمانی آن زمین را باز پس هم بخرد و یا آن را بطور دیگری بدست بیاورد، باز هم آن زمین، زمین عُشری نمی باشد.

مسئله ۷: در این مسئله که یک دهم یا یک بیستم حاصلات بر چه کسی واجب است، یعنی آیا بر مالک زمین واجب است یا بر مالک حاصلات، علمای بزرگ اختلاف دارند.

اما ما بخاطر آسانی میگوئیم که یک دهم یا یک بیستم حاصلات بر صاحب حاصلات واجب است. لهذا اگر دهقان زمین را اجاره گرفته است، چه در مقابل پول و چه در مقابل حاصل زمین، این یک دهم یا

یک بیستم بر دوش دهقان واجب می باشد.
و اگر زمین را به این شکل گرفته است که حاصلات زمین میان صاحب زمین و دهقان تقسیم شود، در این صورت، هم صاحب زمین و هم دهقان، هر یک، یک دهم یا یک بیستم حصه خود را جداگانه صدقه بدهند.

دادن زکات به چه کسانی جایز است



مسئله ۱: هر کسی که ۶۱۲ گرام نقره یا ۸۷ گرام طلا و یا برابر با قیمت ۶۱۲ گرام نقره، مال تجارت دارد در شریعت او را «پولدار» میگویند. دادن پول زکات به این چنین شخص درست نیست. و برای او نیز گرفتن و خوردن پول زکات حلال نمی باشد.

به همین صورت، دادن پول زکات به آن کس درست نیست که برابر قیمت ۶۱۲ گرام نقره، کدام مال و سامانی دارد که اگرچه برای خرید و فروخت یعنی تجارت نیست لیکن زاید از ضرورت او می باشد. این شخص نیز پولدار گفته میشود و دادن پول زکات به او جایز نیست، اگرچه دادن زکات بر این قسم پولدار واجب هم نمی باشد.



مسئله ۲: و هر کسی که به اندازه بالا پول و مال ندارد بلکه پول یا مال کمی دارد، و یا هیچ چیزی ندارد، یعنی حتی به اندازه گذاره یک روز هم چیزی ندارد، این چنین کسان را فقیر و مسکین میگویند. دادن پول زکات به آنها درست است و گرفتن پول زکات برای آنها نیز درست می باشد.

مسئله ۳: دیگهای بسیار کلان و فرشهای بسیار بزرگ که سه چهار سال یکبار برای عروسی و غیره به آنها ضرورت می افتد و روزمره استعمال نمی شوند، در سامان ضروری داخل نیستند.

مسئله ۴: سامان و اسباب ضروری اینهاستند: خانه برای زندگی، لباسهای پوشیدنی، نوکر و خدمتکار برای

۱: به همین صورت هر کسی که برابر با نرخ ۶۱۲ گرام نقره نزد خود «پول نقد» دارد، پولدار گفته می شود رجوع کنید به مسئله اول از مسایل زکات در همین کتاب و حاشیه آن.

کارهای خانه و اثاث خانه که در خانه اکثر کار می آیند. اینها همه سامان و اسباب ضروری اند و کسی از داشتن آنها اگرچه قیمت آنها بسیار زیاد شود در شریعت پولدار گفته نمی شود، و بنابراین دادن پول زکات به او جایز می باشد.

به همین ترتیب کتابهای مورد ضرورت شخص درس خوانده نیز جزو اسباب و سامانهای ضروری او هست.

مسئله ۵: اگر کسی چندین خانه دارد که آنها را بکرایه داده است و توسط عایدات آنها گذاره میکند و یا یکی دو قریه دارد که عایدات آن را میگیرد، و لیکن اهل و عیال و اولاد و نانخور در خانه اش آنقدر زیاد است که زندگی اش بخوبی نمی گذرد و تنگ دست می باشد و چنان مالی هم ندارد که زکات در آن واجب شود، دادن پول زکات به این چنین شخص درست است.

مسئله ۶: اگر کسی آن قدر پول نقد دارد که میتواند با آن یکی دو کیلو طلا بخرد لیکن به همان مقدار پول یا بیشتر از آن قرضدار می باشد، در این صورت دادن پول زکات به او نیز درست است.

و اگر کمتر از آن مقدار پول قرضدار بود، پس ببینید که چون قرض خود را اداء کند چقدر پول نزدش باقی می ماند، اگر آنقدر پول باقی بماند که زکات در آن اندازه پول واجب می شود (یعنی پولی برابر با قیمت ۶۱۲ گرام نقره) در این صورت دادن پول زکات به او جایز نیست. و اگر کمتر باقی بماند، دادن پول زکات به او درست خواهد بود.

مسئله ۷: اگر کسی در خانه و شهر خود بسیار پولدار است، اما اتفاقاً در مسافرت تمام پولهایش دزدی شد یا گم شد و یا به کدام سبب دیگر، پولهایش از دستش رفت و اکنون پول خرچ خود و مصارف باز رفتن بخانه و شهر خود را هم ندارد، در این صورت دادن پول زکات به او صحیح است.

به همین ترتیب، اگر پول حاجی در راه تمام شد و او در شهر و خانه خود پول و ثروت بسیار نیز دارد، باز هم دادن پول زکات به او درست است.



مسئله ۸: دادن پول زکات به کافر درست نیست. زکات باید فقط به مسلمان داده شود بجز زکات و عُشْر و صدقه فطر و نذر و کفاره، دادن هر قسم دیگر خیرات به کافر درست است.

مسئله ۹: ساختن مسجد از پول زکات یا کفن و دفن کردن مرده و یا ادای قرض مرده از پول زکات و یا مصرف کردن پول زکات در کار خیر دیگری جایز نیست.

تا وقتی که پول زکات به مستحق آن داده نشود، زکات اداء نمی شود.^۱

مسئله ۱۰: دادن پول زکات خود به پدر و مادر و پدر کلان و مادر کلان - پدري و مادري - و پدر پدر کلان پدري و مادري و غيره آن كسانی که این شخص از پشت آنها پیدا شده است جایز نیست. به همین صورت دادن پول زکات به اولاد و نواسه ها و نبیره ها و غیره خود که در اولاد این شخص داخل میشوند، درست نیست.

و به همین صورت، زن نمی تواند پول زکات خود را به شوهر خود بدهد و شوهر نمی تواند پول زکات خود را به زن خود بدهد.

مسئله ۱۱: علاوه بر کسانی که در بالا ذکر رفت، دادن پول زکات به همه خویشاوندان و اقارب صحیح است مانند برادر، خواهر، برادرزاده، خواهرزاده، کاکا، عمه، خاله، ماما، مادر اندر، پدر اندر، خُشو، خُسر و غیره... دادن پول زکات به همه اینها درست است. {البته اگر مستحق زکات یعنی فقیر و نادار باشند}



مسئله ۱۲: اگر پدر کدام پسر و دختر نابالغ پولدار است، در این صورت دادن پول زکات به این پسر یا دختر نابالغ درست نمی باشد. و اگر پسر و دختر بالغ باشند و پدرشان پولدار است لیکن خودشان پولدار نیستند، در این صورت دادن پول زکات به این پسر و دختر جایز است.

مسئله ۱۳: اگر طفلی پدرش پولدار نیست ولی مادرش پولدار است، در این صورت دادن پول زکات به آن طفل درست است.

مسئله ۱۴: دادن پول زکات به سیدها^۲ و علوی ها^۳ و به همین گونه دادن پول زکات به هر کسی که از اولاد حضرت عباس علیه السلام^۴ و اولاد حضرت جعفر علیه السلام یا حضرت عقیل علیه السلام یا حضرت حارث علیه السلام بن عبد المطلب باشد درست نیست.

به همین صورت دادن آن صدقه های نیز که از جانب شریعت واجب می گردد، به ایشان درست نیست، مانند نذر و کفاره و عشر و صدقه فطر.

۱: مستحق زکات همان کسی است که در مسئله اول و دوم گذشت یعنی فقیر و مسکین.

۲: یعنی اولاد حضرت فاطمه رضی الله عنها دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و همسر حضرت علی علیه السلام.

۳: اولاد حضرت علی رضی الله عنه از بطن سایر همسرانش، غیر بی بی فاطمه علیه السلام.

۴: حضرت عباس و حارث بن عبد المطلب رضی الله عنهما کاکاهای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اند و حضرت جعفر و عقیل پسران ابوطالب کاکای رسول الله صلی الله علیه و آله اند.

و غیر از اینها دادن خیرات و صدقه نفل به آنها درست است.

مسئله ۱۵: دادن پول زکات به خدمتگار و نوکر خانه و دایه و غیره درست است. لیکن این پول را در تنخواه آنها نباید حساب کنید بلکه اضافه بر تنخواه بطور بخشش و انعام باید بدهید و در دل خود نیت زکات را داشته باشید.

مسئله ۱۶: اگر زنی زکات باید بدهد، دادن پول زکاتش به آن کسی که این زن او را در طفولیت شیر داده صحیح است. همچنین دادن پول زکات شخص به آن زنی که وی را در طفولیت شیر داده نیز درست می باشد.

مسئله ۱۷: مهر زنی که برگردن شوهرش دارد مثلاً بسیار بیشتر از مقدار نصاب زکات است ولی شوهرش خیلی فقیر است و نمی تواند مهر او را ادا کند، در این صورت دادن پول زکات به این زن درست می باشد. و همچنین اگر شوهر پولدار است لیکن مهر او را نمی دهد و یا این زن مهر خود را بخشیده است، در این صورت نیز دادن پول زکات به او درست است.

و اگر زن مهر خود را نه بخشیده است و امید دارد که هر وقتی که مهرم را بخواهم، شوهرم آن را اداء می کند و پس و پیش نمی کند، در این صورت دادن پول زکات به چنین زن درست نمی باشد.



مسئله ۱۸: اگر کسی شخصی را مستحق دانسته پول زکات را به او داد و بعداً معلوم شد که آن شخص پولدار بود یا سید بود، و یا اینکه پول زکات خود را در شب تاریک به شخصی داد و بعداً معلوم گشت که او پدرش بود یا پسرش بود و یا چنان خویشاوندش بود که زکات دادن به او جایز نمی باشد، در تمام این صورتهای زکات وی اداء می گردد و دوباره دادن زکات بر او واجب نمی باشد.

لیکن شخصی که پول را میگیرد، اگر بداند که این پول، پول زکات است و من مستحق زکات گرفتن نیستم، باید آن پول را نگیرد و واپس بدهد.

و اگر زکات دهنده بعد از دادن پول زکات دانست که شخصی که پول زکات را به او داده است کافر بود، در این صورت زکاتش ادا نمی گردد و باید دوباره زکات بدهد.

مسئله ۱۹: اگر زکات دهنده بر کسی مشکوک است که نه معلوم او پولدار است یا فقیر، در این صورت تا وقتی که تحقیق نکند که او فقیر است یا پولدار، پول زکات را به او ندهد.

و اگر پول زکات را بدون تحقیق به او داد، پس ببیند که دلش به کدام طرف بیشتر مایل است. اگر دلش گواهی می دهد که این شخص فقیر است، در این صورت زکات اداء می شود. و اگر دلش گواهی می دهد که این شخص پولدار است، در این صورت زکات اداء نمی شود و باید دوباره زکات بدهد.

لیکن اگر بعد از دادن پول زکات، معلوم شود که آن شخص فقیر است، در این صورت دوباره زکات ندهد، زیرا زکاتش اداء شده است.

مسئله ۲۰: در دادن زکات و نیز در دادن صدقه و خیرات های نفلی، بیشتر از همگی متوجه خویش و قوم خود باشید. یعنی اینکه اول از همه پول زکات و صدقات خود را به آنها بدهید، اما به آنها نگوئید که این پول زکات یا صدقه و خیرات است تا به آنها بد نخورد.

در حدیث شریف وارد است که دادن صدقه و خیرات به خویش و قوم خود، دو برابر ثواب دارد. یکی ثواب صدقه و خیرات دادن، و دوم ثواب صلۀ رحم نمودن با خویشاوندان. و اگر چیزی اضافه باقی بماند آن را به سایر فقیران بدهید.

مسئله ۲۱: فرستادن پول زکات از یک شهر به شهر دیگر مکروه است. البته اگر خویش و قوم کسی در شهر دیگر می باشند و پول زکات را به آنها می فرستد یا اینکه ساکنین آن شهر نسبت به اهالی این شهر فقیرتر هستند و یا اینکه آن کسانی که زکات را برای ایشان می فرستد در کارهای دینی مصروف می باشند، در این صورتها فرستادن پول زکات به شهر دیگر مکروه نیست بلکه دادن زکات به طالبان علم دین و عالمان دیندار ثواب بزرگی دارد.

مسایل صدقه فطر



مسئله ۱: هر مسلمانی که آنقدر پولدار باشد که زکات بر او واجب است یا اینکه گرچه زکات بر او واجب نیست لیکن آنقدر سامان و اسباب بیشتر از ضرورت دارد که قیمت آن برابر با قیمت ۶۱۲ گرام نقره میشود پس در این صورت، در روز عید صدقه دادن بر او واجب می باشد. چه این سامانها و اسباب، مال تجارت و برای خرید و فروخت باشد و چه برای فروش و تجارت نباشد، و چه یک سال بر آن گذشته باشد و چه نگذشته باشد.

و این صدقه را در شرع «صدقه فطر» میگویند.

مسئله ۲: اگر کسی برای سکونت خانه ای وسیع و بزرگ دارد که اگر بخواهد آن را بفروشد در عوض پول بسیار زیادی فروخته خواهد شد، و برای پوشیدن لباسهای بسیار گران قیمت دارد، اما نقره کاری و طلا

کاری در آنها نشده است، و نیز برای خدمت خانه، دو سه چهار نوکر و خدمتکار دارد، همچنین اسباب و اثاث خانه فراوانی که قیمت آنها پول بسیار زیادی میشود نیز در خانه دارد لیکن زیور ندارد و آن سامانها و اثاثه همه مورد استعمال می باشند، و یا او مقداری سامان و اسباب زاید از ضرورت دارد و نیز مقداری نقره کاری و طلاکاری و همچنین کمی زیور هم دارد، لیکن اینها به آن اندازه نیستند که زکات بر آنها واجب شود، پس در این صورت صدقه فطر بر این چنین شخص واجب نمی باشد.

مسئله ۳: اگر کسی دو خانه دارد، در یکی خودش زندگی میکند و خانه دیگرش خالی و بیکار افتاده و یا آن را بکرایه داده است، پس این خانه دوم زاید از ضرورت می باشد. اگر قیمت این خانه آنقدر است که زکات بر آن مقدار پول واجب می شود، در این صورت صدقه فطر بر این شخص واجب می باشد، و همچنین گرفتن پول زکات برای او جایز نمی باشد.

البته اگر توسط کرایه همین خانه، گذاره زندگی خود را پیش میرد، پس این خانه نیز جزو سامانهای ضروری بوده و صدقه فطر بر صاحب آن واجب نمی شود. و همچنین دادن پول زکات به او و نیز گرفتن پول زکات برایش صحیح می باشد.

خلاصه اینکه هر کسی که گرفتن پول زکات و صدقه واجبه برای او جایز است، صدقه فطر بر او واجب نیست و هر کسی که گرفتن پول زکات و صدقه واجبه برای او جایز نیست، صدقه فطر بر او واجب میباشد.

مسئله ۴: اگر کسی مقداری مال و اسباب زاید از ضرورت نزد خود دارد اما قرضدار هم است، پس در این صورت حساب کنید که قیمت آن اموال و سامانهای زاید از ضرورت چقدر میشود، سپس پول قرض را از آن منفی کنید و آنگاه ببینید که حالا چقدر باقی می ماند.

اگر آنقدر مال و سامان باقی ماند که قیمت آن برابر با پولی است که زکات یا صدقه در آن واجب می شود (یعنی پولی برابر با نرخ ۶۱۲ گرام نقره) در این صورت صدقه فطر بر این شخص واجب است و اگر کمتر میشود، در این صورت صدقه فطر بر او واجب نمی باشد.



مسئله ۵: به محض اینکه صبح روز عید فطر هوا روشن می شود و وقت نماز صبح شروع میشود، صدقه فطر واجب میگردد.

پس اگر کسی قبل از صبح صادق وفات کرد، صدقه فطر بر او واجب نمی باشد، لہذا از پول و اموال او صدقه فطر او داده نشود.

مسئله ۶: بهتر اینست که وقتی که مردم جهت نماز عید به عیدگاه میروند، صدقه فطر را قبل از آن بدهید.

و اگر قبل از آن ندادید، عیبی ندارد، بعداً بدهید.

مسئله ۷: اگر کسی صدقه فطر را پیش از روز عید در ماه مبارک رمضان داد، باز هم صدقه اش اداء شده و دوباره صدقه دادن واجب نیست.

مسئله ۸: اگر کسی صدقه فطر را در روز عید نداد، صدقه فطرش معاف نمی شود، باید آن را در کدام روز دیگر بدهد.

مسئله ۹: برای زن، دادن صدقه فطر فقط از طرف خودش واجب است و دادن آن از طرف کس دیگری بر او واجب نیست، نه از طرف اولادهایش، نه از طرف پدر و مادرش، نه از طرف شوهرش و نه از طرف کدام کس دیگرش.^۱

مسئله ۱۰: اگر طفل خردسال آنقدر پول دارد که صدقه فطر در آن اندازه پول واجب میشود مثلاً کسی از اقارب این طفل وفات کرد و طفل از او میراث برد و یا بگونه دیگری طفل صاحب پول و مال شد، در این صورت صدقه فطر آن طفل را از پول و مال خود طفل اداء کنند اما اگر آن طفل بعد از طلوع صبح روز عید بدنیا آمده بود، در این صورت دادن صدقه فطر از طرف وی واجب نیست.

مسئله ۱۱: صدقه فطر بر کسی که روزه رمضان را به سببی نگرفته بود هم واجب است و بر کسی که روزه گرفته بود نیز واجب می باشد. فرقی میان آنها نیست، هر دو یک حکم را دارند.

مسئله ۱۲: اگر کسی میخواهد گندم یا آرد یا دلدۀ گندم در صدقه فطر بدهد، در این صورت به حساب کیلو یک کیلو و ۷۵۰ گرام گندم^۲ یا آرد یا دلدۀ بدهد بلکه احتیاطاً ۲ کیلو بدهد، زیرا بیشتر دادن نه تنها عیبی

۱: این حکم برای زنهایست و دادن صدقه فطر بر مردان از طرف اولاد نابالغ شان هم واجب است اما آن اولادشان اگر پولدار باشند در این صورت دادن صدقه فطر آنها بر دوش پدرشان واجب نیست بلکه پدر صدقه فطر آنها را از پول خود آنها اداء کند. همچنین دادن صدقه فطر از طرف اولاد بالغ نیز بر عهده پدر واجب نمی باشد لیکن اگر کدام فرزند وی دیوانه باشد، در این صورت پدر از طرف او صدقه فطر بدهد حاشیۀ جدیدہ: ج ۳ ص ۳۵.

۲: منصوص متون فقہیہ، نیم صاع گندم یا یک صاع جو است، در وزن صاع و نیم آن بحساب کیلوگرام امروزی، اقوال علماء و مفتیین مختلف گردیده است. بعضی از اکابر علماء چون حضرت مفتی سعید احمد پالنپوری دامت برکاتہم شیخ الحدیث دار العلوم دیوبند و مفتی اعظم هند، وزن صاع را ۳ کیلو و ۱۵۰ گرام می دانند تحفۃ الالمعی ج ۱ ص ۲۸۷ و بعضی از ایشان چون صاحب فتاوی نظامیہ ج ۱ ص ۷۵ صاع را معادل ۳ کیلو و ۲۶۶ گرام میدانند. مفتی رشید احمد رحمہ اللہ صاحب احسن الفتاوی ج ۴ ص ۴۱۶ صاع را به صاع جو و صاع گندم منقسم دانسته، نیم صاع جو را تقریباً موافق اکثر علماء و نیم صاع گندم را معادل ۲ کیلو و ۳۳۰ گرام دانسته است.

اما جمهور علماء و اهل فتوی، وزن صاع را سه و نیم کیلو و نیم صاع را معادل یک کیلو و ۷۵۰ گرام دانسته اند. گرچه

ندارد بلکه بهتر هم میباشد.

و اگر کسی بخواهد جو یا آرد جو در صدقه فطر بدهد، در این صورت دو برابر وزن مزبور باید بدهد. یعنی ۳ کیلو و ۵۰۰ گرام یا احتیاطاً ۴ کیلو.

مسئله ۱۳: و اگر کسی بخواهد علاوه بر گندم و جو، چیز دیگری مانند نخود و جواری و برنج بدهد، در این صورت همان مقدار نخود یا جواری یا برنج را بدهد که قیمت آن برابر با قیمت مقدار مذکوره گندم یا جو شود.

مسئله ۱۴: اگر کسی گندم و جو نمیدهد بلکه قیمت همین مقدار گندم را میدهد، این صورت از همه بهتر است.

مسئله ۱۵: اگر کسی صدقه فطر یک نفر را به یک فقیر بدهد یا آن را میان چند فقیر تقسیم کند، هر دوی اینها جایز است.

مسئله ۱۶: اگر کسی صدقه چندین نفر را به یک فقیر بدهد، اینهم درست است.^۱

مسئله ۱۷: مستحقین صدقه فطر همان کسانی هستند که مستحق گرفتن زکات می باشند.

صراحت می کنند که احتیاطاً بهتر است ۲ کیلوی تمام گندم یا قیمت آن را بدهند بزرگانی که به این رای فتوی داده اند یا آن را تصدیق کرده اند اکبری اند چون: مفتی شفیع دیوبندی رحمته الله صاحب جواهر الفقه ج ۱ ص ۴۲۸ + و مفتی سید عبدالرحیم لاجپوری رحمته الله صاحب فتاوی رحیمیه ج ۷ ص ۱۹۴ + و مفتی محمود رحمته الله صاحب فتاوی مفتی محمود ج ۳ ص ۳۱۴ و ۳۱۵ + و مفتی محمد تقی عثمانی دامت برکاتهم صاحب فتاوی عثمانی ج ۲ ص ۷۷ + و مولانا محمد یوسف لدھیانوی رحمته الله صاحب مسایل شما و حل آنها ج ۳ ص ۲۹۷ و ۳۰۰ و ۳۰۲ + و مفتی اعظم هند حضرت مولانا مفتی محمود حسن گنگوہی رحمته الله صاحب فتاوی محمودیه و حضرت مفتی نظام الدین رحمته الله صدر مفتی دارالعلوم دیوبند و مولانا مفتی ظہیر الدین، مفتی دارالعلوم دیوبند و مرتب فتاوی دارالعلوم دیوبند تصادیق این بزرگان در مقدمه کتاب «مسائل عیدین و قربانی» تألیف مولانا محمد رفعت قاسمی مدرس دارالعلوم دیوبند مرقوم و موجود است و مقدار صدقه فطر در صفحات ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۲ این کتاب تصریحاً موجود می باشد.

و امروزه چون مفتیان کرام عموماً موافق همین وزن فتوی میدهند، در این ترجمه نیز قول جمهور اهل فتوی اخذ شده و در طول ترجمه کتاب، همان درج خواهد گردید و اوزان هندی اصل کتاب حذف خواهد شد.

۱: لیکن مقدار همه آنها به آن اندازه نرسد که برابر با نصاب زکات یا نصاب صدقه فطر شود، زیرا که دادن این اندازه پول به یک فقیر یا مسکین مکروه است. حاشیه جدید ج ۳ ص ۳۶. مگر اینکه آن فقیر یا مسکین، مقروض یا صاحب عیال باشد چنانکه گذشت.

مسایل قربانی



قربانی ثواب بسیار فراوانی دارد. رسول الله ﷺ فرموده اند که «در روزهای قربانی هیچ عملی نزد الله تبارک و تعالی پسندیده تر از قربانی کردن نیست. قربانی در آن روزها بهتر از همه اعمال^۱ است. و هر قطره خونی که در وقت قربانی یعنی حلال {ذبح} کردن، روی زمین میچکد، قبل از اینکه به زمین برسد نزد الله ﷻ قبول میشود. لهذا بخوشی قربانی کنید و فراوان قربانی کنید». همچنین آنحضرت ﷺ فرموده اند که «هر تعداد موئی که روی بدن حیوان قربانی است، در مقابل هر تار موی آن یک نیکی برای قربانی کننده نوشته میشود». {مشکات شریف: ۱۲۸}

سبحان الله! اندکی فکر کنید که ثوابی از این بزرگتر هم میتواند باشد که در مقابل فقط یک قربانی، انسان صدها هزار نیکی بدست می آورد. موهای بدن گوسفند را اگر کسی از صبح تا شام بشمارد، باز هم نمی تواند تمام آنها را شمار کند. پس از اینجا بسنجید که قربانی کننده چقدر نیکی بدست می آورد. دینداری در اینست که حتی اگر بر کسی قربانی واجب هم نباشد، باز هم وی بخاطر حصول این همه ثواب بی حساب قربانی بکند، زیرا هنگامی که این روزهای قربانی بگذرند، دیگر این نعمت بزرگ از کجا نصیب کس میشود و کسی به این آسانی اینقدر نیکی از کجا میتواند بدست بیاورد.

و اگر الله ﷻ کسی را پولدار و ثروتمند ساخته است، برای او مناسب اینست که چون از طرف خود قربانی کند، بهتر خواهد بود که همراه خود از طرف آن خویشان خود که وفات کرده اند مانند مادر و پدر و غیره خود نیز قربانی کند تا این ثواب بزرگ به ارواح آنها هم برسد و نیز اگر میتواند به همین ترتیب از طرف حضرت رسول الله ﷺ و از طرف زنان رسول الله ﷺ و از طرف شیخ و غیره خود هم قربانی کند. و اگر نمیتواند، پس در این صورت کم از کم از طرف خود حتماً قربانی کند زیرا قربانی کردن بر پولدار واجب می باشد. کسی که پول و مال و ثروت دارد و قربانی بر او واجب است، اگر باز هم قربانی نکند، چه کسی بدبختتر و محرومتر از او میتواند باشد، و گناهش هم جداگانه است.

هنگامی که قربانی کننده حیوان قربانی را رو به قبله بخواباند، اول این دعا را بخواند:

۱: یعنی ثواب آن سوای فرائض و واجبات از همه اعمال نفلی بیشتر است. حاشیه جدید، ج ۳ ص ۳۶

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ. إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ. اللَّهُمَّ مِنْكَ وَ

لَكَ.^١

سپس بِسْمِ اللَّهِ اللَّهُ أَكْبَرُ گفته آن را حلال کند و بعد از حلال کردن^٢ این دعا را بخواند:
اللَّهُمَّ تَقَبَّلْهُ مِنِّي^٣ کَمَا تَقَبَّلْتَ مِنْ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ وَخَلِيلِكَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِمَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ.^٤

مسئله ١: بر هر کسی که صدقه فطر واجب است، قربانی کردن در روزهای قربانی نیز بر او واجب می‌باشد و اگر کسی آنقدر پول و دارائی ندارد که صدقه فطر در آن واجب شود، در این صورت قربانی هم بر او واجب نمی‌باشد.^٥ اما اگر قربانی کند، ثواب بسیار فراوان بدست می‌آورد.

مسئله ٢: قربانی کردن بر مسافر واجب نیست.

مسئله ٣: وقت قربانی کردن از طلوع صبح تاریخ دهم ماه ذی الحجه شروع می‌شود و تا غروب آفتاب تاریخ دوازدهم ماه ذی الحجه ادامه می‌یابد. یعنی از صبح روز اول عید قربان تا شام روز سوم عید قربان. و قربانی کننده در هر کدام از این روزها بخواند می‌تواند قربانی کند. لیکن بهترین روز قربانی، همان روز اول عید قربان است. باز روز دوم، باز روز سوم.^٦

مسئله ٤: قربانی کردن پیش از ادای نماز عید در روز عید قربان درست نیست. بنابر این هنگامی که نماز عید خوانده شد آنگاه قربانی کنید.

البته اگر کسی در قریه و دهات زندگی می‌کند، در این صورت قربانی کردن در آنجا بعد از دمیدن صبح صادق هم درست است. اما اهالی شهر و اهالی قصبه بعد از ادای نماز عید قربانی کنند.

١: رخم را به اخلاص بسوی همان کسی می‌گردانم که آسمانها و زمین را خلق کرد و من از مشرکان نیستم. بیشک که نماز من و قربانی من و زندگانی من و مرگ من، همه از خدایندگار و پروردگار جهانهاست که شریکی ندارد و به همین امر شده ام، و من از جمله مسلمانان می‌باشم. خداینداه این از سوی توست و برای توست.

٢: حلال کردن یعنی ذبح کردن.

٣: یعنی اینکه یا الهی، این قربانی را از «طرف من» قبول فرما چنانکه از طرف حبیب محمد صلی الله علیه و سلم و خلیلت ابراهیم علیه السلام قبول فرمودی.

٤: اگر شخصی میخواهد از طرف کس دیگری قربانی کند، پس در وقت حلال بجای لفظ «مِنِّي» {از طرف من} بگوید «مِنْ فُلَانٍ» {یا از طرف فلانی} و بجای فلانی، نام او را بگیرد. حاشیه جدید: ح ٣ ص ٤٧

٥: مقدار آن را تحت عنوان مسائل صدقه فطر بنگرید.

٦: عید فقط یک روز می‌باشد، چه عید قربان باشد و چه عید فطر. و آنچه در بالا آمد موافق عرف و فهم عوام نوشته شد.

مسئله ۵: اگر کسی که در شهر زندگی میکند حیوان قربانی خود را به قریه بفرستد، قربانی آن حیوان در قریه پیش از ادای نماز عید هم درست می‌باشد، اگرچه خود آن شخص در شهر موجود باشد، اما چون حیوان را به دهات فرستاد، در این صورت قربانی اش قبل از ادای نماز عید اداء میشود. اکنون بعد از حلال کردن حیوان، آن را نزد خود بطلبد و از گوشتش استفاده نماید.^۱

مسئله ۶: قربانی کردن فقط تا قبل از غروب آفتاب تاریخ دوازدهم ماه ذی الحجه {یعنی تا شام روز سوم عید قربان} درست است و به محض اینکه آفتاب روز دوازدهم ذی الحجه غروب کرده اکنون قربانی کردن جایز نیست.

مسئله ۷: از تاریخ دهم تا تاریخ دوازدهم ماه ذی الحجه یعنی از روز اول عید قربان تا روز سوم آن، در هر وقتی که کس بخواهد میتواند قربانی کند، چه در روز و چه در شب. اما قربانی کردن در شب خوب نیست، زیرا که شاید کدام رگ حیوان بریده نشود و قربانی درست نگردد.

مسئله ۸: اگر کسی در تاریخ دهم، یازدهم و دوازدهم ماه ذی الحجه {یعنی روز اول و دوم و سوم عید قربان} در سفر بود و سپس قبل از غروب آفتاب در تاریخ دوازدهم {یعنی پیش از شام روز سوم عید} بخانه رسید یا اینکه به نیت پانزده روز {یا بیشتر} در جایی اقامت کرد، در این صورت اکنون قربانی کردن بر او واجب میگردد.

به همین گونه اگر کسی آنقدر پول و مال نداشت که قربانی بر آن واجب شود و سپس قبل از غروب آفتاب تاریخ دوازدهم ماه ذی الحجه یعنی قبل از شام روز سوم عید آنقدر پول و مال بدستش آمد که قربانی بر آنقدر پول و مال واجب می باشد، در این صورت قربانی کردن بر او اکنون واجب است.

مسئله ۹: ذبح و حلال کردن حیوان بدست خود بهتر است. و اگر کسی حلال کردن را یاد ندارد، در این صورت آن را توسط کس دیگری حلال کند و بهتر اینست که در وقت حلال کردن حیوان، خودش آنجا حاضر باشد.

۱ : کسانی که در کشورهای امریکایی و اروپایی و غیره زندگی میکنند و قربانی خود را مثلاً در افغانستان انجام میدهند، گرچه چندین ساعت فرق بین این کشورها و بین افغانستان میباشد و نماز عید را چند ساعت بعد از نماز عید افغانستان می خوانند، اما بازهم قربانی ایشان اداء میشود.

زیرا اصل در احکام قربانی، محل حیوان قربانی است نه محل کسی که از طرف او قربانی می کنند انما یعتبر فی هذا مکان الشاة لا مکان من علیه، هکذا ذکر محمد علیه الرحمة فی النوادر و قال: انا انظر الی محل الذبح و لا انظر الی موضع المذبح عنه. بدائع الصنائع ج ۶ ص ۳۱۱ + فتاوی عالمگیری ج ۵ ص ۲۹۴

و اگر قربانی کننده زن است و جا چنان جائی است که زن نمی تواند از خاطر ستر و حجاب آنجا حاضر باشد در این صورت حرجی نیست که زن آنجا نیاید.

مسئله ۱۰: گفتن نیت و خواندن دعا با زبان در وقت قربانی و حلال کردن ضروری نیست. اگر کسی در دل خود فقط اینقدر گفت که من قربانی می کنم و با زبان هیچ چیزی نگفت و آنگاه بِسْمِ اللَّهِ اللَّهُ أَكْبَرُ گفته حیوان را حلال کرد، قربانی در این صورت هم درست است.

اما دعای که در بالا نوشته شد اگر بیاد قربانی کننده باشد، بهتر است آن را بخواند.

مسئله ۱۱: قربانی کردن فقط از طرف خود شخص واجب است و قربانی از طرف اولاد واجب نمی باشد بلکه اگر اولاد نابالغ، پولدار هم باشند، باز هم قربانی کردن از طرف آنها واجب نمی باشد، نه از پول و مال خود شخص و نه از پول و مال آنها.

و اگر کسی از طرف اولاد نابالغ خود قربانی نمود، این قربانی نفلی خواهد بود، اما این شخص از پول و مال خودش مصارف قربانی را باید بدهد و از پول و دارائی آن نابالغان هرگز قربانی نکند.



مسئله ۱۲: قربانی کردن فقط چند حیوان جایز است و بس، و آنها اینهاستند: گوسفند، بز، قوچ، گاو، گاو میش، غزگاو و شتر.^۱ قربانی کردن سایر حیوانات جایز نمی باشد.

مسئله ۱۳: اگر هفت نفر در یک گاو یا گاو میش یا شتر شریک شوند و آن را از طرف همه شان قربانی کنند قربانی ایشان درست است.

اما شرط اینست که حصه هیچ کدام آنها از یک هفتم آن حیوان کمتر نباشد، و همچنین نیت آنها قربانی یا عقیقه باشد، فقط خوردن گوشت نباشد.

و اگر حصه یکی از آن هفت شریک کمتر از یک هفتم حیوان بود، در این صورت قربانی هیچ کس درست نمی باشد. نه قربانی آن کسانی که حصه های ایشان یک هفتم است و نه قربانی آنکس که حصه اش کمتر از یک هفتم است.

مسئله ۱۴: اگر در قربانی یک گاو یا شتر، کمتر از هفت نفر مثلاً پنج نفر یا شش نفر شریک شدند و حصه هیچ کدام از آنها کمتر از یک هفتم نیست، قربانی همه آنها درست می باشد.

و اگر هشت نفر در یک گاو یا یک شتر شریک شدند، در این صورت قربانی هیچ کس آنها صحیح نمی باشد.

۱: چه این جانوران نر باشند یا ماده، قربانی همه آنها درست است. حاشیه جدید: ح ۳ ص ۳۸



مسئله ۱۵: اگر کسی برای قربانی کردن گاوی خرید و نیتش در وقت خریداری این بود که اگر کس دیگری یافت شد، او را نیز در این گاو شریک خواهیم کرد و گاو را شریکانه قربانی میکنیم و سپس چند نفر دیگر در قربانی این گاو شریک شدند، پس قربانی در این صورت صحیح است. و اگر در وقت خریداری گاو، این شخص نیت نداشت که کس دیگری را شریک بسازد بلکه تصمیم داشت که تمام گاو را از طرف خود قربان کند، پس اکنون شریک ساختن کس دیگری در این گاو خوب نیست و اینکار کراهت دارد.

لیکن اگر بازهم کس دیگری را در این گاو شریک خود ساخت، در این صورت باید دید که این شخص یعنی کسی که گاو را برای قربانی از جانب خود خریده، آیا پولدار است که قربانی بر او واجب می باشد یا اینکه فقیر است که قربانی بر وی واجب نمی باشد.

حکم اینست که اگر این شخص پولدار است، قربانی اش در این صورت درست خواهد بود. و اگر فقیر است، قربانی اش در این صورت درست نمی باشد.^۱

مسئله ۱۶: اگر کسی حیوانی بخاطر قربانی خریده، سپس آن حیوان گم شد و بنابراین این شخص یک حیوان دیگر برای قربانی کردن خریداری نمود و آنگاه حیوان اول نیز پیدا شد، در این صورت، اگر این اتفاق برای شخص پولداری پیش آمده است پس فقط قربانی یک حیوان بر او واجب می باشد و اگر این حادثه برای شخصی فقیر روی داده است، در این صورت قربانی هر دو حیوان بر وی واجب می باشد.^۲

۱: یعنی اینکه برای شخص فقیر جایز نیست که کس دیگری را در گاوی که بخاطر قربانی از طرف خود خریده است شریک بسازد. اگر کسی را شریک ساخت، پس حکمش اینست که قربانی این شریکها ادا میشود و بخاطر این شرکت نقصانی در قربانی آنها پیش نمی آید لیکن بر این شخص فقیر واجب میگردد که برابر هر چند حصه این گاو را که به آن شریکها داده بود، به این طریق دوباره ادا کند که اگر روزهای قربانی هنوز باقیمانده است، پس به اندازه و برابر همان حصه های که به شریکها داده بود از طرف خود دوباره قربانی کند. و اگر روزهای قربانی گذشته باشد، در این صورت پول قیمت آن حصه ها را اکنون به فقراء و مساکین بدهد حاشیه جدید: ج ۳ ص ۳۹

۲: دلیل اینکه در صورت بالا قربانی یک حیوان بر شخص پولدار و قربانی هر دو حیوان بر شخص فقیر واجب می باشد اینست: که قاعده شرعی اینست که ادای یک قربانی بر پولدار واجب است و چون شخص پولدار یک قربانی خود را ادا کرد، واجب از دوش او ساقط می شود و قربانی حیوان دوم بر او لازم نمی باشد. اما هیچگونه قربانی ای در شرع بر شخص فقیر واجب نمی باشد ولی اگر فقیر بخواهد قربانی را بر خود واجب بگرداند در این صورت قربانی بر وی واجب میگردد. و اصول اینست که چون فقیر حیوانی را بخاطر قربانی کردن - یعنی به نیت قربانی کردن - خریداری کند قربانی همان

مسئله ۱۷: اگر هفت نفر در یک گاو شریک شدند، پس در وقت تقسیم گوشت نباید گوشت را تخمینی تقسیم کنند بلکه باید آن را بخوبی و درستی وزن نموده تقسیم نمایند و گر نه اگر حصه یک کس زیاد و حصه کس دیگر کم شد، اینکار سود خواهد بود و گناه خواهد شد.

البته اگر کله و پاچه و پوست گاو را به همراه گوشت در یک طرف شامل کردند در این صورت گوشت آن طرفی که کله و پاچه و پوست شامل آن است، اگر کمتر باشد، درست و صحیح است، خواه به هر اندازه ای که کمتر از طرف مقابل باشد. و اگر کله و پاچه را شامل آن طرفی کردند که گوشت در آن طرف بیشتر بود، در این صورت این نیز سود بوده و اینکار گناه خواهد بود.^۱



مسئله ۱۸: قربانی بزی که کمتر از یک سال عمر دارد جایز نیست. چون یک سال کامل از عمرش گذشت آنگاه قربانی اش درست می باشد. و قربانی گاو و گاو میش و غرگاو که کمتر از دو سال عمر دارد جایز نیست، چون دو سال کامل از عمر آنها گذشت، آنگاه قربانی آنها درست است. و قربانی شتری که عمرش کمتر از پنج سال است، درست نمی باشد.

و قربانی بره گوسفندی که آنقدر چاق و کلان است که به نظر می آید که گویا بره یک ساله است و اگر آن را میان بره های یک ساله رها کنند، فرقی میان آن بره و سایر بره ها دیده نمی شود، در این صورت قربانی چنین بره ای نیز درست است.

و اگر بره به آنگونه که گفتیم نیست، پس قربانی اش درست نخواهد بود و باید یک سال کامل از عمرش گذشته باشد.



مسئله ۱۹: هر حیوانی که کور باشد یا کر باشد، یا یک سوم بینائی چشمش یا بیشتر از یک سوم آن از بین رفته باشد، و یا یک سوم گوش آن یا بیشتر از یک سوم گوش آن قطع شده باشد، و یا یک سوم یا بیشتر از یک سوم دمش قطع شده باشد، قربانی کردن این جانوران درست نیست.

حیوان بر وی واجب می شود، زیرا که شخص فقیر به محض خریداری آن حیوان به نیت قربانی، قربانی آن را به اختیار خود بر خود واجب ساخت و اگر آن حیوان را به اراده قربانی نمی خرید، هیچ چیزی بر دوش وی واجب نمی بود، و چون او حالا هر دو حیوان را به نیت قربانی خریداری نموده است، بنابراین قربانی هر دو بر عهده وی لازم می گردد همچنین برای تفصیل رجوع کنید به امداد الفتاوی: جلد ۳ صفحه ۵۱۵ و ۵۶۶.

^۱ : و سود دهنده و سود خورنده هر دو گناهگار خواهند بود حاشیه جدید: ج ۳ ص ۳۹

مسئله ۲۰: هر حیوانی که آنقدر لنگ است که فقط روی سه پای راه می‌رود و پای چهارم خود را اصلاً نمی‌تواند روی زمین بگذارد، یا اینکه گرچه پای چهارم خود را می‌تواند روی زمین بگذارد، اما نمی‌تواند بوسیله آن راه برود، قربانی کردن این جانور نیز جایز نیست.

و اگر در وقت راه رفتن، آن پای را روی زمین می‌گذارد و در حالت راه رفتن بر آن پای تکیه می‌کند و با آن راه می‌رود لیکن لنگ لنگان راه می‌رود، در این صورت قربانی آن جانور درست می‌باشد.

مسئله ۲۱: قربانی کردن حیوانی که آنقدر لاغر و مردنی است که گویا هیچ گوشتی بر روی استخوان هایش نمی‌باشد جایز نیست.

و اگر فقط لاغر باشد و مانند آنچه گفته شد نباشد، در این صورت قربانی آن جانور درست است. لکن قربانی کردن حیوان چاق و فربه بهتر و خوبتر می‌باشد.

مسئله ۲۲: آن حیوانی که بالکل دندان ندارد، قربانی کردنش درست نمی‌باشد. و اگر چند تا از دندانهایش افتاده ولی بیشتر دندانهایش باقی مانده است، در این صورت قربانی آن درست می‌باشد.

مسئله ۲۳: قربانی کردن آن حیوانی که از وقت پیدایش اصلاً گوش ندارد، درست نیست.

و اگر گوش دارد لکن بالکل کوچک و خرد هستند، در این صورت قربانی آن درست می‌باشد.

مسئله ۲۴: هر حیوانی که از وقت پیدایش شاخ نداشت یا اینکه شاخ داشت لیکن شاخش شکست، قربانی این حیوان درست است.

البته اگر شاخهایش از بیخ کنده شده باشد، در این صورت قربانی آن درست نیست.

مسئله ۲۵: قربانی کردن حیوانی که خصی {یعنی آخته} شده باشد درست است. همچنین قربانی حیوانی که مرض جَرَب یعنی خارش گرفته باشد نیز درست است.

البته اگر آن حیوان به سبب مرض خارش بالکل لاغر شده باشد، در این صورت قربانی آن درست نمی‌باشد.

مسئله ۲۶: اگر شخصی بخاطر قربانی کردن حیوانی را خرید، سپس چنان عیبی در حیوان پیدا شد که قربانی آن با آن عیب جایز نمی‌باشد، پس در این صورت این شخص باید حیوان دیگری برای قربانی خریداری نموده قربانی کند.

۱: مثلاً اینکه حیوان کور شود یا یک سوم روشنائی چشمش از بین برود، یا اینکه کاملاً کر شود، یا یک گوشش یا بیشتر از یک سوم آن بریده شود، یا اینکه یک سوم یا بیشتر از یک سوم دمش قطع شود، یا اینکه شاخهایش از بیخ کنده شود، یا اینکه چنان لنگ شود که نتواند روی چهار پای راه برود، یا آنقدر لاغر شود که روی استخوانهایش بالکل گوشت باقی نماند و غیره. چنانکه در متن کتاب گذشت.

البته اگر این شخص فقیر بود که قربانی بر او واجب نیست، پس در این صورت برای وی صحیح است که همان حیوان را قربانی کند.



مسئله ۲۷: قربانی کننده میتواند هم خودش از گوشت قربانی بخورد و هم آن را میان قوم و خویش خود تقسیم کند و هم بین فقیران و محتاجان خیرات کند. و بهتر اینست که کم از کم یک سوم گوشت قربانی را خیرات کند.

لیکن اگر کسی فقط کمی گوشت خیرات کرد و باقی را نگهداشت، اینکار هم گناهی ندارد.

مسئله ۲۸: پوست قربانی را یا باید خیرات کنید یا آن را فروخته پول آن را خیرات بنمایید و آن پول را باید فقط به کسانی بدهید که مستحق گرفتن پول زکات هستند.

و باید همان پولهای را خیرات کنید که در مقابل فروختن پوست، خریدار آن را به شما داده است. و اگر آن پولها را خرج نمودید و در بدل آن همان قدر پول دیگر از پولهای خود خیرات کردید، گرچه اینکار بد است، اما خیرات اداء می شود.

مسئله ۲۹: مصرف پول این پوست در ترمیم مسجد یا کدام کار نیک دیگر درست نیست، باید آن را خیرات کرد.

مسئله ۳۰: اگر کسی پوست قربانی خود را خودش مورد استفاده خود قرار داد، مثلاً آن را مشک یا دلو ساخت و یا جای نماز ساخت، اینکار هم درست است.

مسئله ۳۱: دادن مقداری گوشت یا چربی و یا شکمبه قربانی بطور مُزد به قصاب جایز نیست بلکه مُزد قصاب را باید از طرف خود جداگانه بدهید.

مسئله ۳۲: ریسمان گردن و غیره چیزهای حیوان قربانی را نیز باید خیرات نمود.



مسئله ۳۳: اگر قربانی بر کسی واجب نبود لیکن او حیوانی را به نیت قربانی کردن خریداری کرد، پس اکنون قربانی کردن همان حیوان بر وی واجب گردید و باید آن را قربانی کند.

مسئله ۳۴: اگر قربانی کردن بر کسی واجب بود، اما هر سه روز قربانی گذشت و او باز هم قربانی نکرد، در این صورت اکنون پولی برابر با قیمت یک گوسفند یا بز را خیرات کند.

و اگر گوسفند یا بزی را خریده بود و آن را در طول سه روز قربانی، قربانی نکرد، پس اکنون باید خود همان گوسفند یا بز را خیرات کند.

مسئله ۳۵: هر کسی که نذر نموده بود که اگر فلان کارم شود قربانی خواهیم کرد^۱ و سپس آن کارش انجام شد، پس اکنون قربانی کردن بر او واجب می‌گردد و باید یک قربانی کند، چه پولدار باشد و چه فقیر. و همه گوشت قربانی نذری را باید میان فقیران تقسیم کند، نه خودش از آن بخورد و نه آن را به پولداران بخوراند. اگر مقداری از آن گوشت را خودش خورد یا به پولداران خوراند، در این صورت به هر مقداری که خودش خورده است یا به پولداران خورانده است همان مقدار گوشت را دوباره باید خیرات نماید.



مسئله ۳۶: اگر کسی بخوشی خود به نیت ثواب رساندن به کلام شخص مرده قربانی کند، پس برایش درست است که گوشت آن را خود بخورد یا بدیگران بخوراند و یا آن را میان فقیران تقسیم کند، همه اینها چنانکه حکم قربانی از طرف خودش است صحیح می باشد.

مسئله ۳۷: لیکن اگر مرده قبل از مردن وصیت کرده بود که از پولهای ترکه من از طرف من قربانی کنید و وارثانش مطابق وصیت او توسط پولهای او از طرف او قربانی کردند، پس خیرات کردن تمام گوشت و پوست و غیره آن قربانی واجب می باشد.

مسئله ۳۸: اگر شخصی در اینجا موجود نیست و کس دیگری بدون امر او از طرف وی قربانی نمود، این قربانی صحیح نمی باشد.

و اگر شخصی غایب بود و دیگران او را بدون امر او در حصه ای از گاو یا شتر شریک ساختند، در این صورت قربانی سایر شریکان نیز صحیح نمی باشد.

مسئله ۳۹: اگر کسی گوسفند خود را برای پرورش و چراندن به این شرط به چوپان داده است که نیم گوسفند از تو و نیم آن از من، پس این گوسفند ملکیت چوپان نمی باشد بلکه ملکیت صاحبش^۲ است،

۱: و نذرگیرنده این قربانی را باید در همان روزهای قربانی (یعنی روز اول و دوم و سوم عید قربان) اداء کند. لیکن اگر در جائی غرف و محاوره مردم این باشد که فقط حلال کردن و ذبح کردن را نیز قربانی می گویند و نیت نذرگیرنده در وقت نذر نمودن هم فقط همین حلال کردن و ذبح کردن باشد، در این صورت ادای نذر مقید به همان روزهای قربانی نمی باشد بلکه هر وقتی که نذرگیرنده بخواهد می تواند قربانی خود را اداء کند. حاشیه جدید: ج ۳ ص ۴۱

۲: و باید دانست که معامله کردن بشکل بالا جایز نمی باشد بلکه مزد و تنخواه چوپان از همان اول باید معین باشد. مثلاً رمة مرا در مقابل اینقدر پول بچران و یا در عوض این ده گوسفند یا بیست گوسفند بچران. دفع بقرة الی رجل علی ان یعلفها و مایکون من اللبن و السمن بینهما انصافاً، فالاجارة فاسدة و علی صاحب البقرة للرجل اجر قیامه و قيمة علفه ان اعلفها من علف هو ملکه. فتاوی عالمگیری: ج ۵ ص ۳۰

بنابراین اگر کسی گوسفند را از آن چوپان خرید و قربانی کرد، قربانی اش درست نمی باشد.

و اگر کسی میخواهد اینگونه گوسفند را بخرد باید گوسفند را از صاحب اصلی آن خریداری کند.

مسئله ۴۰: اگر چند نفر در یک گاو یا شتر شریک شدند و همگی میخواهند که گوشت را میان خود تقسیم نکنند بلکه آن را یکجائی در بین فقیران و خویشان خود تقسیم کنند یا اینکه آن را پخته همه را دعوت نموده بخوراند، اینکار هم جایز است.

و اگر بخواهند گوشت را بین خود تقسیم کنند، در این صورت برابر بودن سهم و حصه همه ضروری است.

مسئله ۴۱: پول قیمت پوست قربانی را بطور مزد و اجرت بکسی دادن درست نیست، زیرا خیرات کردن آن ضروری است.

مسئله ۴۲: دادن گوشت قربانی به کافران نیز جایز است، به شرط اینکه بطور اجرت و مزد به آنها داده نشود.

مسئله ۴۳: اگر حیوانی حامله باشد قربانی آن جایز است، سپس اگر حملش زنده دنیا آمد، آن را نیز باید حلال {ذبح} کنند.

مسایل عقیقه



مسئله ۱: هر کسی که در خانه اش طفلی تولد شد، برایش مستحب است که در روز هفتم تولد او را نامگذاری کند و برایش عقیقه نماید. طفل به سبب عقیقه از مصایب مصئون و از آفات محفوظ می ماند.

مسئله ۲: طریقه عقیقه کردن اینست که اگر طفل نوزاد پسر باشد، در این صورت دو گوسفند یا دو بز و اگر دختر بود، یک گوسفند یا یک بز از طرف او ذبح کنند، و یا اینکه در گاو قربانی، دو حصه از طرف پسر و یک حصه از طرف دختر قرار بدهند، همچنین موهای سر طفل را بتراشند و برابر با وزن موهای سرش، طلا یا نقره {یا پول آن را} خیرات نمایند.

و اگر والدین طفل میل داشتند اجازه دارند سر طفل را زعفران بزنند.

مسئله ۳: اگر کسی در تاریخ هفتم تولد عقیقه نکرده پس هر وقتی که خواست میتواند عقیقه بنماید. بهتر است که آن را در روزی انجام بدهد که از روی حساب، روز هفتم ولادت قرار میگیرد و طریقه آن به این

شکل است که یک روز پیشتر از روزی که طفل بدینا آمده است عقیقه بکند. یعنی اگر در روز جمعه بدینا آمده است، وی در روز پنج شنبه عقیقه کند. و اگر طفل در روز پنج شنبه بدینا آمده است، وی در روز چهار شنبه عقیقه کند. اگر کسی به این طریق عقیقه کند، در هر وقتی و زمانی که عقیقه نماید، آن روز روز هفتم خواهد بود.

مسئله ۴: اینکه رسم است که همان وقتی که دلاک تیغ را روی سر طفل بگذارد درست در همان زمان قصاب شروع به حلال کردن گوسفند میکند، این رسم و رواج بیهوده و بی اصل است. شرعاً چه بعد از حلال کردن، موی سر طفل را بتراشند یا اینکه قبل از حلال کردن بتراشند، همه اینها درست و جایز است. ساختن اینگونه رسم و رواجهای بیهوده بد و زشت است.^۱

مسئله ۵: هر حیوانی که قربانی کردن آن جایز نیست، عقیقه کردن آن هم درست نیست و هر حیوانی که قربانی کردن آن درست است، عقیقه کردن آن نیز درست است.

مسئله ۶: گوشت عقیقه را چه کسی خام تقسیم کند و چه آن را پخته تقسیم نماید و چه مردم را به مهمانی دعوت کند و آن را به ایشان بخوراند، همه این صورتهای درست است.

مسئله ۷: خوردن گوشت عقیقه برای پدر و مادر و پدرکلان و غیره همه خویش و قوم طفل جایز است.

مسئله ۸: کسی نتوانست که از طرف پسر دو گوسفند حلال کند بنابراین فقط یک گوسفند را عقیقه کرد، اینهم درست است و هیچ حرجی ندارد.

و اگر کسی اصلاً عقیقه نکرد، اینکار هم عیبی ندارد.

مسایل حج



هرکسی که آنقدر پول و دارائی زاید از ضرورت دارد که می تواند بوسیله آن سواره و به راحت تا مکه معظمه رفته و حج نموده بازپس بیاید حج بر او فرض می باشد. و حج کردن ثواب بسیار بزرگی دارد

۱: به همین ترتیب در بعضی جاها رسم است که خون گوسفند را به سر یا پیشانی طفل می مالند این نیز رسم و رواج بیهوده و جاهلانه است. اینکار رسم و رواج عربهای مشرک قبل از اسلام بود و چون اسلام آمد مسلمانها این رسم را ترک کردند و بجای آن بعضی مسلمانها زعفران به سر طفل می مالیدند

چنانکه رسول الله ﷺ فرموده اند که «هر حجی که از گناهها و بدیها پاک باشد، جزایش جز بهشت چیز دیگری نیست». {مشکات شریف: ۳۳۱} و همچنین دربارهٔ عمره نیز ثواب بسیار فراوانی وارد شده است. چنانکه رسول الله ﷺ فرموده اند که «حج و عمره گناهان را آنگونه از بین می برد چنانکه کورهٔ آتش زنگ آهن را از بین می برد». {مشکات شریف: ۳۳۲}

و هرکسی که حج بر وی فرض باشد و او بازهم حج ننماید، دربارهٔ وی وعیدهای سختی وارد شده است، چنانکه در حدیثی رسول الله ﷺ می فرمایند که «هر شخصی که آنقدر پول و دارائی و سواری دارد که بتواند بوسیلهٔ آنها تا بیت الله شریف برود و او بازهم به حج نرود، در این صورت چه او یهودی بمیرد و چه نصرانی، خداوند پرواهش را ندارد». {مشکات شریف: ۳۳۳}

و همچنین آنحضرت ﷺ فرموده اند که «ترک کردن حج، شیوهٔ اسلام نیست». {جمع الفوائد: ۴۴۳}

مسئله ۱: در سراسر عمر فقط یک مرتبه حج کردن فرض است. اگر کسی چند مرتبه حج کرد، پس یکی آنها فرض می باشد و بقیه آنها نفل میگردند و او ثواب بسیار فراوانی در مقابل آنها بدست می آورد.

مسئله ۲: اگر کسی قبل از بالغ شدن حج کرده است، این حجش اعتبار ندارد و اکنون بعد از بلوغ اگر پولدار است، دوباره حج کردن بر وی فرض مییابد. و آن حج که در طفولیت و قبل از بلوغ نموده بود، حج نفلی است.

مسئله ۳: حج بر کور فرض نیست، خواه هر قدر پولدار و ثروتمند هم باشد.

مسئله ۴: اگر حج بر کسی فرض شد، پس حج کردن در همان سال بر او واجب است. بدون عذر دیر کردن در ادای حج و به این گمان بودن که هنوز جوان هستم، باز در کدام سال دیگر حج خواهم رفت، درست نیست.

و اگر وی بعد از سه چهار سال به حج رفت، گرچه حجش اداء میشود اما بخاطر تأخیر گناهکار گشت.

مسئله ۵: برای زن همراه بودن شوهر یا کدام محرم در طول سفر حج ضروری است. و بدون همراه بودن یکی از آنها حج رفتن برای زن درست نمی باشد.

البته اگر زن در فاصلهٔ کمتر از سه منزلی مکه زندگی میکند، در این صورت برایش درست است که بدون شوهر یا محرم به حج برود.^۲

۱: یعنی اینکه فرض توسط آن حج اداء نمی شود. مراد این نیست که این حج ثواب هم ندارد، بلکه حج نفلی ثواب بسیار بزرگ و فراوانی دارد. مولف حاشیه جدید: ج ۳ ص ۴۴

۲: اهل فتوی، مسافت سه منزل را مساوی با ۴۸ میل انگلیسی که مطابق ۷۷ کیلو متر است دانسته اند. فتاوی دارالعلوم دیوبند:

مسئله ۶: اگر آن محرم که همراه زن سفر حج می رود، نابالغ باشد و یا اینکه چنان فاسق و بددین باشد که نمی توان حتی از طرف خواهر و مادر و غیره نیز بر او مطمئن بود، در این صورت حج رفتن زن با چنین محرم درست نیست.

مسئله ۷: هنگامی که کدام محرم قابل اطمینان برای همراهی زن در سفر حج پیدا شد، پس اکنون برای شوهر درست نیست که زن را از حج رفتن منع کند.

و اگر شوهر منع هم کرد، زن سخن او را قبول نکند و به حج برود.

مسئله ۸: هر دختری که هنوز بالغ نشده اما نزدیک بلوغ رسیده است، برای او نیز سفر بدون محرم شرعی درست نیست، و همچنین سفر به همراه نامحرم نیز جایز نیست.

مسئله ۹: تمام مصارف آن محرم که به همراه زن می رود تا زن حج نماید، بر عهده زن واجب می باشد.



مسئله ۱۰: اگر زنی در تمام عمر خود چنان محرمی نیافت که بتواند به همراهش به حج برود، گناه حج نکردن بر دوش او نخواهد بود.

لیکن قبل از مردن، وصیت کردن به اینکه از طرف من کسی را به حج بفرستید، بر او واجب است. بعد از مردن او، وارثینش مصارف حج یک نفر را از پولهای مرده به شخصی داده او را بفرستند تا از طرف وی حج ادا کند. فريضه حج توسط اینگونه حج از دوش مرده ساقط می شود. این گونه حج را «حج بدل» میگویند.

مسئله ۱۱: اگر بر کسی حج فرض بود و او از تبلی و کاهلی به حج نرفت و سپس کور شد و یا اینکه چنان مریض شد که اکنون دیگر نمیتواند سفر کند، پس او نیز قبل از مردن باید به حج بدل وصیت نماید.

مسئله ۱۲: اگر مرده آنقدر پول و دارائی بعد از خود بجا گذاشته است که بعد از ادای قرضها و غیره اش، از یک سوم پولها و دارائی اش میتوان حج بدل اداء کرد، در این صورت بر وارثان مرده واجب است که وصیت مرده را تکمیل کنند و از طرف او حج بدل نمایند.

و اگر پول و دارائی مرده اندک است و نمیتوان توسط یک سوم آن، حج بدل را اداء کرد، پس ولی اش

در این صورت از طرف او حج بدل ننماید.

البته اگر یک سوم پول و دارائی مرده را گرفته و هر قدر پول دیگری که لازم بود ولی مرده از پولهای شخصی خود بیندازد در این صورت میتوان از طرف مرده حج بدل انجام داد.

خلاصه اینکه نباید بیشتر از یک سوم پول و دارائی مرده در حج بدل مصرف شود. البته اگر همه وارثان مرده به رضایت خود به ولی اجازه بدهند که ما پول حصه خود را نمی گیریم، تو کسی را برای ادای حج بدل مرده بفرست، در این صورت درست است که ولی بیشتر از یک سوم پول و دارائی مرده را در حج بدل مصرف کند.

لیکن اجازه وارثان نابالغ در شریعت مورد اعتبار نیست، بنابراین از پولهای حصه آنها نباید هرگز چیزی گرفته شود.

مسئله ۱۳: اگر مرده قبل از مردن به ادای حج بدل وصیت نمود، اما چون پول و دارائی اش کم بود، حج بدل از یک سوم پولهایش اداء نمی شد و همچنین وارثان مرده حاضر نشدند که به رضایت خویش بیشتر از یک سوم ترکه را بخاطر حج بدل مصرف کنند و بنابر این حج بدل از طرف وی اداء نگردید، در این صورت گناهی بر مرده بیچاره نخواهد بود.

مسئله ۱۴: حکم تمامی وصیت های مرده مانند حکم بالا می باشد. لذا اگر قضای روزه یا نمازهای زیادی بر کسی مانده بود و یا دادن زکات بر او واجب بود، و او قبل از مردن وصیت کرد که فدیة روزه و نمازها و پول زکاتش را بدهند، پس همه اینها فقط از یک سوم پولها و دارائی وی اداء خواهد شد. و بدون رضایت قلبی وارثان او، مصرف کردن پول بیشتر از یک سوم ترکة مرده درست نمی باشد. تفصیل این احکام قبلاً نیز نوشته شده است.

مسئله ۱۵: اگر مرده به ادای حج بدل وصیت نکرده بود، در این صورت ادای حج بدل از پول مرده درست نمی باشد. البته اگر تمام وارثان مرده قلباً به اینکار اظهار رضایت کنند، در این صورت جایز خواهد بود و انشاء الله فریضة حج وی اداء خواهد شد.

اما اجازه نابالغها اعتبار ندارد. (بنابر این از حصه پول آنها نباید چیزی گرفت).



مسئله ۱۶: اگر زن در «عِدَّت» باشد، برایش صحیح نیست که عِدَّت را ترک نموده به حج برود.

انچون شوهری زن را طلاق بدهد یا شوهر زن بمیرد یا نکاح فسخ شود، زن تا گذشتن یک مدت معین اجازه ندارد که از خانه بیرون بیاید و نه اجازه دارد که با مرد دیگری نکاح نماید، و بعد از گذشتن این مدت معین، زن هم می تواند از خانه بیرون

مسئله ۱۷: اگر کسی فقط آنقدر پول دارد که بتواند تا مکه سفر نموده واپس بیاید و خرج رفت و آمد به مدینه را ندارد، در این صورت نیز حج بر او فرض می باشد. بعضی مردم خیال میکنند که تا وقتی که خرج رفتن به مدینه هم میسر نباشد، حج فرض نمی شود، این خیال سراسر غلط است.

مسئله ۱۸: برای زن درست نیست که در وقت احرام، چهره خود را با چنان چادری بپوشاند که با پوست چهره اش تماس کند.

مسئله ۱۹: مسایل حج بدون حج کردن نه به آسانی فهمیده میشود و نه بیاد کسی می ماند. چون مردم به حج میروند، در آنجا معلم های هستند که مسایل را به ایشان می آموزانند، بنابراین نوشتن این مسایل را در اینجا ضروری ندانستیم. به همین صورت، ترکیب و مسایل عمره نیز در آنجا آموخته میشود.^۱

زیارت مدینه منوره



اگر کسی توانائی مالی دارد، در این صورت بعد از حج یا پیش از حج به مدینه منوره حاضر شده از زیارت روضه مبارک حضرت رسول اکرم ﷺ مسجد نبوی برکات حاصل کند. رسول الله ﷺ در این باره فرموده اند که «هر کسی که مرا بعد از وفاتم زیارت نمود، همان برکاتی را خواهد یافت که گویا مرا در حیاتم زیارت نموده باشد». {جمع الفوائد: ۵۳۳} و همچنین فرموده اند که «هر کسی که فقط حج کند و به زیارت من نیاید، او با من بسیار بی مروتی کرده است». {اعلاء السنن: ۴۹۹/۱۰۰}

و آنحضرت ﷺ در مورد مسجد نبوی فرموده اند که «هر کسی که در این مسجد یک نماز بخواند در بدل آن ثوابی برابر با پنجاه هزار نماز را بدست می آورد». {جمع الفوائد: ۵۳۳}

برود و هم می تواند با مرد دیگری نکاح کند این مدت معین را در اصطلاح شریعت «عِدَّت» میگویند. مسایل عدت به تفصیل در حصه چهارم این کتاب خواهد آمد.

۱: امروزه چنین معلمانی میسر نیست بنابراین قبل از حج رفتن، کتابهای راهنمای حج و عمره را مطالعه کنید. کتاب «چگونه حج کنید» تألیف حضرت مولانا محمد منظور نعمانی رحمته الله که هم کتاب و هم ترجمه فارسی اش پسندیده مفتی اعظم هند و شیخ الحدیث دارالعلوم دیوبند حضرت مولانا سعید احمد پالنپوری دامت برکاتهم قرار گرفته، به چاپ رسیده است. می توان از آن استفاده کرد.

الله متعال این نعمت بزرگ را نصیب همه ما بسازد و بر اعمال نیک توفیق مان عنایت بفرماید، آمین
یا رب العالمین.

مسایل نذر گرفتن



مسئله ۱: اگر کسی نذر گرفت که اگر فلان کار چنین شد من چنان خواهم کرد، و آن چیزی که ادای آن را نذر گرفته است در شریعت از جمله عبادات^۱ شمرده میشود، و آنکار که بخاطرش این شخص نذر گرفته بود اگر بعداً انجام شد، پس اکنون ادای نذر بر وی واجب می باشد. اگر آن را اداء نکند، گناه بسیار بزرگی مرتکب خواهد شد.

اما اگر کسی نذر چیزهای بیهوده را گرفته بود که در شریعت هیچ اعتبار ندارند، در این صورت ادای آن نذرها واجب نمی باشد، چنانکه بعداً بیان خواهیم کرد.

مسئله ۲: اگر کسی گفت که خدایا اگر فلان کارم شود من پنج روز روزه میگیرم، پس در این صورت اگر آنکار انجام شد، باید پنج روز روزه بگیرد و اگر آنکار انجام نشد، روزه ای بر او واجب نمی باشد. اگر فقط اینقدر گفته بود که پنج روزه میگیرم، در این صورت اختیار دارد که هر پنج روزه را پشت سر هم و پیاپی بگیرد و یا روزه را یک یک روز یا دو دو روز بگیرد و در میان روزه ها وقفه بگذارد و به این گونه پنج روزه را کامل بگرداند. هر دوی اینها درست است.

و اگر در وقت نذر گرفتن گفته بود که هر پنج روزه را پشت سرهم و پیاپی میگیرم یا نیت آن در دلش بود، پس در این صورت هر پنج روزه را باید پشت سرهم و پیاپی بگیرد، و اگر روزه یکی دو روز در این میان از وی ترک شد، پس باید دوباره از سر نو پنج روز روزه بگیرد.

مسئله ۳: اگر کسی نذر گرفت که روز جمعه را روزه میگیرم یا از تاریخ اول تا دهم ماه محرم را روزه می گیرم، در این صورت روزه گرفتن در همان روز جمعه واجب نیست و همچنین روزه گرفتن در آن روزهای

۱: به شرطی که این عبادت از جنس عباداتی باشد که ادای آن در کدام وقتی فرض یا واجب است. حاشیه جدید: ج ۳ ص ۴۷
{مانند نماز و روزه و صدقه و حج...}

ماه محرم واجب نمی باشد بلکه هروقت که نذرگیرنده خواست اجازه دارد روزه بگیرد. لیکن در صورت نذر تاریخ اول تا دهم محرم، باید ده روز را پیایی و پشت سرهم روزه بگیرد، چه بخواهد در ماه محرم روزه بگیرد و چه در کدام ماه دیگری، هر دو صورت جایز است. به همین ترتیب اگر کسی نذر گرفت که اگر امروز فلان کارم شود فردا روزه میگیرم، در این صورت نیز، او اختیار دارد که هروقتی که بخواهد یک روز روزه بگیرد.

مسئله ۴: اگر کسی در وقت نذر نمودن گفت که ماه محرم را روزه میگیرم، پس در این صورت تمام ماه محرم را باید روزه بگیرد، البته اگر پنج شش روزه از او به سببی ترک شد، در این صورت در مقابل آن روزها چند روز دیگر را روزه بگیرد و لازم نیست تمام روزه ها را از سر نو دوباره بگیرد. و همچنین او اجازه دارد که ماه محرم را روزه نگیرد بلکه ماه دیگری روزه بگیرد، البته در این صورت روزه تمام ماه را باید پیایی بگیرد.

مسئله ۵: اگر کسی نذر گرفت که اگر فلان چیز گمشده ام پیدا شد هشت رکعت نماز می خوانم، پس در صورت پیدا شدن آن چیز باید هشت رکعت نماز بخواند. خواه هشت رکعت را به یکباره نیت کند و یا چهار رکعت رکعت نیت نماید و یا دو رکعت، هر سه صورت درست است. و اگر چهار رکعت را نذر کرده بود، پس در این صورت هر چهار رکعت را باید به یک سلام بخواند و اگر آن را دو رکعت خواند، نذرش اداء نمی شود.

مسئله ۶: اگر کسی خواندن یک رکعت نماز را نذر نمود، در این صورت باید دو رکعت بخواند و اگر سه رکعت را نذر نمود، در این صورت باید چهار رکعت نماز بخواند و اگر پنج رکعت را نذر نمود، باید شش رکعت بخواند. تا آخر همین حکم است.

مسئله ۷: اگر کسی نذر گرفت که ده روپیه خیرات میکنم یا اینکه نذر نمود که یک روپیه خیرات میکنم، در این صورت هر قدر پولی را که گفته است باید خیرات کند.

اگر اینطور گفت که پنجاه روپیه خیرات میکنم و در آن وقت او مالک فقط ده روپیه بود، در این صورت فقط همان ده روپیه را باید خیرات کند. لیکن اگر علاوه بر پول، مقداری مال و سامان هم نزد خود دارد، در این صورت قیمت آن مال و سامان را نیز بر آن پول اضافه میکنیم و او باید، هم آن ده روپیه نقد و هم پول قیمت این مال و سامان را خیرات کند.

بطور مثال اگر کسی ده روپیه پول نقد دارد و قیمت مال و سامانش نیز پانزده روپیه می باشد، پس مجموع آنها بیست و پنج روپیه می شود. پس حالا بر این شخص خیرات کردن فقط بیست و پنج روپیه واجب است و خیرات کردن بیشتر از آن واجب نیست.

مسئله ۸: کسی نذر گرفت که ده مسکین را غذا میخورانم، پس اگر در دلش نیت داشت که یک هفته یا دو و سه هفته آنها را غذا خواهم خوراند، در این صورت مطابق همان نیتش آنها را غذا بخوراند. و اگر در دلش هیچ نیتی نداشت، در این صورت ده مسکین را دو هفته غذا بخوراند.

و اگر این شخص بخواهد گندم یا آرد به آنها بدهد، حکم این مسئله نیز مانند بالاست که اگر در دلش خیال داشت که به آنها فلان اندازه گندم یا آرد میدهم، در این صورت مطابق همان نیت خود به آنها گندم یا آرد بدهد. و اگر هیچ نیتی نداشت، در این صورت هر مسکین را به آن اندازه گندم یا آرد بدهد که در مسایل صدقه فطر بیان کردیم. {یعنی یک کیلو و ۷۵۰ گرم}

مسئله ۹: اگر کسی نذر گرفت که فلان مقدار پول را نان خریده به مساکین میدهم، بازهم وی اختیار دارد که خواه همان مقدار پول را نان خریده به مساکین بدهد یا اینکه با آن چیز دیگری خریده آن را میان مساکین تقسیم کند و یا اینکه همان مقدار پول نقد را به مساکین بدهد.

مسئله ۱۰: اگر کسی چنین نذر گرفت که ده روپیه خیرات میکنم و هر فقیر را یک یک روپیه میدهم و سپس تمام ده روپیه را به یک فقیر داد، اینکار جایز است. دادن یک یک روپیه به هر یک فقیر واجب نیست. بنابر این اگر ده روپیه را میان بیست فقیر نیز تقسیم کرد، اینهم جایز میباشد.

و اگر چنین گفت که ده روپیه را در میان ده فقیر تقسیم میکنم، در این صورت هم اختیار دارد که خواه آن را میان ده نفر مسکین تقسیم کند یا میان کمتر یا بیشتر از ده نفر.

مسئله ۱۱: و اگر به این گونه نذر نمود که ده نمازخوان را غذا می خورانم یا ده قاری را غذا می خورانم، پس در این صورت ده فقیر را غذا بخوراند، چه آنها نمازخوان و قاری باشند یا نباشند.

مسئله ۱۲: اگر کسی نذر نمود که هزار روپیه در مکه خیرات میکنم، در این صورت خیرات کردن هزار روپیه در مکه واجب نیست بلکه هر جائی که بخواهد میتواند آن را خیرات کند.

یا اگر نذر نمود که در روز جمعه خیرات میکنم و یا به فلان فقیر میدهم، در این صورت خیرات کردن در روز جمعه و دادن پول و غیره به همان فقیر ضروری نیست.

به همین گونه اگر مقداری پول را معین ساخت که همین پولها را در راه خدا خیرات می کنم، در این صورت خیرات کردن خود همان پولها واجب نیست بلکه هم اجازه دارد که همان پولها را خیرات کند و هم میتواند همانقدر پول دیگری خیرات کند.

مسئله ۱۳: به همین ترتیب اگر کسی نذر گرفت که روز جمعه در مسجد نماز می خوانم یا در مکه نماز می خوانم، بازهم در این صورت اختیار دارد که هر جا که بخواهد نماز بخواند.

مسئله ۱۴: اگر کسی گفت که اگر برادرم شفا یابد یک گوسفند حلال میکنم و یا گفت که گوشت یک

گوسفند را خیرات میکنم، این نذر است.

و اگر به این صورت گفت که قربانی میکنم، پس در این صورت گوسفند را باید در روزهای قربانی حلال {ذبح} کند.^۱ و در هر دو صورت، بجز فقیرها و مسکینها دادن گوشت به کس دیگری جایز نیست و نه خودش اجازه دارد که از آن بخورد.

و هر قدر که خود نذرکننده از آن گوشت بخورد یا به پولدارها بدهد، باید به همان مقدار گوشت دوباره خیرات کند.

مسئله ۱۵: اگر کسی نذر گرفت که یک گاو را قربانی کند و سپس گاو یافت نشد، در این صورت هفت گوسفند یا بز قربانی کند.



مسئله ۱۶: اگر کسی به این صورت نذر گرفت که هر وقت برادرم آمد ده رویه خیرات میکنم و سپس خبر آمدن برادرش رسید و او قبل از آمدن برادرش، ده رویه را خیرات کرد، نذر در این صورت اداء نشده است و بعد از آمدن برادرش باید دوباره ده رویه خیرات بدهد.

مسئله ۱۷: اگر کسی بر کاری نذر گرفت که خواهش و تمنای وقوع آن را دارد: مثلاً گفت که اگر من شفا بیابم چنان خواهم کرد، اگر برادرم بخیر بیاید چنان خواهم کرد، اگر پدرم از دعوی محکمه بری شود یا کار بیاید چنان خواهم کرد، پس در تمام این صورتهای هنگامی که آن کار انجام یافت، نذرگیرنده باید نذر خود را اداء کند.

و اگر به اینگونه گفته بود که اگر با تو گپ بزنم دو روز را روزه میگیرم، یا اگر امروز نماز نخوانم صد رویه خیرات میکنم، سپس با آن شخص گپ زد یا نماز نخواند، در این صورتهای نذرگیرنده مختار است که خواه کفاره قسم را بدهد و یا دو روز را روزه بگیرد و یا صد رویه خیرات کند.

مسئله ۱۸: اگر کسی نذر گرفت که هزار مرتبه درود شریف میخوانم یا هزار مرتبه کلمه میخوانم، این نذر است و خواندن آن واجب می باشد.

و اگر نذر نمود که هزار مرتبه سُبْحَانَ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ میخوانم یا هزار مرتبه لا حَوْلَ إِلَّا بِاللَّهِ میخوانم، این نذر نیست و خواندن آن هم واجب نمی باشد.

مسئله ۱۹: اگر کسی نذر نمود که ده مرتبه قرآن مجید را ختم میکنم یا اینکه یک سیاره از قرآن شریف را

^۱ اگر مراد شخص از قربانی کردن در این صورت، فقط ذبح کردن حیوان باشد، پس ذبح مخصوص روزهای قربانی نمی

باشد. تصحیح الاغلاط، حاشیه جدید: ج ۳ ص ۴۹

می خوانم، این نذر است و خواندن آن واجب است.



مسئله ۲۰: اگر کسی نذر گرفت که اگر فلان کار انجام شود مجلس مولود برپا خواهم نمود، این نذر نیست. یا به اینگونه نذر گرفت که اگر فلان کار شود بر مزار فلان ولی چادر خواهم انداخت، اینهم نذر نیست. و یا اینکه نذر گرفت که مسجد را چراغان خواهم کرد یا عُرُس غوث الاعظم دستگیر را خواهم گرفت، این گونه نذر گرفتن ها جایز نیست و ادای آن نیز واجب نمی باشد.

مسئله ۲۱: کسی نذر کرد که اگر «مولای مشکل کشا» فلان کارم را کرد برایش روزه میگیرم، این خرافات است و شرک می باشد.

مسئله ۲۲: اگر کسی نذر گرفت که فلان مسجد را که خراب شده تعمیر خواهم کرد، یا فلان پل را خواهم ساخت، اینگونه نذر نیز صحیح نیست و چیزی بر عهده این شخص واجب نمی شود.

مسئله ۲۳: اگر کسی اینطور گفت که اگر برادرم شفا یابد رقص میکنم یا ساز و آواز می آورم، اینگونه نذر گرفتن گناه است. و ادا کردن اینگونه نذر نیز بعد از شفای آن شخص جایز نمی باشد.

مسئله ۲۴: نذر گرفتن بنام کسی بجز الله ﷻ بطور مثال اینگونه گفتن که یا غوث الاعظم اگر کار من شود من برایت چنین خواهم کرد یا اینکه رفتن بر سر قبرها و مزارها و جاهای که جنّات آنجا می باشند و از جنّات و مزارها و قبرها درخواست کردن، حرام و شرک است، بلکه خوردن هر چیزی که برای غوث الاعظم یا جنّات و قبرها نذر شده نیز حرام است.

در حدیث شریف، زنان از رفتن بر سر قبرها و مزارها منع شده اند. رسول الله ﷺ بر چنین زنان لعنت فرموده اند.^۱

۱ : عن ابن عباس رضی الله عنهما قال: لعن رسول الله ﷺ زائرات القبور و المتخذين عليها المساجد و السرج. رواه ابو داود و الترمذی و النسائی. مشکوة: ص ۷۱. و فی المرقاة: قيل هذا كان قبل الترخيص فلما رخص دخل فی الرخصة، الرجال و النساء. و قيل بل نهى النساء باق لقلة صبرهن و كثرة جزعهن. قلت : هذا هو الاحوط فی هذا الزمان فانهن هناك یرتکبن الفواحش و الاعمال القبيحة و لذا اختار المؤلف هذا القول. و فی رد المحتار: و قيل تحرم عليهن و الاصح ان الرخصة ثابتة لهن، بحر. و جزم فی شرح المنية بالكراهة لما مر فی اتباعهن الجنّاة. و قال خير الرملي: ان كان ذلك لتجديد الحزن و البكاء و الندب على ماجرت به عادتهن فلا تجوز، و عليه حمل حديث لعن الله زائرات القبور، و ان كان للاعتبار و الترحم من غير بكاء و التبرک بزيارة قبور الصالحين فلا باس اذا كن عجائز و يكره اذا كن شواب كحضور الجماعة فی المساجد. و هو توفيق حسن. حاشیه جدیده: ح ۳ ص ۵۰

مسایل قسم خوردن



مسئله ۱: قسم خوردن بر هر چیزی و هر کاری، بدون ضرورت، بسیار زشت و بد است. اینکار بی ادبی و بی احترامی به نام خداوند است. بنابراین تا جائیکه ممکن است حتی بر سخن و کار راست هم نباید قسم خورد.

مسئله ۲: هر کسی که نام خداوند عز و جل را گرفته قسم خورد و گفت: قسم به الله، قسم به خدا، قسم به عزت و جلال خدا، قسم به بزرگی و کبریائی خدا، تمام این صورتهای قسم است و اکنون خلاف آن قسم کردن جایز نیست.^۱

مسئله ۳: اگر کسی به اینگونه گفت که: خدا گواه است، خدا را گواه ساخته میگوییم، خدا را حاضر و ناظر دانسته میگوییم، این صورتهای نیز قسم هستند.

مسئله ۴: اگر کسی به اینگونه قسم خورد که: قسم به قرآن مجید، قسم به قرآن شریف، قسم به کلام الله، اینها نیز قسم می باشند.^۲

و اگر کسی قرآن شریف را در دست خود گرفت و یا دست خود را بر آن گذاشت و چیزی گفت لیکن قسم نخورد، در این صورت قسم واقع نمی شود.

مسئله ۵: اگر کسی گفت: اگر فلان کار را کنم بی ایمان بمیرم، یا در وقت مردن ایمان نبرم، یا بی ایمان شوم، یا کافر باشم، یا اینکه گفت که اگر فلان کار را بکنم مسلمان نیستم، قسم در تمام این صورتهای واقع میشود و اگر کسی خلاف قسم کند باید کفاره بدهد، و ایمانش از بین نمی رود.^۳

مسئله ۶: اگر کسی گفت که اگر فلان کار را کنم دستم بشکند، یا چشمم کور شود یا جذام بگیرم، یا آبله

۱: اگر کسی بجای لفظ قسم، لفظ سوگند را استعمال کرد مثلاً گفت که سوگند به خدا... این نیز قسم است. زیرا لفظ سوگند معادل لفظ قسم است.

۲: اما فقهاء رحمهم الله از قسم خوردن به قرآن منع کرده اند: لا یقسم بغير الله تعالى کالنبی و القرآن و الکعبه. الدر المختار:

ج ۵ ص ۴۸۴

۳: اما شدیداً باید از این گونه قسم خوردنها پرهیز کند و هرگز به این صورت قسم نباید بخورد. تصحیح الاغلاط + حاشیه

جدیده: ح ۳ ص ۵۱

بگیرم، یا غضب خدا بر من، یا آسمان بر سرم بیفتد، یا محتاج یک لقمه نان شوم، یا خدا مرا بزند، یا لعنت خدا بر من، یا اگر فلان کار را بکنم گوشت خوک را بخورم یا در وقت مرگ کلمه از زبانم نبرآید، یا در روز قیامت پیش خدا و رسولش سیاه روی باشم، همه این صورتهای قسم نمی باشند و اگر کسی خلاف آنها کند کفاره دادن بر او لازم نمی شود.

مسئله ۷: اگر کسی به غیر از خدا قسم خورد، قسم واقع نمی شود، بطور مثال اینطور قسم بخورد که قسم به رسول الله، به کعبه قسم، به چشمهایم قسم، به جوانی ام قسم، به دست و پایم قسم، به پدرم قسم، قسم به سر بچه ام، قسم به سر اولادهایم، به سرت قسم، به جانت قسم، بتو قسم، قسم به سر خودم، اینها قسم نیستند و اگر کسی به این صورتهای قسم خورد و سپس خلاف آن کرد، کفاره بر او لازم نمی آید. لیکن قسم خوردن بچیزی یا کسی غیر از خداوند ﷻ بسیار گناه بزرگ دارد و در حدیث شریف شدیداً منع شده است. قسم خوردن بکسی یا به چیزی غیر از الله ﷻ از امور شرک آمیز هست^۱، بنابر این به سختی باید از آن پرهیز کنید.

مسئله ۸: اگر کسی به دیگری گفت که غذای خانه ات بر من حرام است، یا گفت که فلان چیز را بر خود حرام کردم، در این صورتهای آن غذا و آن چیز حرام نمی شوند، لیکن این قسم می باشد و اکنون اگر در خانه او غذا بخورد و یا آن چیز را بخورد در این صورت باید کفاره بدهد.

مسئله ۹: قسم دادن کس دیگر، قسم نمی باشد. بطور مثال کسی به تو گفت که به خدا قسمت میدهم که فلان کار را بکن، این قسم نمی باشد و خلاف آن را کردن درست است.

مسئله ۱۰: اگر کسی قسم خورد و به همراه قسم انشاء الله هم گفت، قسم واقع نمی شود. مثلاً کسی گفت که به خدا قسم که فلان کار را انشاء الله نمیکنم، این قسم نمی باشد.



مسئله ۱۱: قسم دروغی خوردن بر آنچه در گذشته اتفاق افتاده است گناه بسیار بزرگ است. مثلاً کسی نماز نخوانده بود و چون از او پرسیدند که نماز خواندی، در جواب گفت: بخدا قسم که نماز خواندم، یا اینکه کسی پیاله را شکستاند و وقتی که از او پرسیدند، در جواب گفت: قسم به خدا که من آن را نشکستادم، اگر قصداً و به عمد قسم دروغ خورد، گناهش حدی ندارد و این قسم کفاره ای هم ندارد، شب و روز از

۱: مراد اینست که این گونه قسم خوردن شرک خفیف است و آن شرکی نیست که هرگز بخشوده نمی شود. بنابراین کسی که به شخص یا چیزی غیر از الله ﷻ قسم بخورد از اسلام خارج نمی گردد و نکاحش نیز فسخ نمی شود. حاشیه جدید:

خداوند توبه و مغفرت بخواهد و گناه خود را ببخشایند. بجز این، کار دیگری نمی توان کرد.

و اگر کسی اشتبهاً و به غلط قسم دروغ خورد، مثلاً گفت: بخدا قسم که هنوز فلان شخص نیامده است و در دل خود یقین دارد که من قسم راست میخورم و سپس معلوم گشت که آن شخص در آنوقت آمده بود، پس در این صورت این قسم معاف است، نه در آن گناهی می باشد و نه کفاره ای.

مسئله ۱۲: اگر کسی به چنان کاری قسم خورد که هنوز واقع نشده بلکه در آینده واقع خواهد شد، مثلاً بگوید که قسم به خدا که امروز باران می آید، یا بخدا قسم که امروز برادرم می آید و سپس برادرش در آن روز نیامد و باران در آن روز نیارید، در این صورت باید کفاره بدهد.

مسئله ۱۳: اگر کسی قسم خورد که بخدا قسم که امروز حتماً قرآن می خوانم، پس اکنون قرآن خواندن بر او واجب شده است، اگر نخواند گناهکار میشود و کفاره باید بدهد.

و اگر کسی قسم خورد که قسم بخدا که امروز فلان کار را نمی کنم، پس اکنون کردن آن کار درست نیست و اگر آن کار را بکند، باید کفاره قسم شکستن را بدهد.

مسئله ۱۴: اگر کسی به گناه کردن قسم خورد، مثلاً گفت: بخدا قسم که امروز فلان چیز را دزدی میکنم، یا اینکه بخدا قسم که امروز نماز نمی خوانم، یا بخدا قسم که هرگز با پدر و مادر خود گپ نمیزنم، پس در همه این صورتهای شکستادن قسم واجب است. و همچنین بعد از شکستادن آن کفاره آن را نیز باید بدهد ورنه گناهکار خواهد شد.

مسئله ۱۵: اگر کسی قسم خورد که امروز فلان چیز را نمی خورم و سپس بفراموشی آن چیز را خورد و قسم خوردنش بیادش نبود، یا اینکه شخص دیگری به زور دهانش را باز کرده آن چیز را به او خوراند، باز هم در هر دو صورت باید کفاره بدهد.

مسئله ۱۶: اگر کسی قسم خورد که یک شانزده پولی یعنی یک پیشیز هم بتو نمیدهم و سپس یک افغانی یا یک روییه به او داد، در این صورت هم قسمش شکست و باید کفاره آن را بدهد.

مسایل کفاره قسم



۱: کفاره آن چیزی را میگویند که توسطش شکستادن قسم را جبران میکنند و گناه آن را می بخشایند. الکفارة ما یستغفر به الاثم من صدقة و صوم و نحو ذالک. القاموس الفقہی: ص ۲۲۱

مسئله ۱: اگر کسی قسم خود را شکستاند، کفاره آن اینست که ده فقیر و مسکین را دو وقت غذا بخوراند یا اینکه به آنها گندم یا آرد گندم بدهد و اگر میخواهد که به آن ده فقیر گندم یا آرد گندم بدهد، در این صورت به هر فقیر باید یک کیلو و ۷۵۰ گرام گندم یا آرد گندم یا قیمت آن را بدهد و احتیاطاً اگر دو کیلوی کامل بدهد بهتر خواهد بود. مسایل غذا خوردن فقیران تحت عنوان مسایل کفاره روزه بیان شده است. و یا اینکه ده فقیر و مسکین را لباس بپوشاند که در این صورت باید به هر فقیر و مسکین آن اندازه تکه و پارچه بدهد که اکثر تن او را بپوشاند. بطور مثال اگر به هر فقیر یک چادر کلان یا یک پیراهن دراز داد، کفاره اش اداء میشود، لیکن آن تکه یا پیراهن و غیره نباید خیلی کهنه باشد. اگر کسی به هر فقیر فقط یک لُنگ یا فقط یک تنبان داد، کفاره اش در این صورت اداء نمی شود و اگر به همراه لُنگ پیراهن هم به آنها داد، کفاره اش اداء میگردد.

کفاره دهنده در میان این دو کار اختیار دارد که یا ده فقیر و مسکین را لباس بپوشاند و یا اینکه آنها را غذا بخوراند، کفاره اش در هر دو صورت اداء میشود.

و این حکم لباس که بیان شد درباره آنوقتی است که کفاره دهنده لباس یا تکه را به مردان فقیر و مسکین بدهد، اما اگر کفاره دهنده می خواست لباس یا تکه را به زنهای فقیر و مسکین بدهد، در این صورت باید آنقدر تکه کلانی به هر کدام آنها بدهد که تمام جسم او در آن پوشیده شود و نمازش در آن اداء شود. و اگر کفاره دهنده تکه کمتر از این اندازه به زنان فقیر داد، کفاره اش اداء نمی شود.

مسئله ۲: اگر کسی آنقدر نادر و فقیر بود که نی میتوانست ده نفر را غذا بخوراند و نی میتوانست آنها را لباس بپوشاند، پس او در این صورت، سه روز را پیایی و پشت سرهم روزه بگیرد. و اگر سه روز را جدا جدا و یک روز در میان گرفت کفاره اش اداء نمیشود و دوباره باید سه روز را پیایی و پشت سرهم روزه بگیرد. اگر کسی بعد از دو روز روزه گرفتن، روز سوم را به سبب کدام عذری روزه نگرفت، پس در این صورت بازهم سه روز از سر نو روزه بگیرد.

مسئله ۳: اگر کسی قبل از شکستن قسمش کفاره داد و بعداً قسم خود را شکستاند، در این صورت کفاره صحیح نمی باشد و اکنون بعد از شکستن قسم، دوباره باید کفاره بدهد.

و همچنین بازپس گرفتن آنچه که به فقراء و مساکین داده است برایش درست نیست.

مسئله ۴: اگر کسی چندین مرتبه قسم خورد، مثلاً یک مرتبه گفت: قسم به خدا که فلان کار را نمی کنم و سپس بعداً گفت به خدا قسم که فلان کار را نمی کنم، و آنگاه باز در همان روز یا یکی دو روز بعد به همین صورت قسم خورد، و یا چندین مرتبه به این گونه قسم خورد که قسم به خدا، قسم به الله، قسم به کلام الله که فلان کار را حتماً میکنم، و سپس قسم خود را شکستاند، پس در این صورت فقط یک کفاره

باید بدهد.

مسئله ۵: اگر كفاره های زیادی بر دوش کسی جمع شده است، در این صورت طبق قول مشهور در مقابل هر قسم باید جداگانه یک كفاره بدهد.

و اگر نتوانست كفاره های خود را در طول زندگانی خود اداء کند، پس بر او واجب است که قبل از مردن وصیت نماید تا كفاره هایش را وارثانش از ترکه اش بدهند.

مسئله ۶: غذا خوردن و لباس پوشاندن فقط همان مساکین و فقرائی درست است که گرفتن پول زکات برای آنها جایز می باشد.

مسایل قسم خوردن در دخول بخانه



مسئله ۱: اگر کسی قسم خورد که هرگز بخانه ات نمیروم و سپس روی لَحَکِ {رواق} دروازه آن شخص ایستاده شد یا زیر سایبان دروازه او ایستاده شد و داخل خانه نرفت، در این صورت قسمش نمی شکند. و اگر داخل دروازه شد، در این صورت قسمش می شکند.

مسئله ۲: اگر کسی قسم خورد هرگز به این خانه داخل نمی شوم، و آنگاه زمانی که آن خانه خراب شده مبدل به ویرانه گردید در آن داخل شد، در این صورت بازهم قسمش می شکند. و اگر آن خانه بطور کامل از میان رفت و نشان آن هم باقی نماند یا اینکه آن را کشتزار ساختند یا اینکه آن را مسجد ساختند و یا آن را باغ ساختند و سپس این شخص داخل آنجا شد، در این صورت قسمش نمی شکند.

مسئله ۳: اگر کسی قسم خورد که هرگز به این خانه داخل نمی شوم، سپس خانه خراب شد و آن را دوباره از سر نو ساختند و آنگاه این شخص داخل آن رفت، در این صورت بازهم قسمش می شکند.

مسئله ۴: اگر کسی قسم خورد که بخانه ات نمی آیم و سپس از دیوار بالا رفته بر روی سقف خانه ایستاده شد، در این صورت نیز قسمش می شکند، اگرچه بخانه پائین نشود.

مسئله ۵: اگر کسی در خانه ای بود و قسم خورد که بعد ازین دیگر اینجا نمی آیم، و آنگاه مدتی در آنجا باقی ماند، در این صورت قسمش نمی شکند، اگرچه چندین روز در آن خانه بماند. البته هنگامی که از

خانه بیرون آمد، اگر دوباره داخل خانه شود، در این صورت قسمش می شکند.

اگر کسی قسم خورد که این لباس را نمی پوشم و سپس فوراً آن لباس را از تن خود کشید، در این صورت قسمش نمی شکند، و اگر فوراً لباس را از تن خود نکشید بلکه تا چند لحظه ای آن را در تن خود پوشیده ماند، در این صورت قسمش می شکند.

مسئله ۶: اگر کسی قسم خورد که دیگر در این خانه نمی مانم یا باشم یا زندگی نمی کنم، و سپس فوراً به جمع کردن اسباب و سامان خود شروع کرد، پس در این صورت قسمش نمی شکند. و اگر فوراً به جمع کردن اسباب و سامان خود شروع نکرد بلکه اندکی تاخیر کرد، در این صورت قسمش می شکند.

مسئله ۷: اگر کسی قسم خورد که بعد از این پای بخانه تو نمی مانم، مراد از آن اینست که بعد از این بخانه ات نمی آیم، بنابراین اگر سوار شده آمد و در خانه نیز سواره داخل شده و پای خود را روی زمین هم گذاشت، در این صورت نیز قسمش می شکند.

مسئله ۸: اگر کسی قسم خورد که کدام وقتی یکبار حتماً به خانه ات می آیم و سپس نتوانست حتی یک مرتبه هم بخانه وی برود، در این صورت تا وقتی که قسم خورنده زنده است قسمش نمی شکند بلکه قسمش در وقت مردنش می شکند. بنابراین او پیش از مردن وصیت کند که کفاره این قسمش را بدهند.

مسئله ۹: اگر کسی قسم خورد که بخانه «فلانی» نمیروم، پس در این صورت در هر خانه ای که آن «فلانی» در آن زندگی میکند نباید برود، خواه این خانه از خود آن «فلانی» باشد یا آن را بکرایه گرفته باشد و یا آن را به عاریت گرفته باشد و بدون کرایه دادن در آن زندگی میکند.

مسئله ۱۰: اگر کسی قسم خورد که هرگز بخانه ات نمی آیم، سپس بکسی گفت که مرا پشت کن و آنجا برسان، و آن شخص نیز او را پشت کرده به آنجا رساند، باز هم قسمش می شکند.

البته اگر قسم خورنده چیزی بکسی نگفت و شخصی او را بدون گفته او پشت کرده به آنجا رساند، پس در این صورت قسمش نمی شکند.

به همین گونه اگر کسی قسم خورد که هرگز از این خانه بیرون نمی برآیم و سپس به کسی گفت که مرا برداشته از اینجا بیرون ببر و آن شخص او را برداشته از خانه بیرون برد، درین صورت هم قسمش میشکند.

و اگر آن شخص او را بدون گفته او برداشته بیرون برد، در این صورت قسمش نمی شکند.

مسایل قسم خوردن در مورد خور دنیجات و نوشیدنیجات



مسئله ۱: اگر کسی قسم خورد که این شیر را نمی خورم، سپس آن شیر را ماست ساخته خورد، در این صورت از خوردن این ماست قسمش نمی شکند.

مسئله ۲: اگر بره یا بزغاله ای بود و شخصی قسم خورده گفت که گوشت این بره یا بزغاله را نمی خورم، سپس آن بره یا بزغاله کلان شده گوسفند یا بز شد و آنگاه آن شخص گوشتش را خورد، در این صورت نیز قسمش می شکند.

مسئله ۳: اگر کسی قسم خورد که گوشت نمی خورم و سپس ماهی خورد یا جگر یا شکمبه خورد، در این صورت قسمش نمی شکند.^۱

مسئله ۴: اگر کسی قسم خورد که این گندم را نمی خورم، سپس آن را آسیا کرده آردش را نان پخته نان را خورد یا اینکه آن را «لپتی» ساخته خورد، در این صورت قسمش نمی شکند.

و اگر آن گندمها را جوش داده خورد یا اینکه آنها را بریان کرده خورد، در این صورت قسمش میشکند. لیکن اگر در وقت قسم خوردن در دل این تصمیم را داشت که هر چیزی را که از آردش هم ساخته شود نمیخورم، در این صورت از خوردن هر چیزی که با آرد آن گندم ساخته شود قسمش می شکند.

مسئله ۵: اگر کسی قسم خورد که این آرد را نمی خورم، آنگاه اگر آن را نان پخته نان را بخورد، قسمش می شکند. همچنین اگر آن آرد را «لپتی» یا حلوا یا چیز دیگری ساخته بخورد، باز هم قسمش می شکند. و اگر همان آرد را خام بخورد، در این صورت قسمش نمی شکند.

مسئله ۶: اگر کسی قسم خورد که نان نمی خورم، پس در این صورت نان هر چیزی را که اهالی آن شهر از آن نان می پزند نباید بخورد، وگرنه قسمش می شکند.

۱: این مسئله عرفی است بنابراین در هر شهر وجائی که ماهی و جگر و شکمبه و گرده را گوشت می دانند، اگر کسی قسم بخورد گوشت نمی خورم و آنگاه یکی از آنها را بخورد، قسمش میشکند و باید کفاره بدهد. کنا فی الدر المختار و شرحه رد المحتار: ج ۵ ص ۵۸۶ و ۵۸۷.

- مسئله ۷:** اگر کسی قسم خورد که کله {سر} نمیخورد، در این صورت اگر کله گنجشک و بونده و مرغ و غیره پرنده ها را خورد، قسمش نمی شکند.
- البته اگر کله گوسفند و بز و گاو را خورد قسمش می شکند.
- مسئله ۸:** اگر کسی قسم خورد که میوه نمی خورم، در این صورت از خوردن هر چیزی که در آن شهر و دیار عرفاً میوه گفته میشود قسمش می شکند.
- و از خوردن هر چیزی که در آن شهر و دیار عرفاً میوه گفته نمی شود، قسمش نمی شکند.

مسایل قسم خوردن درباره گپ زدن



- مسئله ۱:** اگر کسی قسم خورد که با فلانی گپ {حرف} نمی زنم، سپس هنگامی که او خوابیده بود به او چیزی گفت و او از آوازش بیدار شد، در این صورت قسمش می شکند.
- مسئله ۲:** اگر کسی قسم خورده بود که بدون اجازه مادرم {یا پدرم} با فلانی گپ نمی زنم، سپس مادرش {یا پدرش} اجازه داد، لیکن هنوز خبر اجازه دادن به او نرسیده بود که با آن شخص گپ زد و بعد از گپ زدن اطلاع یافت که مادرش {یا پدرش} اجازه داده بود، در این صورت نیز قسمش می شکند.
- مسئله ۳:** اگر کسی قسم خورد که با این دخترک {یا پسرک} گپ نمی زنم، سپس هنگامی آن دختر {یا پسر} جوان شد یا پیر شد با او گپ زد، در این صورت نیز قسمش می شکند.
- مسئله ۴:** اگر کسی قسم خورد که هرگز رویت را نمی بینم یا رویم را به رویت نمی زنم، مرادش اینست که با تو ملاقات نمی کنم، بنابر این اگر در جایی از دور روی او را دید، در این صورت قسمش نمی شکند.

مسایل قسم خوردن درباره خرید و فروخت



- مسئله ۱:** اگر کسی قسم خورد که فلان چیز را نمی خرم، سپس بکس دیگری گفت که آن را برای من

بخر و آن شخص آن چیز را برایش خرید، پس در این صورت قسمش نمی شکند. به همین ترتیب اگر قسم خورد که فلان چیز را نمی فروشم و سپس به شخص دیگری گفت که تو این چیز را بفروش، و آن شخص آن را فروخت، در این صورت نیز قسمش نمی شکند.

و همین حکم کرایه گرفتن است. اگر کسی قسم خورد که این خانه را کرایه نمی گیرم، پس آن خانه را ذریعۀ کس دیگری کرایه کرد، در این صورت قسمش نمی شکند.

البته اگر مرادش از قسم این بود که نه خودم اینکار را میکنم و نه آن را توسط کس دیگری میکنم، پس در این صورت قسمش در همه صورتهای بالا میشکند.

خلاصه اینکه قسم خورنده هر نیتی که در وقت قسم خوردن داشت، همه احکام مطابق همان نیتش جاری میشود.

و یا اینکه قسم خورنده، زن یا دختر پرده نشین یا اشراف زاده ایست که خودش خرید و فروخت نمی کند، در این صورت اگر خرید و فروخت را بواسطۀ کس دیگری انجام بدهد، قسمش می شکند.

مسئله ۲: اگر کسی قسم خورد که اولاد را نمیزنم و سپس توسط کس دیگری اولاد خود را زد، در این صورت قسمش نمی شکند.

مسایل قسم خوردن درباره نماز و روزه



مسئله ۱: اگر کسی از حماقت خود قسم خورد که روزه نمی گیرم و سپس نیت روزه را نمود، در این صورت به محض گذشتن یک لحظه نیز قسمش می شکند و ضرورتی نیست که منتظر گذشتن تمام روز بماند.

اگر روزه خود را بعد از چند دقیقه و ثانیه هم بشکند، باز هم کفاره شکستادن قسم را باید ادا کند.

اگر این طور قسم خورد که یک روزه هم نمی گیرم، پس در این صورت قسمش در وقت افطار روزه می شکند، و تا وقتی که روز به آخر نرسد و وقت افطار روزه نرسد، قسمش تا آن وقت نمی شکند.

بنابراین اگر بعد از رسیدن وقت افطار روزه خود را شکستند، در این صورت قسمش نشکسته است.

مسئله ۲: اگر کسی قسم خورد که نماز نمی خوانم و سپس پیشمان شد و به نماز خواندن استاده شد، پس هر وقتی که سجده رکعت اول را انجام داد قسمش همان وقت می شکند و قبل از سجده کردن نمی

شکند. و اگر یک رکعت را خوانده نمازش را شکستند، باز هم قسمش شکسته است.
و به یاد بسپارید که اینگونه قسم خوردن سخت گناه دارد. اگر کسی چنین حماقتی را مرتکب شده، باید فوراً آن قسم را بشکند و کفاره آن را بدهد.

مسایل قسم خوردن درباره نشستن و خوابیدن و غیره



مسئله ۱: اگر کسی قسم خورد که روی قالین نمی خوابم، سپس روی قالین چادر انداخته بر آن خوابید، در این صورت قسمش می شکند.

و اگر روی آن قالین، قالین دیگری یا گلیم هموار کرد و آنگاه بر آن خوابید، در این صورت قسمش نمی شکند.

مسئله ۲: اگر کسی قسم خورد که روی زمین نمی نشینم، و سپس روی زمین بوریا یا تکه یا گلمچه و غیره هموار کرده بر آن نشست، در این صورت قسمش نمی شکند.

و اگر گوشه چادر یا شالی را که پوشیده است روی زمین هموار نموده بر آن بنشیند در این صورت قسمش می شکند.

البته اگر چادر یا شال را از سر و شانه خود کشیده روی زمین هموار کند و بر آن بنشیند، در این صورت قسمش نمی شکند.

مسئله ۳: اگر کسی قسم خورد که روی این چارپائی یا تخت نمی نشینم و سپس بر روی آن گلیم یا قالین انداخته بر آن نشست، در این صورت قسمش می شکند.

و اگر روی آن چارپائی یک چارپائی دیگر گذاشت یا روی آن تخت یک تخت دیگر گذاشته و آنگاه بر روی تخت یا چارپائی بالائی نشست، در این صورت قسمش نمی شکند.

مسئله ۴: اگر کسی قسم خورد که فالانی را هرگز نمی شویم و سپس او را بعد از مردنش غسل داد، در این صورت قسمش شکست.

مسئله ۵: اگر شوهر قسم خورده بود که زن خود را هرگز نمیزنم، سپس در حالت خشم از مویش گرفته کشید یا گلویش را فشار داد یا دندانش گرفت، پس در همه این صورتهای قسمش می شکند و اگر او را به محبت و بازی دندان گرفت، در این صورت قسمش نمی شکند.

مسئله ۶: اگر کسی قسم خورد که «فلانی» را حتماً میکشم و آن «فلانی» پیش از این قسم خوردن وی مرده بود، اگر از مردنش اطلاع نداشت و لذا قسم خورد، در این صورت قسمش نمی شکند و اگر میدانست که او مرده است و بازهم قسم خورد، در این صورت به محض قسم خوردن، قسمش می شکند.

مسئله ۷: اگر کسی قسم خورد که فلان کار را حتماً میکنم، مثلاً قسم خورد که بخدا قسم که انار می خورم، پس در این صورت در طول عمرش فقط یکبار انار خوردن برایش کافی است تا قسمش نشکند و اگر به نکردن کدام کاری قسم خورده بود، مثلاً گفته بود که بخدا قسم که انار نمی خورم، در این صورت باید برای همیشه خوردن انار را ترک کند و هیچ وقت انار نخورد، و هر وقتی که انار بخورد قسمش می شکند.

البته اگر مقداری انار و انگور و غیره آوردند و او در مورد آنها قسم خورد که اینها را نمی خورم، این مسئله جداگانه است. از این انارها و انگورها نخورد و انار و انگور دیگری خواسته آنها را بخورد، قسمش نمی شکند.

مسایل از دین برگشتن



مسئله ۱: اگر خدا ناخواسته زنی از دین و ایمان خود برگشت یعنی مرتد شد، پس سه روز به او مهلت داده می شود و هر شبهه ای که درباره اسلام دارد، جوابش به او داده میشود. اگر در این سه روز دوباره مسلمان شد، خوب، و گرنه برای همیشه حبس می گردد و فقط زمانی از حبس آزاد می شود که توبه کرده مسلمان شود.^۱

۱: این حکم فقط درباره زنان است و اگر نعوذ بالله مردی از دین برآید و مرتد شود، در این صورت اگر تا سه روز مسلمان نشود (توسط حکومت اسلامی) قتل می شود. مولف

مسئله ۲: هنگامی که کسی کلمه کفر را از زبان خود خارج کرد، ایمانش از بین می‌رود و هر قدر عبادات و نیکی که در حالت اسلام انجام داده بود همه از بین می‌روند، نکاحش می‌شکند، حج فرض اگر انجام داده باشد باطل می‌شود. اکنون اگر توبه نموده دوباره مسلمان شود باید دوباره از سر نو نکاح نماید و از سر نو حج کند.^۱

مسئله ۳: به همین صورت اگر شوهر کدام زنی خدا ناکرده بیدین {مرتد} شود، در این صورت نیز نکاحش می‌شکند و اکنون تا وقتی که این مرد دوباره توبه نموده و مسلمان شده با او از سر نو نکاح نکند، زن با وی همبستری نکند.

و اگر زناشوئی میان شان رخ داد، در این صورت زن نیز گناهکار می‌باشد. و اگر مرد بزور اینکار را کند، در این صورت زن، مردم را باخبر بسازد و از خبر کردن آنها شرم نکند. شرمیدن در امور دینی معنائی ندارد!

مسئله ۴: به محض اینکه کسی کلمه کفر را از زبان خارج کرد، ایمانش از بین می‌رود. اگر کسی به خنده و مزاح نیز کلمه کفر را با زبان بگوید و در دل به آن اعتقاد نداشته باشد، باز هم همین حکم است.

بطور مثال اگر کسی گفت که آیا خدا آنقدر قدرت ندارد که فلان کار را بکند و شخصی در جوابش گفت که نی ندارد. جواب دهنده در این صورت با گفتن این کلمه کافر می‌شود.

مسئله ۵: اگر کسی به دیگری گفت که بخیز و نماز بخوان و او در جواب گفت که کی خود را بالا و پائین میکند، یا کسی به دیگری گفت که روزه بگیر و او جواب داد که کی خود را از گرسنگی میکشد، یا اینکه بگوید که روزه کسی بگیرد که در خانه اش نان نیست، اینها همه کلمات کفر است.

مسئله ۶: اگر کسی شخصی را در حالت ارتکاب گناه دیده به او گفت که از خدا نمی‌ترسی و او جواب داد که نی نمی‌ترسم، در این صورت وی کافر می‌شود.

مسئله ۷: اگر کسی شخصی را مشغول گناه دیده به او گفت که آیا مسلمان نیستی که اینکار را میکنی و او در جواب گفت نی نیستم، در این صورت او کافر شد.

اگر این گپ را به مزاح هم گفته باشد، باز هم همین حکم است.

مسئله ۸: اگر کسی شروع به نماز خواندن کرده بود که اتفاقاً مصیبتی بر او پیش آمد و گفت که اینها همه از نحوست نماز است، در این صورت کافر شد.

مسئله ۹: اگر کسی کدام کار و عمل کافران را پسندید و لذا تمنا کرد که کاش کافر می‌بودم تا من هم

۱: البته به این شرط که بعد از مسلمان شدن پولدار باشد و آنقدر پول و مال داشته باشد که حج با وجود آن اندازه پول و مال فرض بگردد. مولف

چنین میکردم، او در این صورت کافر شد.

مسئله ۱۰: کسی اولادش مُرد و او اینطور گفت که خدایا چرا بر من چنین ظلم کردی، او از این گفته کافر می شود.

مسئله ۱۱: کسی گفت: اگر خدا هم مرا امر کند، اینکار را نمیکنم یا اینکه اگر جبرئیل هم پائین بیاید گپش را قبول نمیکنم یا قبول ندارم، پس او کافر میشود.

مسئله ۱۲: اگر کسی گفت که من چنان کاری میکنم که خدا هم نمی داند، پس کافر شد.

مسئله ۱۳: هنگامی که کسی به الله ﷻ یا به یک رسول و پیغمبر او توهین کند یا احکام شریعت را بد و زشت بداند یا در آن عیب جوئی کند یا کارهای کفریه را بپسندد، در تمام این صورتهای ایمان او از بین می رود.

و الفاظ و امور کفریه را که ایمان به سبب آن از بین می رود، در حصه اول این کتاب بعد از «بیان عقاید» نوشته ایم، آنها را آنجا ملاحظه کنید. و در حفظ ایمان خویش بسیار احتیاط نمائید. الله تبارک و تعالی ایمان همه ما را سالم نگاهدارد و از این دنیا با ایمان مان ببرد، آمین یا رب العالمین.

مسایل حلال کردن بز و گوسفند و غیره



مسئله ۱: طریقه حلال کردن بز و گوسفند و گاو و مرغ و غیره اینست که روی حیوان را بطرف قبله بگردانید و چاقو یا کارد تیز در دست گرفته بِسْمِ اللّٰهِ اَکْبَر گفته گلوی حیوان را با آن بطوری ببرید که چهار چیز گلوی آن بریده شود. یکی «مِری» یا «نَای» که بوسیله آن حیوان نفس میکشد، دوم «حلقوم» یعنی مَجْرَای آب و غذا از دهان به معده، سوم و چهارم هر دو «شاه رگ» حیوان که در دو طرف مِری قرار دارند.

اگر سه تایی این چهار چیز بریده شود، باز هم حیوان حلال شده است و خوردن آن جایز است. و اگر فقط دو تایی این چهار چیز بریده شود، در این صورت آن حیوان مردار است و خوردن آن جایز

۱: «حلال کردن» مطابق تَلَوُل گفتار عوام به معنای ذبح کردن است.

نیست.

مسئله ۲: اگر کسی در وقت حلال کردن حیوان قصداً بسم الله نگفت، در این صورت آن حیوان مردار است و خوردن آن حرام میباشد.

و اگر بسم الله گفتن را فراموش کند، در این صورت خوردن آن صحیح است.

مسئله ۳: حلال کردن بوسیله چاقو و کارد کُند مکروه است و ممنوع می باشد، زیرا حیوان دچار تکلیف زیادی میشود.

به همین صورت بعد از ذبح حیوان، فوراً پوست کندن آن و جدا کردن دست و پایش یا با وجود بریده شدن هر چهار عضو مذکور در بالا، قطع کردن سرش قبل از اینکه بدنش سرد شود، اینها همه مکروه می باشد.

مسئله ۴: اگر کسی مرغ را حلال میکرد و سر مرغ نیز قطع شد، در این صورت خوردن آن درست است و کراهت هم ندارد.

البته به این اندازه با قوت حلال کردن که سر حیوان نیز قطع شود مکروه است، ولی مرغ مکروه نمی شود.

مسئله ۵: حلال کردن مسلمان صحیح و درست است، خواه زن حلال کند یا مرد و خواه پاک باشند یا ناپاک، حیوان و پرندۀ حلال شدۀ مسلمان در هر صورت حلال است و خوردن آن درست است.

و هر حیوان یا پرندۀ ای که کافر آن را ذبح کند، خوردن آن حرام است.

مسئله ۶: هر چیزی که لبۀ تیز دارد، حلال {ذبح} کردن با آن درست است مثلاً {کارد و چاقو یا {سنگ لبه دار یا پوست نیشکر و نی و بانگس، حلال کردن با همه درست است.

مسایل اشیای حلال و حرام



مسئله ۱: هر حیوان و پرندۀ ای که شکار میکند و از شکار خود می خورد یا اینکه خوراک آن فقط نجاست و چیزهای نجس است، خوردن آن جایز نمی باشد. مانند: شیر، گرگ، روباه، شغال، پشک، سگ، شادی، عقاب، باز، باشه و غیره....

و هر حیوان و پرندۀ ای که شکار نکند و از شکار خود نخورد یا اینکه خوراک آن نجاست نباشد، خوردن آن جایز است: مانند طوطا، مینا، فاخته، گنجشک، بودنه، مرغابی، کفتَر، غژگاو، آهو، خرگوش و غیره....

مسئله ۲: خوردن گِردَم، زنبور، سنگ پشت، تمساح، قاطر و خر جایز نیست و همچنین خوردن شیرِ خر نیز جایز نیست. خوردن گوشت اسب جایز است اما خوب نیست.

و از میان جانوران دریایی فقط خوردن ماهی حلال است و بقیه همه حرام می باشد.

مسئله ۳: خوردن ماهی و ملخ بدون حلال کردن نیز درست است. و بجز ایندو خوردن هیچ جاندار دیگری بدون حلال کردن درست نیست. هنگامی که حیوانی بمیرد حرام می شود.

مسئله ۴: خوردن ماهی که خودش بمیرد و بر پشت روی آب بماند درست نیست.

مسئله ۵: خوردن شکمبه حلال است، حرام یا مکروه نیست.^۱

مسئله ۶: اگر مورچه ها در چیزی رفتند و مردند، در این صورت بدون بیرون کشیدن آنها خوردن آن چیز جایز نیست، و اگر کسی آن چیز را خورد و یکی دو مورچه هم از حلقش پائین رفت، وی مرتکب گناه خوردن مردار میشود.

مسئله ۷: گوشتی که هندو یا کافر دیگری می فروشد و میگوید که این را توسط قصاب مسلمان حلال کرده ام، خریدن و خوردن آن گوشت درست نیست.

البته اگر از همان وقتی که مسلمان آن را حلال کرده بود، مسلمان دیگری آنجا نشسته حلال کردن را میدید، یا اینکه او رفت و مسلمان دیگری آنجا نشست، دراین صورت خریدن و خوردن آن درست است.

مسئله ۸: هر مرغی که گندگی و اشیای نجس می خورد، اول آن را باید سه روز بند کنند و بعد از آن حالاش کنند، خوردن آن بدون سه روز بند کردنش مکروه است.



۱: خوردن فقط هفت عضو هر حیوان حلال ناجایز است. یکی فَرج ماده، دوم غُدّه، سوم مِثانَه، چهارم تلخه، پنجم خون جاری، ششم آلت تناسلی نر و هفتم خصیه یعنی خایه آن. و کوه تحریماً من الشاة سبع، الحیا و الغدة و المثانه و المرارة و الدم المسفوح و الذکر و الاثتیان. الدر المختار: ج ۲ ص ۲۹۴ + حاشیه جدید: ج ۳ ص ۶۰ + فتاوی نظامیه: ج ۱ ص ۳۳۵ + امداد الاحکام: ج ۴ ص ۳۵۵ +

مسایل اشیای نشه آور



- مسئله ۱:** همه شرابها حرام و نجس اند. آبجو (بیر) نیز همین حکم را دارد. استعمال آنها بطور تداوی نیز درست نیست بلکه هر دوائی که شراب در آن آمیخته شده باشد، استعمال آن دوا نیز جایز نیست.
- مسئله ۲:** علاوه شراب، حکم هر چیز نشه آور دیگری مانند افیون، بنگ، زعفران و غیره... اینست که خوردن آنها برای تداوی به آن مقدار درست است که نشه نکند و استعمال آن دوائی که این اشیاء در آنها آمیخته شده است نیز درست می باشد.
- و خوردن آنها به آن مقدار که نشه کند حرام است.^۱
- مسئله ۳:** اگر شراب را سرکه بسازند، خوردن آن سرکه درست است.
- مسئله ۴:** بعضی زنها اطفال خرد خود را چرس یا تریاک می دهند تا نشه شده بخوابند و گریه و غالمغال نکنند، اینکار حرام است.

مسایل استعمال ظروف طلا و نقره



- مسئله ۱:** خوردن یا نوشیدن چیزی در ظرف های طلا و نقره جایز نیست بلکه استعمال اشیای طلا و نقره به هیچ صورتی جایز نیست. مثلاً غذا خوردن با قاشق و پنجه طلا و نقره، خلال کردن دندانها با خلال
-
- ۱ مسئله:** استعمال تریاک و چرس و حشیش نیز حکم بالا را دارد. الدر المختار: ج ۱۰ ص ۱۴۰
- مسئله:** استعمال چرس و تریاک و حشیش و افیون و بنگ بخاطر عیش و خوشگذرانی حرام است. یحرم اکل البنج و الحشیش. الدر المختار: ج ۱۰ ص ۱۴۰ و تحفته: و اما القلیل، فان کان للهو حرم، رد المختار: ج ۱۰ ص ۱۴۰
- مسئله:** استعمال هروئین و خریدن و فروختن آن ناجایز است. منتخبات نظام الفتاوی: ج ۱ ص ۳۰۰

طلاو نقره، گلاب پاشیدن با گلابپالاش یا گلابدان طلاو نقره، سرمه کشیدن با میله و سرمه دانی طلاو نقره، عطر زدن از عطر دان طلا و نقره، تُف کردن در تُفدانی طلاو نقره، تیل مالیدن از تیل دان طلاو نقره، نشستن و خوابیدن بر روی تختی که پایه هایش از نقره باشد، دیدن خود در آینه طلاو نقره و غیره... استعمال همه اینها حرام است.

البته اگر زنی آئینه کوچک طلائی یا نقره ای را برای زینت پوشیده است، در این صورت پوشیدن آن درست است لیکن هرگز روی خود را در آن آئینه نبیند.
خلاصه اینکه استعمال کردن اشیای ساخته از طلاو نقره درست نیست.^۱

مسایل لباس و ستر



مسئله ۱: پوشاندن کَره و دستانه و دستبند و سایر زیورها به پسران خردسال و همچنین پوشانیدن لباس ابریشمی و مخمل به آنها جایز نیست. به همین صورت پوشانیدن تعویذی که در تکه ابریشمی یا پوش طلا یا نقره پیچانیده شده باشد و نیز پوشانیدن لباس رنگ شده در کسم یا زعفران به آنها نیز درست نیست.

خلاصه اینکه پوشیدن و استعمال هر چیزی که برای مردان حرام است، پوشاندن و استعمال آن برای

^۱ **مسئله:** استعمال قلم طلا یا نقره و آن تکه طلا یا نقره که جدا از لباس است جایز نمی باشد منتخبات نظام الفتاوی: ج ۱ ص ۳۷۴ + فتاوی رحیمیه: ج ۱ ص ۱۵۵

مسئله: پوشیدن و استعمال هرگونه زیور طلا یا نقره و همچنین پوشیدن انگشتر طلا یا نقره به هر وزنی که باشد برای زنان جایز است. الدر المختار علی هامش رد المحتار: ج ۱ ص ۵۱۶

مسئله: استعمال فقط انگشتر نقره که وزنش بیشتر از یک درهم نباشد برای مردان جایز است، لیکن ترک آن بهتر میباشد. فتاوی عالمگیری: ج ۵ ص ۳۳۵

و یک درهم تقریباً مساوی سه و نیم گرام است. مسائل شما و حل آنها: ج ۷ ص ۶۹ و ۱۷۰ و ج ۲ ص ۳۲۲

مسئله: و استعمال هرگونه انگشتر غیر نقره برای مردان، و غیر طلا و نقره برای زنان، جایز نمی باشد مانند انگشترهای مسی و برنجی و پلاستیکی و شیشه ای. فتاوی عالمگیری: ج ۵ ص ۱۵۵ + رد المحتار: ج ۵ ص ۳۵۳ + امداد الفتاوی: ج ۴ ص ۱۳۶

پسران هم درست نمی باشد و نباید آنها را به ایشان پوشانید.

البته اگر «پود» آن (یعنی آن رشته های که در عرض تکه بافته میشود) تکه از نخ و غیره باشد و «تار» آن (یعنی آن رشته های که در طول تکه بافته میشود) از ابریشم باشد، در این صورت پوشاندن لباس آن به پسران جایز است.

و همچنین اگر ریشۀ مخمل ابریشم نباشد، پوشاندن آن به پسران هم جایز بوده و پوشیدن و استعمال آن و پوشیدن لباسی که تار آن ابریشم و پود آن نخ و غیره باشد، برای مردان هم درست است. به همین ترتیب پوشاندن لباسی که کناره اش ابریشم کار شده باشد درست است لیکن مقدار این ابریشمکاری نباید بیشتر از عرض چهار انگشت باشد.

مسئله ۲: پوشاندن کلاه یا کدام لباس دیگر زردوزی شده یا ابریشم دوزی شده که با طلا یا نقره یا ابریشم زردوزی یا گلدوزی شده است، به پسران همانوقتی جایز است که زردوزی آن بسیار زیاد نباشد و اگر زردوزی آن آنقدر زیاد است که اگر از دور ببینند، همه آن زردوزی معلوم می شود و تکه اصلاً به نظر نمی آید، در این صورت پوشاندن آن کلاه یا لباس به او جایز نیست و همین حکم گلدوزی و یخن دوزی با ابریشم است که اگر زیادی آن به اندازه بالاست، پوشاندن آن به پسران جایز نمی باشد.



مسئله ۳: برای زنان پوشیدن لباسهای بسیار نازک مانند مکمل، جالی، گاج و غیره... و برهنه بودن مساوی است. در حدیث شریف وارد است که «بسیاری از زنان لباس پوش در دنیا در آخرت برهنه خواهند بود» {بخاری شریف}. و اگر هم پیراهن و هم چادر نازک باشد، قباحت آن دو برابر است.

مسئله ۴: برای زنان پوشیدن بوت های مردانه و سر و صورت خود را مانند مردان ساختن جایز نیست. رسول الله ﷺ بر زنانی که خود را مشابه مردان می سازند لعنت کرده است.

مسئله ۵: پوشیدن زیورات برای زنان جایز است لیکن بهتر اینست که کمتر زیور استعمال کنند. هر زنی که در دنیا زیور نپوشد او در آخرت زیورهای بسیار فراوان خواهد پوشید.

و پوشیدن زیورات صدادار مثلاً پای زیب و غیره جایز نیست و پوشاندن زیورات صدادار به دختران خُرَدسال نیز جایز نمی باشد.

علاوه بر زیورهای طلا و نقره، پوشیدن زیورهای سایر اشیاء برای زنان درست است، مانند زیورهای مسی و برنجی و قلعی و غیره.

اما بجز انگشتر طلا و نقره، پوشیدن انگشتر ساخته شده از چیز دیگری درست نمی باشد.^۱



مسئله ۶: برای زنان حکم اینست که تمام بدن خود را از سر تا پا بپوشانند. برهنه کردن هیچ قسمت و عضو بدن نزد غیر محرم برای ایشان جایز نیست.

البته اگر زنان پیر فقط چهره و دو دست تا بند دست و پای خود تا بُجُلُک {شتالنگ} را برهنه کنند گناهی ندارد. لیکن برهنه نمودن بقیه اعضای بدن برای آنها هم جایز نمی باشد.

اکثر اوقات، چادر از سر زنها پس رفته موهای آنها معلوم میشود و آنها در همین حالت نزد نامحرم می آیند. اینکار جایز نیست. زنان نباید حتی یک تار موی خویش را نزد نامحرم نشان بدهند بلکه آن تارهای موی که در وقت شانه کردن کنده میشود و آن ناخن های را که میگیرند نیز در چنان جائی باید بیندازند که نگاه نامحرم آن به آن نیفتد و گر نه گناهکار خواهند شد.

به همین صورت تماس دادن و چسپاندن کدام عضو بدن مانند دست و پا و غیره خود با بدن مردان نامحرم برای زنان جایز نیست.

مسئله ۷: برای زن جوان جایز نیست که خود را به نامحرم نشان بدهد و همچنین برایش جایز نیست که در چنان جائی ایستاده شود که نامحرم او را ببیند.

از اینجا دانسته میشود که رسم «روی نمائی عروس» که در بین مردم رواج دارد و آن اینکه مردان خانواده شوهر می آیند و روی عروس را می بینند، هرگز جایز نیست و گناهی بزرگ می باشد.

۱ مسئله: برای مردان، استعمال و پوشیدن هرگونه زیور طلا یا نقره و همچنین پوشیدن انگشتر طلا حتی که وزنش یک گرام هم باشد جایز نیست. و لا یتحلی الرجل بذهب و فضة مطلقاً. الدر المختار مع رد المحتار: ج ۹ ص ۵۱۶

مسئله: البته برای مردان جایز است که فقط انگشتر نقره که وزن آن مساوی یا کمتر از یک درهم باشد، در انگشت خود بپوشند نه بیشتر از آن. و فی الحاوی القدسی: الا الخاتم قدر درهم. رد المحتار: ج ۹ ص ۵۱۷

و یک درهم به اوزان جدید تقریباً برابر با ۳۳ گرام و ۶۰ یا ۶۱ ملی گرام میشود. هکذا یستفاد من جواهر الفقه: ج ۱ ص ۴۲۸ + فتاوی دارالعلوم دیوبند: ج ۶ ص ۴ ضمیمه + مسایل شما و حل آنها: ج ۷ ص ۱۶۹ و ۱۷۰ + ج ۲ ص ۳۳۲

مسئله: پوشیدن انگشترهای آهنی و مسی و برنجی و شیشه ای و پلاستیکی، هم برای زنان جایز نیست و هم برای مردان. الدر المختار و رد المحتار: ج ۹ ص ۵۱۷ و ۵۱۸ + منتخبات نظام الفتاوی: ج ۱ ص ۳۷۴

مسئله: علاوه بر انگشتر، استعمال هر نوع زیورهای آهنی و مسی و برنجی و شیشه ای و پلاستیکی و غیره برای زنان جایز است و برای مردان درست نیست، مانند گردن بند، گوشواره، چوری، گل مو و غیره. منتخبات نظام الفتاوی: ج ۱ ص ۳۸۰ + امداد الفتاوی: ج ۴ ص ۱۳۵ و ۱۳۶

مسئله ۸: اگر سر و چهره و سینه و بازوها و ساق پای زنی نزد محرمش برهنه شد، گناهی ندارد، ولی شکم و پشت و ران را نزد آنها نیز نباید برهنه کرد.

مسئله ۹: برای زنان برهنه کردن بدن از ناف تا زیر زانوها در نزد هیچ زنی هم درست نیست. بعضی از زنان، پیش روی همدیگر برهنه حمام میکنند، اینکار ناجایز و بسیار بی غیرتی است. همچنین زنی را که طفل بدنیا آورده است در روز سوم یا ششم زایمان برهنه نموده می شویند و او را بر اینکار مجبور می سازند، اینکار نیز ناجایز است. هرگز نباید بدن خود را از ناف تا زانوها برهنه کنید.



مسئله ۱۰: اگر مجبوری یا ضرورتی برای زن پیش بیاید، در این صورت به اندازه آن ضرورت، برهنه نمودن بدن و نشان دادن آن (به جراح و داکتر) درست است.

مثلاً اگر دانه ای در ران برآمده باشد، پس در این صورت فقط همان جای دانه را برهنه کنید و بیشتر از آن مقدار را هرگز برهنه نکنید. طریقه آن به این شکل است که اِزار و تنبان یا کدام چادر که نه را بپوشید و جائیکه دانه برآمده، اِزار یا چادر را کمی ببرید تا جراح و داکتر آن را معاینه کند، لیکن نشان دادن آن و دیدن آن بجز برای جراح و داکتر برای کس دیگری جایز نیست، نه برای کدام مردی جایز است و نه برای کدام زنی.

البته اگر دانه در مابین ناف و زانو نباشد، پس در این صورت برای زن درست است که آن را به زن دیگری نشان بدهد.

به همین ترتیب در وقت اِماله کردن {حقنه} برهنه کردن بدن به اندازه ضرورت درست است، نه بیشتر از آن.

و همین حکم برهنه کردن بدن در وقت ولادت در نزد قابله و داکتر نسائی است که ضرورتاً برهنه کردن بدن نزد او جایز می باشد، اما به همان اندازه ای که ضرورت است، و برهنه ساختن بدن بیشتر از مقدار ضرورت جایز نیست. بنابر این در وقت ولادت طفل یا استعمال کدام دوا فقط باید همان حصه بدن را برهنه کرد و نباید بطور کامل تمام بدن را برهنه گردانید.

طریقه آن به این شکل است که زن، چادر یا تکه ای دور خود بپوشد و سپس به اندازه ضرورت، بدن خود را نزد قابله یا دایه یا داکتر نسائی باز کند، رانها و غیره قسمت های بدن را برهنه نکند.

دیدن آن قسمت بدن بجز برای قابله و دایه و داکتر نسائی برای کس دیگری جایز نیست. برهنه کردن زن بطور کامل و نشستن سایر زنها گرداگرد او و دیدن آن قسمت بدنش حرام است.

رسول الله ﷺ فرموده اند: «کسی که ستر دیگری را می بیند و کسی که ستر خود را نشان می دهد، لعنت خدا بر هر دوی آنها باد». {مشکات شریف: ۲۷۰} در مورد اینگونه مسایل بسیار باید احتیاط شود.

مسئله ۱۱: اگر زن حامله در دوران حاملگی و غیره خواست که شکم خود را توسط دایه و قابله یا زن دیگری مالش بدهد، در این صورت برایش درست نیست که قسمت زیر ناف بدن خود نزد او برهنه کند، باید چادر یا تکه ای یا چیز دیگری بر آن قسمت بدن خود بیندازد. نشان دادن آن قسمت بدن به دایه و قابله نیز بدون ضرورت جایز نمی باشد. بعضی جاها در میان مردم رسم است که در وقت مالش دادن، آن قسمت را هم دایه و قابله نگاه میکنند و هم سایر زنان مثل مادر و خواهر و غیره زن، اینکار جایز نیست.

مسئله ۱۲: هر قسمت بدن که دیدن آن جایز نیست، برای کسی دست زدن و لمس کردن آن نیز جایز نمی باشد.

بنابراین اگر زنی در وقت شستشو، بدن خود را برهنه نکند باز هم جایز نیست که زن دیگری ران هایش را مالش بدهد. اگرچه او دست خود را زیر لباس برده مالش بدهد. البته اگر این زن دست خود را در «کیسه» یا «لیف» کرده آنگاه از زیر لباس او را کیسه یا لیف نماید، این صورت جایز می باشد.

مسئله ۱۳: درباره زنهایی کافر مثل هندو و عیسائی و غیره حکم اینست که زن مسلمان به هر اندازه ای که از نامحرم حجاب میکند، بر او واجب است که به همان اندازه از آن زنان غیرمسلمان نیز حجاب کند. بنابراین بجز چهره و دو دست تا بند آنها و پای تا بُجُلک {شتالنگ} برهنه کردن و نشان دادن حتی یک تار موی هم نزد آنها درست نیست.

این مسئله را بخوبی بیاد بسپارید زیرا همه زنها خلاف آن میکنند.

خلاصه اینکه سرو بازوها و ساق خود را نزد آنها برهنه نکنید.

و از اینجا این نکته را هم بخوبی بدانید که اگر دایه یا قابله یا داکتر نسائی، هندو یا عیسائی بود، پس در این صورت نشان دادن آن قسمت بدن به او که طفل از آنجا تولد میشود درست است، لیکن نشان دادن سر و دیگر اعضای بدن به او درست نمی باشد.



مسئله ۱۴: میان زن و شوهر هیچ پرده و حجابی نمی باشد. زن اجازه دارد که تمام بدن خود را در مقابل شوهر خود برهنه کند و شوهر اجازه دارد که تمام بدن خود را نزد زن خود برهنه کند. اما اینکار بدون ضرورت خوب نیست.

مسئله ۱۵: همانگونه که نزد مردان آمدن و خود را نزد ایشان برهنه کردن، برای زنان جایز نیست، به همین صورت برای زنان جایز نیست که مخفیانه و از پشت پرده مردان را ببینند.

زنها می پندارند که اگر مردان ما را نبینند و ما آنها را ببینیم عیبی ندارد، این پندار سراسر غلط است. دیدن مردان از پشت دروازه یا پنجره یا از بام خانه یا پیش روی داماد آمدن یا بطور دیگری داماد را مشاهده کردن، اینها همه ناجایز می باشد.

مسئله ۱۶: نشستن یا خوابیدن زن با نامحرم در تنهائی و خلوت جایز نیست. اگرچه هر دو از هم جدا و کمی دور باشند، بازهم اینکار جایز نیست.

مسئله ۱۷: برای زنان، آمدن پیش روی پیر {یا استاد} خود همان حکم را دارد که آمدن در مقابل مردان نامحرم، بنابراین اینکار نیز جایز نیست.

به همین صورت بچه خوانده {پسر خوانده} نیز نامحرم است و کسی از بچه خواندن واقعاً بچه کسی نمی شود. بنابراین زن باید با بچه خوانده خود همان طوری پیشامد کند که با نامحرمان میکند.

به همین ترتیب آن مردانی که خویشان نامحرم زن هستند مانند برادر شوهر، شوهر خواهر، بچه کاکا، بچه خاله، بچه عمه، بچه ماما و غیره... همه آنها شرعاً نامحرم می باشند و زن باید از آنها کاملاً حجاب کند.

مسئله ۱۸: آمدن زن در مقابل ایزک و مخنث و کور نیز جایز نیست.

مسئله ۱۹: بعضی از زنان از دست مردان چوری فروش، چوری {النگو} می پوشند. این کاری بیهوده و حرام است، بلکه حتی زنانی که به بازار میروند نیز نباید از دست این مردان چوری فروش، چوری بیوشند.

متفرقات



مسئله ۱: مستحب است که شخص هفته ای یکبار خود را شسته موی زیر ناف و بغل و غیره را دور

۱: لفظ «غیره» بخاطر مردان افزوده شده است، یعنی اینکه ایشان بُروت های خود را نیز بتراشند یا کم کنند گرفتن ناخن هم

حکم بالا را دارد مولف. حاشیه جدید: ج ۳ ص ۶۵

گردانیده خود را صاف و پاک نماید.^۱ اگر هر هفته نتوانست، هر پانزده روز یکبار اینکار را انجام بدهد. و بیشترین حد آن چهل روز است.

اگر چهل روز گذشت و موهای مذکور را تراشید، گناهکار میشود.

مسئله ۲: برای زن صدا زدن مادر و پدر و شوهر و غیره با گرفتن نام ایشان مکروه و ممنوع است، زیرا اینکار بی ادبی می باشد. لیکن در وقت ضرورت هم نام گرفتن پدر و مادر درست است و هم نام گرفتن شوهر.

به همین صورت در نشست و برخاست و هر امر دیگر، ادب و تعظیم را باید رعایت نمود.

مسئله ۳: سوزاندن هیچ جاننداری در آتش درست نیست. مثلاً زنبور و شپش و خسک را گرفته در آتش انداختن، ناجایز است.

لیکن اگر مجبوری باشد که بدون سوزاندن چاره ای نباشد، در این صورت سوزاندن خانه زنبورها یا ریختن آب جوش بر چارپائی خسک زده جایز است.

مسئله ۴: شرط بندی و شرط بستن بر چیزی جایز نیست. مثلاً کسی به شخص دیگری بگوید که اگر پنج کیلو جلی را خوردم، صد رویه بتو میدهم و اگر نتوانستی بخوری، صد رویه از تو میگیرم. اینگونه شرط بستن جایز نیست.

خلاصه اینکه اگر شرط از هر دو جانب باشد جایز نمی باشد. البته اگر شرط فقط از یک طرف باشد در این صورت جایز است.

مسئله ۵: هنگامی که دو نفر با همدیگر آهسته آهسته صحبت کنند نباید پیش آنها رفته به سخنان آنها گوش داد. مخفیانه به گپ های کسی گوش دادن گناه بزرگی است.

در حدیث شریف وارد است که «هرکسی که به سخنان مردم گوش میدهد و آنها از اینکار بد می برند، در روز قیامت شیشه داغ و مذاب در گوشهایش میریزند». {مشکات شریف: ۴۷۴}



مسئله ۶: هرآنچه از امور زناشوئی که با همسر روی میدهد و هر معامله ای از این نوع که با همسر پیش می آید، اظهار آنها نزد دیگران بسیار گناه بزرگ است. در حدیث شریف وارد است که «خداوند عزوجل از همه

۱: اما کسی که نیت قربانی کردن را دارد برای او مستحب اینست که از شروع ماه ذو الحجه تا وقت فارغ شدن از قربانی خود، موهها و ناخنهای خود را نگیرد. لیکن اگر مدت زیادی از موی و ناخن گرفتن دفعه قبلی اش میگذرد، در این صورت موهها و ناخنهای خود را بگیرد. و اگر چهل روز یا بیشتر از چهل روز شده است، در این صورت تراشیدن موهها و گرفتن ناخنها واجب میباشد. مؤلف. حاشیه جدید: ج ۲ ص ۶۵

بیشتر بر کسانی خشمگین میشود که رازهای زناشویی را ظاهر می سازند». {مشکات شریف: ۲۵۹}

مسئله ۷: به همین ترتیب، آن طور مزاح کردن با کسی که او بد بیرد یا دچار تکلیف شود جایز نیست. مزاح فقط تا آنجا که خنده بیاید و بس.

مسئله ۸: در وقت مصیبت و بلا تمنای مرگ کردن و بددعا کردن خود، درست نیست.

مسئله ۹: بازی کردن با شطرنج و نرد و قطعه و غیره درست نیست و اگر بازی به برد و باخت باشد، این صریحاً قمار و حرام است.

مسئله ۱۰: هروقتی که دختران و پسران ده ساله شدند، خواباندن پسران نزد مادر و خواهر و برادر و غیره آنها و خواباندن دختران نزد برادران و پدر آنها درست نیست.

البته اگر پسر نزد پدر خود و دختر نزد مادر خود بخوابد، این جایز است.



مسئله ۱۱: هنگامیکه کسی عطسه کرد برایش مستحب است که **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ** بگوید و چون الحمدلله گفت، بر کسی که آن را می شنود واجب است که در جواب او **يَرْحَمُكَ اللهُ** بگوید. اگر نگوید گناهکار میشود.

و باید دانست که اگر عطسه کننده زن یا دختر بود، در این صورت کاف **يَرْحَمُكَ اللهُ** را باید با «زیر» بگوید یعنی **يَرْحَمُكَ اللهُ**. و اگر عطسه کننده مرد یا پسر بود، باید کاف را با «زیر» بگوید یعنی **يَرْحَمُكَ اللهُ**.

و سپس عطسه کننده در جواب بگوید **كَهْ يَغْفِرُ اللهُ لَنَا وَ لَكُمْ. (و یا يَهْدِيكَ اللهُ)**

لیکن این جواب بر دوش عطسه کننده واجب نیست بلکه گفتن آن بهتر است.

مسئله ۱۲: اگر کسی عطسه کرده الحمد الله گفت و چندین نفر این الحمد الله گفتن او را شنیدند، در این صورت **يَرْحَمُكَ اللهُ** گفتن بر عهده همه آنها واجب نیست بلکه اگر فقط یک نفر از میان آنها **يَرْحَمُكَ اللهُ** بگوید، از طرف همگی کفایت میکند.

لیکن اگر هیچ کس جواب عطسه کننده را نداده، در این صورت همگی گناهکار میشوند.

مسئله ۱۳: اگر کسی پیایی و پشت سر هم عطسه کند و هر مرتبه الحمد الله بگوید، در این صورت فقط تا سه مرتبه **يَرْحَمُكَ اللهُ** گفتن واجب است. بعد از آن واجب نیست.

مسئله ۱۴: هنگامی که کسی نام مبارک رسول الله صلی الله علیه و سلم را بگیرد یا بخواند یا بشنود، درود گفتن بر او واجب میشود، اگر درود نگوید گناهکار میگردد.

لیکن اگر در یکجا نشسته یا ایستاده چندین مرتبه نام آن حضرت را بزبان گفت، در این صورت در هر بار یک بار درود خواندن بر او واجب نیست بلکه یک مرتبه درود گفتن از طرف همه آن دفعات کفایت میکند.

البته اگر جای نشستن یا ایستادن را تغییر داد و سپس نام مبارک رسول الله ﷺ را گرفت یا شنید، در این صورت دوباره خواندن واجب می شود.^۱



مسئله ۱۵: در بعضی جاها کمی از موهای سر پسران را باقی گذارده و بقیه موهای سر آنها را می تراشند {و آن را موی نذری میگویند} اینکار جایز نیست. یا باید موهای تمام سر را قطع کنند و یا موهای تمام سر را بگذارند.

مسئله ۱۶: برای زنان جایز نیست که لباس خود را آنقدر عطر و غیره خوشبو بزنند که خوشبوی آن تا مردان نامحرم برسد.

مسئله ۱۷: لباسی که پوشیدن آن جایز نیست دوختن آن هم جایز نمی باشد. مثلاً شوهر بخواهد برای خود چنان لباسی بر سر زن خود بدوزد که پوشیدن آن برایش درست نیست. زن در این صورت نباید آن را بدوزد. به همین صورت خیاط این گونه لباس را نباید بدوزد.

مسئله ۱۸: مطالعه و خواندن داستانهای دروغ و حدیث های بی سند که جاهلان در بعضی کتابها نوشته اند و از روی کتابهای معتبر ثابت نیستند و مطالعه و خواندن کتابهای عشقی {رُمان} جایز نیست. به همین صورت زنان کتابهای غزل و قصیده و شعر و خصوصاً کتابهای داستانی امروز (novels) را هرگز نباید مطالعه کنند. خریدن آنها هم جایز نیست. اگر آنها را نزد دختران خود دیدید آنها را بسوزانید {یا دور بیندازید}.

مسئله ۱۹: السَّلَامُ عَلَیْکُمْ گفتن و مصافحه کردن {قَوْل دادن} یعنی دست دادن با یکدیگر در بین زنان نیز سنت است. می بایست آن را رواج داد. بنابراین زنان نیز بین همدیگر السَّلَام عَلَیْکُمْ گفته مصافحه کنند.

مسئله ۲۰: هرجائی که مهمانی میروید بدون اجازه صاحب خانه از نان و غذای آنجا به کدام فقیر یا کسی دیگر چیزی ندهید بدون اجازه صاحب خانه، دادن چیزی به دیگران از مال وی گناه است.

احکام یافتن اشیای گمشده



۱: در این چنین مواقع گفتن صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ کافی است کما هو عمل الأُمَّه.

مسئله ۱: اگر کسی در راه یا کوچه یا مجلسی یا در خانه اش بعد از رفتن مهمانها چیزی را یافت یا در جای دیگری چیزی افتاده پیدا کرد، در این صورتهای گرفتن آن چیز برای خودش جایز نیست بلکه حرام می باشد.

اگر می خواهد آن را بردارد، به این نیت آن را بردارد که صاحبش را یافته آن را به او واپس بدهد.

مسئله ۲: اگر کسی کدام چیزی را در راه یافت لیکن آن را نبرداشت، در این صورت هیچ گناهی ندارد. اما اگر خوف داشت که اگر من آن را نبردارم، کس دیگری آن را برداشته میگیرد و به صاحبش نمی دهد، در این صورت برداشتن آن و رسانیدن آن به صاحبش واجب است.

مسئله ۳: هنگامی که کسی چیزی گمشده و افتاده را یافته آن را برداشت، اکنون جستجو و پیدا کردن صاحب آن چیز و دادن آن چیز به او بر دوش وی لازم می گردد و حالا اگر دوباره آن چیز را در آنجا بیندازد و یا آن را برداشته بخانه خود بیاورد، لیکن برای پیدا کردن صاحب آن تلاش نکند، در این صورت گناهکار می شود.

خواه آن چیز در چنان جائی افتاده باشد که برداشتن آن بر دوش او واجب نبود، یعنی اینکه آن چیز در چنان جائی افتاده بود که خطر ضایع شدن آن نمی رفت، یا خواه در چنان جائی افتاده بود که خطر ضایع شدن آن می رفت، و بنابر این برداشتن آن بر دوش او واجب بود.

حکم هر دو صورت یکی است، یعنی اینکه در هر دو صورت جستجو کردن صاحب آن چیز و رساندن آن به او واجب می شود و دوباره در جایش انداختن جایز نمی باشد.

مسئله ۴: اگر کسی چیزی یافت و آن را برداشت، در این صورت در جاهای که مردان یا زنان جمع می شوند، باید صدا بزند {یا خبر بدهد} که چیزی یافته ام، از هر کسی است بیاید آن را بگیرد. لیکن نگوید که چه چیزی را یافته است تا کسی بدروغ آن را نگیرد. البته نشانی ناقصی درباره آن بدهد مثلاً اینکه که یک زیور یافته ام یا یک لباس یافته ام یا یک دستکول یافته ام که مقداری پول در آن است.

اگر کسی آمد و نشانیهای چیز گمشده خود را دقیقاً بیان کرد، در این صورت آن چیز را باید به او داد.

مسئله ۵: اگر صاحب آن با وجود اعلان و تلاش و جستجوی بسیار پیدا نشد و دیگر امید هم نمی رود که صاحب آن یافت شود، در این صورت آن چیز را خیرات کنید و برای خود نگاه ندارید.

البته اگر یابنده آن چیز، خودش نادر و فقیر است، در این صورت خودش میتواند آن را برای خود بگیرد و از آن استفاده کند.

لیکن اگر بعد از خیرات کردن، صاحب آن آمد، در این صورت صاحبش می تواند قیمت آن سامان خود را از خیرات کننده بگیرد، و اگر به خیرات کردن آن راضی شد، در این صورت ثواب خیرات به او می رسد.

مسئله ۶: اگر کمتر یا طوطا یا مینا یا کدام پرندۀ اهلی دیگر در خانۀ کسی نشست و او آن را گرفت، در این صورت یافتن صاحب آن و باز دادن آن به وی بر عهدهٔ این شخص واجب می شود. گرفتن آن و نگاهداشتن آن برای خودش حرام است.

مسئله ۷: اگر در باغی سیب یا میوهٔ دیگری از درختان روی زمین افتاده است، برداشتن و خوردن آن بدون اجازهٔ صاحب آن حرام میباشد.

البته اگر آن چیز افتاده روی زمین چنان بی قدر و کم ارزش است که مردم آن را اهمیتی نمی دهند و نی برداشتن و گرفتن و خوردن آن را بد می دانند، در این صورت استعمال آن چیز درست است. مثلاً یک دانه خرما یا چند دانه نخود در راه افتاده باشد.

مسئله ۸: اگر کسی از خانه یا زمینی، خزانه ای یعنی مقدار پولی {یا اشیای قیمتی} مدفون یافت، حکم آن نیز مانند حکم یافتن اشیای گمشده است. یعنی اینکه گرفتن آن برای خودش جایز نیست. اگر با وجود تلاش و جستجو صاحب آن پیدا نشد، در این صورت آن را خیرات کند. و اگر خود نادر و فقیر است، در این صورت خودش هم می تواند آن را بگیرد.^۱

مسایل وقف



مسئله ۱: وقف کردن چیزی از اموال و دارائی خود در راه خدا مانند خانه، باغ، زمین و غیره... برای فقراء و مساکین و محتاجان به اینگونه که مثلاً تمام عایدات این زمین در میان فقراء و محتاجها تقسیم شود، یا تمام میوه های این باغ به فقیران داده شود یا فقط مساکین در این خانه اقامت کنند و بخاطر کار دیگری استعمال نشود، ثواب بسیار بزرگی دارد.

همۀ اعمال نیک انسان با مردن منقطع می شوند لیکن این کار خیر چنان عمل نیکی است که تا وقتی که آن خانه یا باغ یا زمین و غیره وقف شده باقی باشد حتی تا قیام قیامت، ثواب آن به وقف کننده

۱: اما چه خودش آن را برای خود بگیرد یا چه آن را برای دیگران خیرات بدهد در هر دو صورت اگر صاحب آن آمده بر این خیرات کردن یا گرفتن یابنده راضی نشود پس یابنده از پیش خود همان چیزهای را که یافته است و یا قیمت آنها را باید به او بپردازد مولف، حاشیه جدید: ج ۳ ص ۶۸

رسیده می‌رود، و تا زمانی که فقیرها و محتاجان از آن وقف، نفع و راحت می‌برند، ثواب آن در نامه اعمال شخص نوشته شده می‌رود.

مسئله ۲: اگر کسی خواست چیزی را وقف کند، پس آن را بدست شخص نیک و دیانتداری بسپارد تا او از آن وقف نگاهداری کند تا عایدات آن در همان کارهای مصرف شود که وقف کننده بخاطر آنها این چیز را وقف کرده است، و نه اینکه عایدات آن بیهوده مصرف شود.

مسئله ۳: هر کسی که چیزی را وقف کرد، اکنون آن چیز، دیگر از او نمی باشد بلکه از خداوند عز و جل است. فروختن یا دادن آن به هیچ کسی درست نیست.

و اکنون هیچ کسی نمی تواند در آن تصرف یا مداخله نماید بلکه آن چیز وقف شده فقط در همان کارهای باید استعمال شود که وقف کننده آن را بخاطرش وقف کرده است و در هیچ کار دیگری نباید استعمال شود.

مسئله ۴: برای هیچ کسی درست نیست که اشیای مسجد مانند خشت، سِمت، چوپ، سنگ و غیره مسجد را در کارهای شخصی خود استعمال کند.

اگرچه آنها بسیار خراب هم شده باشند بازهم نباید آنها را در مصارف شخصی و خانگی خود استعمال کرد، بلکه آنها را باید فروخته پولش را در مسجد مصرف نمود.

مسئله ۵: شرط گذاردن در وقت وقف کردن به اینطور که تا زمانی که من زنده هستم، کُل یا نصف یا یک سوم این عایدات را خودم میگیرم، سپس بعد از مردن من، عایدات آن در فلان کار نیک مصرف شود، نیز درست است.

اگر کسی به صورت بالا وقف کرد، گرفتن آنقدر عایدات برایش جایز و حلال است، و همچنین اینگونه وقف کردن، طریقه بسیار آسان و مناسبی است که هم خود وقف کننده خوف ابتلاء به کدام تنگدسی و تکلیف را ندارد، و هم دارائی اش وقف میشود.

به همین صورت اگر کسی شرط گذاشت که اول فلان مقدار از عایدات وقف به اولادم داده شود و سپس هرچه باقی ماند در فلان کار نیک مصرف شود، اینکار هم درست است و همان مقدار از عایدات به اولاد او داده خواهد شد.



طریقه تدریس مسایل صفحات بعد



اگر مدرّس این کتاب مرد باشد مسایل صفحات بعد را خودش به دختران و زنان تدریس نکند بلکه این مسایل را یا بواسطه همسر خود به ایشان تعلیم دهد و یا ایشان را راهنمایی نماید تا این مسایل را خود مطالعه کنند.
و اگر شاگردان، پسران کمسال باشند در این صورت نیز مسایل ذیل را به آنها تدریس نکند بلکه آنان را راهنمایی نماید که خود آن را بعداً مطالعه کنند.



﴿بقیه مسایل﴾

آنچه که روزه را نمی شکند

و آنچه که روزه را می شکند و قضا یا كفاره را لازم میگرداند



مسئله ۳: اگر کسی در روز خوابید و چنان خوابی دید که غسل گرفتن بر او واجب شد یعنی اینکه احتلام کرد در این صورت روزه اش نمی شکند.

مسئله ۵: روی یک بستر خوابیدن و همدیگر را دست زدن و لمس کردن و بوسیدن زن و شوهر در حالت روزه درست است.

اما اگر جوش جوانی در آنها آنقدر است که خوف می رود از اینکارها با یکدیگر همخوابگی کنند، در این صورت نباید اینکارها را انجام داد که مکروه میباشد.

مسئله ۱۱: اگر غسل بر کسی در طول شب واجب شد اما او غسل نگرفت بلکه در روز غسل نمود، باز هم روزه اش درست است.

حتی اگر تمام روز غسل نگیرد باز هم روزه اش نمی شکند. البته گناه اینکار جداگانه خواهد بود.

مسئله ۱۸: اگر زن و شوهر همخوابگی کردند روزه شان می شکند. هم قضایش را بگیرند و هم کفاره اش را بدهند.

هنگامی که سر آلت تناسلی مرد^۱ داخل سوراخ شرمگاه پیش زن شد، روزه می شکند و قضا و کفاره هر دو واجب می شود، چه منی خارج شود یا نشود.

مسئله ۱۹: اگر مرد آلت تناسلی خود را داخل سوراخ راه پشت زن کرد و سر آن داخل سوراخ رفت، در این صورت نیز، روزه زن و مرد می شکند و قضا و کفاره بر هر دو واجب میشود.^۲

مسئله ۲۴: برای زن انداختن دوا یا تیل یا کدام شی دیگر در حالت روزه در سوراخ شرمگاه پیش جایز نیست. اگر زنی در حالت روزه در آنجا دوا انداخت، روزه اش می شکند. ولی کفاره واجب نمی شود.^۳

مسئله ۲۳: اگر دایه و قابله به ضرورت انگشت خود را داخل سوراخ شرمگاه پیش زنی کرد یا خود زن انگشت خود را داخل آنجا کرد و سپس تمام انگشت یا مقداری از انگشت را بیرون کشیده دوباره آن را داخل سوراخ کرد، در این صورت روزه می شکند لیکن کفاره واجب نمی شود. فقط قضای آن واجب می باشد.^۴

و اگر انگشت را بعد از بیرون کشیدن دوباره داخل نکرد، در این صورت روزه نمی شکند. البته اگر پیش

۱: مراد از سر آلت مرد فقط تا آنجای آلت مرد است که ختنه شده است که در عربی آن را «خشفه» می گویند.

۲: اما داخل کردن مرد در سوراخ راه پشت گناه عظیم دارد. قوم لوط به سبب همین عمل نابود گردانیده شدند چنانکه قرآن مجید واقعه آنها را به تفصیل بیان نموده است. و اگر این عمل کسی ثابت شود از طرف قاضی یا حاکم سزای سخت و شدیدی می بیند: **او بوطه دبر ... بنحو احراق بالنار و هدم الجدار و التنکيس من محل مرتفع باتباع الاحجار ... الدر المختار** علی هامش رد المختار: ج ۶ ص ۴۸

۳: این حکم درباره زنان است و اگر مردی دوا یا تیل در سوراخ آلت تناسلی خود بیندازد، روزه اش نمی شکند. مولف. حاشیه جدید: ج ۳ ص ۷۰

۴: اگر کسی در حالت روزه استمناء کرد {یعنی جَلَق زد} اگر انزال کرد، روزه اش شکست و اگر انزال نکرد، روزه اش باقیست. و کذلک الاستمناء بالكف ای فی کونه لا یفسد، هذا اذا لم ينزل اما لو انزل فعليه القضاء رد المختار: ج ۲ ص ۱۳۶ + فتاوی دار العلوم دیوبند: ج ۴ ص ۲۷۴.

و باید دانست که استمناء گناه می باشد.

﴿۱۲۵﴾

از داخل کردن به سوراخ انگشت وی تر بود، چه با آب یا چیزی دیگر، در این صورت روزه در همان بار اول داخل کردن انگشت می شکند.

مسئله ۲۸: اگر زنی خوابیده بود یا اینکه بیهوش بود و شوهرش با او هم خوابگی کرد، در این صورت روزه می شکند و فقط قضای آن بر او واجب می شود. کفاره واجب نمی شود و بر مرد، هم قضا و هم کفاره هردو واجب میشود.

﴿بقیه﴾

صورت‌های که روزه نگرفتن در آنها جایز است



مسئله ۱۳: اگر زن حایضه شد یعنی خون ماهوارش آمد یا ولادت کرد و خون نفاس آمد، پس برای او درست نیست که تا ختم حیض و نفاس روزه بگیرد.

مسئله ۱۴: اگر زن در شب از حیض یا نفاس پاک شد، پس اکنون روزه فردا را نباید ترک کند، اگرچه شب غسل نگرفته باشد، باز هم روزه بگیرد و در روز غسل نماید.

و اگر بعد از دمیدن صبح پاک شد، در این صورت نیت کردن روزه برایش اکنون درست نیست. لیکن خوردن و نوشیدن چیزی هم در طول روز برایش درست نمی باشد. بنابراین تمام روز را باید مانند روزه داران بگذرانند.

مست

زیورهای بهشتی

حجم چهارم

تالیف

حکیم الامت حضرت مولانا اشرف علی تھانوی رحمۃ اللہ علیہ

ترجمہ

مفتی محمد ابراہیم تیموری



✽ آغاز ترجمه حصه چهارم: ۲۰ ذی القعدة ۱۴۱۷ قمری مطابق ۱۰ حمل ۱۳۷۵ شمسی مطابق ۳۰ مارچ ۱۹۹۷ عیسوی.
✽ پایان ترجمه حصه چهارم: ۳ ذی الحجه ۱۴۱۷ قمری مطابق ۲۲ حمل ۱۳۷۵ شمسی مطابق ۱۹۹۷ عیسوی.
✽ پایان اصلاح ثانی حصه چهارم: ۱۸ ربیع الثانی ۱۴۲۹ قمری مطابق ۶ ثور ۱۳۸۶ شمسی مطابق ۲۴ اپریل ۲۰۰۸ عیسوی.



مسایل نکاح



مسئله ۱: نکاح یکی از نعمت های بزرگ الله تبارک و تعالی است که امور دین و دنیا توسط آن اصلاح می پذیرد و فواید بیشمار در آن نهفته است. مثلاً انسان از گناه به دور میشود، دل قرار می یابد، و شخص به نامحرمات بد نیت نمی گردد.

از همه مهتمتر اینکه فواید آن جداگانه است و ثوابش جداگانه. زیرا نشستن زن و شوهر نزد همدیگر، سخن گفتن محبت آمیز و دوستانه آنها با همدیگر، خندیدن و مزاح کردن آنها با یکدیگر و ملاعبت آنها با همدیگر، اینها همه از مشغول شدن به نمازهای نفلی در دیده شرع بهتر است.

مسئله ۲: نکاح فقط از گفتن دو کلمه بسته می شود. بطور مثال کسی بشخصی دیگر در روبروی شاهدان گفت که من دختر خود را به نکاح تو دادم و این شخص در جواب گفت که من قبول کردم، بس، نکاح بسته شد و آن دختر و این مرد، زن و شوهر شدند. {این را در اصطلاح، ایجاب و قبول میگویند.} البته اگر کسی چند دختر دارد، در این صورت فقط از گفتن جمله بالا نکاح بسته نمی شود بلکه باید نام دختر را گرفته مثلاً بگوید که من دختر خود «قدسیه» را به نکاح تو دادم و آن شخص بگوید من قبول کردم.

مسئله ۳: اگر کسی به شخص دیگری گفت که فلان دخترم را به نکاح من بده، و آن شخص گفت که من او را به نکاح تو دادم، در این صورت نکاح بسته شد، چه نفر اول بگوید که قبول کردم یا نگویید. نکاح در هر دو صورت بسته شد.

مسئله ۴: اگر خود دختر یا زن در آنجا حاضر بود و نکاح کننده به طرف او اشاره کرده بگوید که او را به نکاح تو دادم و مرد بگوید که قبول کردم، در این صورت نکاح باز هم بسته میشود و ضرورتی به نام گرفتن زن نیست.

و اگر خود دختر یا زن در آنجا حاضر نباشد، در این صورت، هم نام دختر و هم نام پدر او باید با آن اندازه آواز بلندی گرفته شود که گواهان بشوند.

و اگر مردم پدر دختر یا زن را هم نمی شناسند و فقط از نامگیری پدر دانسته نمی شود که نکاح کدام دختر یا زن را می بندند، پس در این صورت نام گرفتن پدر کلان این دختر یا زن نیز ضروری است. خلاصه اینکه حاضران مجلس نکاح باید بدانند که نکاح فلان دختر یا زن بسته میشود.

مسئله ۵: برای انعقاد نکاح، این شرط است که نکاح در موجودیت کم از کم دو مرد یا یک مرد و دو زن بسته شود و آنها با گوش خود، آن الفاظ نکاح را بشنوند که در بالا مذکور شد.

بنابراین اگر کسی در تنهایی و خلوت به شخصی دیگری گفت که من دخترم را با تو نکاح کردم و این

شخص گفت که قبول کردم، در این صورت نکاح بسته نمی شود.

به همین صورت اگر فقط در روبروی یک نفر نکاح کردند، بازهم نکاح بسته نمی شود.

مسئله ۶: اگر در بین گواهان نکاح، مردی نیست بلکه همه زن هستند، بازهم نکاح بسته نمی شود، اگرچه ده پانزده زن هم گواه نکاح باشند. در این صورت، بودن یک مرد با دو زن حتمی است.

مسئله ۷: اگر گواهان دو مرد بودند لیکن آنها مسلمان نیستند، در این صورت نیز نکاح منعقد {بسته} نمی شود.

به همین گونه اگر آن دو مرد مسلمان بودند لیکن هر دوی آنها یا یکی از آنها هنوز بالغ نشده است، در این صورت نیز نکاح منعقد نمی شود.

مسئله ۸: بهتر اینست که نکاح در حضور اشخاص زیادی بسته شود، مثلاً بعد از نماز جمعه در مسجد جامع و یا در جای دیگر، تا نکاح بین مردم مشتهر شود و مخفیانه نکاح نکنند.

لیکن اگر چنان ضرورتی پیش آمد که اشخاص زیادی نتوانستند از نکاح باخبر شوند، پس در این صورت کم از کم دو مرد، یا یک مرد و دو زن، باید در مجلس نکاح حاضر باشند تا الفاظ ایجاب و قبول نکاح را به گوش خود بشنوند.

مسئله ۹: اگر هم پسر بالغ است و هم دختر بالغ می باشد، در این صورت می توانند خودشان با همدیگر نکاح کنند. یکی از آنها به دیگری در روبروی دو گواه بگوید که من با تو نکاح کردم و دومی بگوید که من قبول کردم، بس، نکاح بسته شد.

مسئله ۱۰: اگر زنی نکاح خود را خودش نبست بلکه به شخص دیگری گفت که مرا با کسی نکاح کن یا اینکه گفت مرا با فلانی نکاح کن، و آن شخص در مقابل دو گواه او را به نکاح کسی داد، در این صورت نیز نکاح بسته شد.

اکنون اگر از این نکاح انکار هم کند، بازهم انکارش فایده ای ندارد.

کسانی که نکاح کردن با آنها حرام است



مسئله ۱: نکاح کردن شخص با اولادها و نواسه ها و کواسه های خود جایز نیست. همچنین نکاح زن با پدر یا پدرکلان پدری یا پدرکلان مادری و پدر پدرکلان پدری یا مادری اش هم جایز نیست.^۱

مسئله ۲: نکاح کردن زنی با برادر یا ماما یا کاکا یا پسران برادرش یا پسران خواهرش جایز نیست.^۲ در شریعت برادر آن مردی را میگویند که با این زن از یک پدر و مادر باشند یا اینکه از یک پدر باشند و از دو مادر یا اینکه از یک مادر باشند و از دو پدر، همه اینها شرعاً برادر می باشند.

و هر مردی که هم پدرش جدا باشد و هم مادرش جدا باشد، او برادر این زن نیست. نکاح کردن این زن با او درست است.

مسئله ۳: نکاح کردن زنی با دامادش نیز جایز نیست، چه دخترش بخانه شوهر رفته باشد و با شوهر خود همخوابگی و خلوت کرده باشد یا هنوز زفاف نشده باشد. نکاح زن با دامادش در هر دو صورت حرام است.^۳

مسئله ۴: اگر پدر دختری مُرد و مادرش دوباره با مرد دیگری نکاح کرد لیکن هنوز با شوهر نو خود در تنهائی یکجا نشده بودند که مادر این دختر وفات کرد و یا اینکه شوهر نو طلاقش داد، پس در این صورت برای این دختر درست است که با این مرد نکاح نماید.

البته اگر مادرش با این شوهر نو خود در تنهائی یکجا شده بود، در این صورت نکاح کردن این دختر با آن مرد جایز نیست.

مسئله ۵: نکاح کردن با اولادهای ناتنی (اندری) خود جایز نیست. یعنی اینکه اگر مردی دو سه زن دارد و وفات کند یا یکی از آنها را طلاق بدهد، در این صورت برای این زن نکاح کردن با پسران شوهر قبلی اش از زنان دیگرش به هیچ صورتی درست نیست. چه آن زنان با شوهر خود همخوابگی و خلوت کرده باشند یا نه. نکاح کردن با اولاد ناتنی خود در هر صورت برای این زن حرام است.

مسئله ۶: نکاح کردن زنی با خُسر (پدر شوهرش) یا پدر و پدرکلانهای خُسرش نیز جایز نیست.

مسئله ۷: نکاح کردن زنی با شوهر خواهر خود تا وقتی که خواهرش در نکاح او است جایز نمی باشد.

البته اگر خواهرش مرد یا اینکه شوهر خواهرش، خواهرش را طلاق داد و عِدَّت خواهرش تکمیل شده

۱ مسئله: و نکاح کردن مردی با مادرکلان خود، چه پدری و چه مادری و مادرِ مادرکلان خود، چه پدری و چه مادری جایز نیست. حرم علی المتزوج ذکرا کان او انثی، نکاح اصله او فرعه علا او نزل... شرح التتویر: ج ۱ ص ۱۸۷ + هدایه: ج ۲ ص ۲۸۷ + حاشیه جدید: ج ۴ ص ۳

۲ مسئله: و نکاح کردن مردی با مادر و خواهر و خاله و عمه اش یا دختران برادرش یا دختران خواهرش جایز نیست. لقوله تعالی: حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ اُمَّهَاتُکُمْ وَ اَخْوَاتُکُمْ وَ عَمَّاتُکُمْ وَ خَالَاتُکُمْ وَ بَنَاتُ الْاَخِ وَ بَنَاتُ الْاُخْتِ... نساء: آیه ۲۳ + هدایه: ج ۲ ص ۲۸۷

۳: و نکاح کردن مردی با زن پسر خود جایز نیست. لقوله تعالی: وَ حَلَائِلُ اَبْنَائِکُمُ الَّذِینَ مِنْ اَصْنَابِکُمْ. سورة نساء: آیه ۴

است^۱ در این صورت اکنون این زن میتواند با شوهر خواهر خود نکاح کند.

البته نکاح کردن با او قبل از تکمیل عِدَّت طلاق جایز نیست.

مسئله ۸: اگر دو خواهر با یک مرد نکاح کردند، نکاح هر کدام آنها که اول بسته شده بود صحیح است و نکاح آن خواهر که بعداً رخ داده بود صحیح نیست.^۲

مسئله ۹: هنگامیکه زنی با مردی نکاح کرد، اکنون تا وقتی که آن زن در نکاح این مرد است، نکاح عمه و خاله و دختر خواهر و دختر برادر آن زن با این مرد جایز نیست.



مسئله ۱۰: هر دو زنی که پیوند خویشاوندی در میان شان بگونه ای است که اگر مثلاً یکی از آنها مرد باشد، نکاح ایشان با یکدیگر جایز نمی بود، شرعاً این دو زن نمی توانند یکجا در نکاح یک مرد باشند. هنگامی که یکی از آنها بمیرد یا طلاق شود و عِدَّت طلاقش بگذرد، آنگاه زن دوم میتواند با آن مرد نکاح کند.

مسئله ۱۱: زنی هست که یک دختر ناتنی از شوهر قبلی خود دارد، هر دوی این ها اگر یکجا با یک مرد نکاح کنند، جایز است.

مسئله ۱۲: «بچه خواندگی» {پسر خواندگی} در شریعت اعتباری ندارد، و کسی از بچه خوانده شدن واقعاً بچه کسی نمی شود. بنابراین نکاح کردن زنی با بچه خوانده خود درست است.

مسئله ۱۳: اگر مردی مامای اصلی زن نیست بلکه بخاطر کدام خویشاوندی دوری او را ماما میگویند، نکاح کردن زن با او درست است.^۴

به همین صورت اگر مردی را بخاطر قرابت دوری، کاکا یا برادرزاده یا خواهر زاده می خوانند و او واقعاً کاکای اصلی زن نیست، در این صورت نیز نکاح کردن این زن با او درست است.
به همین گونه نکاح کردن زن با بچه کاکا یا بچه ماما یا بچه عمه یا بچه خاله اش نیز درست است.

۱: مسایل عِدَّت به تفصیل تحت عنوان مسائل عدت خواهد آمد.

۲: و اگر نکاح هر دو خواهر با این مرد یکجا در یک مجلس بسته شده بود، در این صورت نکاح هر دو صحیح نیست. حاشیه جدید: ۴/۴

۳: ماما را در فارسی ایران «دائی» میگویند.

۴: هر سه قسم برادران مادر یک زن، ماماها ی اصلی آن زن هستند. یعنی اینکه برادران مادر آن زن با مادرش، چه فقط پدر شریک باشند یا فقط مادر شریک باشند و یا پدر و مادر شریک باشند همه ایشان ماماها ی اصلی این زن می باشند. تصحیح

الاغلاط + حاشیه جدید: ح ۴ ص ۵

مسئله ۱۴: به همین ترتیب، دو دختر یا زن که دختر کاکا یا دختر ماما یا دختر عمه یا دختر خاله همدیگر می باشند، آنها میتوانند یکجائی با یک مرد نکاح کنند.

و همین حکم آن خاله و عمه ای است که خاله و عمه اصلی زن نمی باشند بلکه بخاطر کدام قرابت دوری، آنها را خاله و عمه میگویند، بنابراین در صورت بالا جایز است که زن و این خاله دورش یا عمه دورش یکجا باهم با یک مرد نکاح کنند.



مسئله ۱۵: نکاح کردن با هر خویشاوندی که از طرف نسب حرام است، نکاح کردن با وی از طرف شیر خوردن (رضاعت) نیز حرام میشود.^۱

یعنی اینکه دختر یا زنی با آن مردی که همسرش این دختر یا زن را در طفولیت شیر داده بود جایز نیست، زیرا شوهر آن زن شرعاً پدرش گفته میشود. و همچنین نکاح کردن زن با برادر شیری خود هم درست نیست.

و نکاح زن با آن کسی که این زن او را شیر داده است نیز درست نیست. و همچنین نکاحش با اولاد آن شخص نیز درست نیست. زیرا اولاد آن شخص، اولاد این زن هم میشوند.

و نکاح با ماما و کاکا و برادرزاده و خواهرزاده شیری نیز حرام است.

مسئله ۱۶: اگر دو دختر از یک زن شیر خورده اند، در این صورت هر دوی آنها نمی توانند یکجائی در نکاح یک مرد باشند.

خلاصه اینکه هر حکمی که در بالا برای خویشاوندهای نسبی بیان شد، همان احکام خویشاوندی شیرخوردن نیز می باشد.

۱: یعنی اینکه به همان صورتی که برای زن یا مرد حرام است که با پدر و مادر و خواهر و دختر و خاله و عمه و غیره محارم نسبی خود نکاح کند، به همین صورت، اگر دختر یا پسری در دوران شیرخوارگی، علاوه بر شیر مادر خود شیر زن دیگری را نیز بخورد پس نکاح این دختر با شوهر و برادران و پسران و غیره محارم آن زن و شوهر او، حرام می باشد.

زیرا شوهر آن زن، پدر شیری (یعنی رضاعی) این دختر است و برادران آن زن، ماماها شیری این دختر و پسران آن زن، برادران شیری این دختر، و غیره. و نکاح این پسر با خود آن زن و خواهران و دختران و غیره محارم آن زن و شوهر او حرام می باشد، زیرا آن زن، مادر شیری (یعنی رضاعی) این پسر است و خواهران او، خاله های این پسر و دختران او، خواهران این پسر و غیره. این را بخوبی بیاد بسپارید.

تفصیل مسایل رضاعت یعنی شیرخوردن تحت عنوان جداگانه ای بیان خواهد شد.

- مسئله ۱۷:** مسئله ۱۷ در آخر این حصه کتاب تحت عنوان «بقیه کسانی که نکاح...» درج است.
- مسئله ۱۸:** مسئله ۱۸ در آخر این حصه کتاب تحت عنوان «بقیه کسانی که نکاح...» درج است.
- مسئله ۱۹:** مسئله ۱۹ در آخر این حصه کتاب تحت عنوان «بقیه کسانی که نکاح...» درج است.
- مسئله ۲۰:** مسئله ۲۰ در آخر این حصه کتاب تحت عنوان «بقیه کسانی که نکاح...» درج است.



- مسئله ۲۱:** نکاح زن مسلمان بجز با مرد مسلمان با هیچ غیر مسلمانی جایز نیست.
- مسئله ۲۲:** اگر شوهر کدام زن، زن را طلاق داد یا اینکه وفات کرد، در این صورت برای این زن جایز نیست که قبل از اینکه عدت طلاق یا عدت مرگ شوهر را بگذراند، با کس دیگری نکاح کند.^۱
- مسئله ۲۳:** هر زنی که با مردی نکاح کرده است، اکنون برایش جایز نیست که بدون طلاق و تکمیل دوره عدت با مرد دیگری نکاح کند.
- مسئله ۲۴:** مسئله ۲۴ در آخر این حصه کتاب تحت عنوان «بقیه کسانی که نکاح...» درج است.
- مسئله ۲۵:** هر مردی که چهار زن در نکاحش است، برای وی نکاح کردن با زن پنجم درست نیست. و اگر یکی از آن زنان را طلاق داد، پس تا وقتی که عدت طلاق او تکمیل نشود، نمی تواند با زن دیگری نکاح نماید.
- مسئله ۲۶:** نکاح دختر سنی با مرد شیعه، در فتاوی بسیاری از علماء درست نیست.^۲

۱: مسایلی عدت طلاق و عدت مرگ، تحت عنوان های جداگانه بیان خواهند شد.

۲: قال ابن عابدین: و بهذا ظهر ان الرافضی ان كان ممن يعتقد الالوهیه فی علی، او ان جبرئیل غلط فی السوحی، او كان ينكر صحبة الصديق، او يقذف السيدة الصديقة، فهو كافر لمخالفته القواعد المعلومة من الدين، بخلاف ما اذا كان يفضل عليا او يسب الصحابة فانه مبتدع لا كافر. رد المحتار: ج ۴ ص ۱۳۵. الرافضی اذا كان يسب الشیخین و يلعنهما العیاذ بالله فهو كافر، و ان كان يفضل عليا كرم الله تعالى وجهه علی ابی بكر، لا يكون كافراً الا انه مبتدع. فتاوی عالمگیری: ج ۲ ص ۲۶۴

مسئله: نکاح مسلمان با قادیانی که «احمدی» هم گفته میشوند جایز نیست زیرا به سبب انکار عقیده ختم نبوت رسول اکرم ﷺ و انکار سایر متواترات دین، علمای امت اجماعاً بر تکفیر قادیانی ها متفق القول اند.

فتاوی دار العلوم دیوبند: ج ۲ ص ۲۱۴ و ۲۱۵ + عزیز الفتاوی: ج ۱ ص ۳۹۹ و ۴۰۰ + مجموعه رسائل الکشمیری: ج ۲ ص ۳۴ به بعد + و ج ۳ ص «ج» به بعد + فتاوی مفتی محمود: ج ۱ ص ۲۰۰ تا ۲۸۱ + فتاوی رحیمیه: ج ۱ ص ۱۶۸ و ۱۷۰ و ۱۹۶ + امداد الاحکام: ج ۱ ص ۵۱ تا ۱۶۷ + احسن الفتاوی: ج ۱ ص ۴۶ و ۴۷ + فتاوی عثمانی: ج ۱ ص ۸۵ + فتاوی محمودیه: ج ۲ ص ۱۱۴ تا ۱۳۵

احکام ولی



هر کسی که اختیار نکاح دختر و پسری را دارد، او را «ولی» میگویند.

مسئله ۱: اولین ولی دختر و پسر، پدر اوست. اگر پدر نباشد، پدر کلان پدری ولی اوست. اگر ایندو نباشند، برادر سکه که با او از یک پدر و مادر است، اگر این برادر نباشد، برادر ناتنی که هر دو از یک پدر اند و از دو مادر، اگر این برادر هم نباشد، برادرزاده ها، اگر برادر زاده نباشد، پسر برادرزاده، بعد از او، نواسه اش یعنی پسرِ پسرِ برادرزاده.

و اگر هیچ کدام از اشخاص بالا نباشد، اول کاکای سکه، آنگاه کاکای ناتنی یعنی برادر ناتنی پدر، و آنگاه پسر کاکای سکه، و آنگاه نواسه او یعنی پسر پسر کاکای اصلی. آنگاه پسر کاکای ناتنی، آنگاه نواسه نرینه کاکای ناتنی.^۱

و اگر باز هیچ کدام از این افراد نامبرده نباشد، در این صورت کاکای پدر این دختر یا پسر، ولی او است، سپس پسر او. و اگر کاکای پدر یا پسر و نواسه و کواسه نرینه اش نباشد، در این صورت کاکای پدر کلان پدری ولی است، سپس پسر او، سپس نواسه نرینه او، و سپس کواسه نرینه او و غیره...

و اگر باز هم هیچ کدام از آنها نباشد، در این صورت مادر، ولی دختر یا پسر خود میشود، و بعد از او مادر کلان پدری، و بعد از او مادر کلان مادری، و بعد از او پدر کلان مادری، و بعد از او خواهر اصلی که هر دو از یک پدر و مادرند، و بعد از او خواهر ناتنی که هر دو از یک پدر اند و از دو مادر، و بعد از او آن برادر و خواهری که با این دختر یا پسر از طرف مادر شریک هستند و از طرف پدر جدا.

و بعد از همه اینها عمه ولی است، و بعد از عمه، ماما ولی است، و بعد از ماما، خاله ولی است و غیره...

مسئله ۲: شخص نابالغ ولی کسی شده نمی تواند. و کافر ولی هیچ مسلمانی شده نمی تواند. مجنون و

۱: پدر کلان یعنی جد و کاکا یعنی عمو. سکه یعنی اصلی و آندر یعنی ناتنی.

۲: برای دانستن مسایل بلوغ به حصه دوم این کتاب تحت عنوان «مسایل بالغ شدن» و حاشیه مسئله ۱۵ تحت عنوان «صورت های که روزه نگرفتن در آنها جایز است» در حصه سوم و همچنین به حاشیه مسئله اول همین حصه کتاب تحت

دیوانه هم ولی کسی شده نمی تواند.

مسئله ۳: دختر بالغ، خود مختار است که نکاح بکند یا نکند و مختار است که با هر کسی که بخواهد نکاح کند، کسی نمی تواند بر او جبر نماید.

اگر او خودش با کسی نکاح کرد، نکاحش درست است، چه ولی اش آگاه شود یا نشود، و چه ولی اش راضی باشد یا نباشد، نکاحش در هر صورت درست است.

هان، البته اگر او با کُفوی خود یعنی همبرابرش نکاح نکرده است بلکه با کسی نکاح نموده که در «کفائت»^۱ کمتر از او است و ولی از این نکاح راضی نیست، فتوی در این صورت اینست که این نکاحش درست نمی باشد.

و اگر دختر با کسی که کُفویش یعنی همبرابرش است نکاح کرده لیکن در مقابل مهری کمتر از «مهرِ مثل» نکاح کرده است، در این صورت گرچه نکاح صحیح است لیکن ولی او میتواند این نکاح را فسخ کند. یعنی اینکه ولی او نزد حاکم و قاضی مسلمان رفته فسخ این نکاح را درخواست کند، حاکم و قاضی این نکاح را فسخ خواهند کرد.

لیکن حق درخواست فسخ نکاح، فقط حق آن ولی های است که در مسئله اول قبل از مادر مذکور شده اند، یعنی از پدر گرفته بالترتیب تا به نواسه ها و کواسه های نرینه کاکای پدر کلان پدري. و «مهرِ مثل» در شریعت همان مهری را می گویند که در خاندان دختر مروج است.



مسئله ۴: اگر یکی از ولی های دختر بالغ بدون پرسیدن و اجازه وی، او را به نکاح کسی داد، در این صورت این نکاح موقوف به اجازه دختر می باشد. اگر دختر اجازه بدهد، نکاح درست خواهد بود و اگر راضی نباشد و اجازه ندهد، نکاح منعقد نمی شود. و طریقه اجازه در ذیل درج است:

مسئله ۵: اگر ولی دختر باکره ای که اکنون بالغ شده است آمده گفت که من تو را با فلانی نکاح میکنم یا نکاح کرده ام و دختر خاموش ماند یا خندید یا گریه کرد، همه اینها صورتهای اجازه می باشد و اکنون اگر ولی، وی را به نکاح آنکس بدهد نکاح صحیح خواهد بود، و اگر وی را به نکاح آنکس داده است نکاح صحیح می باشد.

عنوان «مسایل طلاق» رجوع کنید

۱: مسایل کفائت یعنی آن اموری که شوهر در آنها باید با زن کفو و برابر باشد تحت عنوان بعدی می آید.

و این ضروری نیست که دختر حتماً با زبان خود اجازه بدهد و اگر با زبان خود اجازه ندهد آن اجازه نباشد، نی، نکاح از طریقه های بالا نیز منعقد میشود. کسانی که به زور، دختر را مجبور میکنند که زبانی اجازه بدهد، کار زشتی مرتکب میشوند.

مسئله ۶: اگر ولی در وقت اجازه گرفتن از دختر، نام شوهر را نگرفت و نه دختر از قبل نامش را میدانست، پس در این صورت فقط از خاموش ماندن رضایت دختر ثابت نمی شود، و خاموشی و سکوت او را اجازه نخواهیم دانست.

بلکه در این صورت ضروری است که نام و نشان داماد گفته شود تا دختر اینقدر بداند که داماد فلان کس است.

به همین صورت، اگر مقدار مهر را بیان نکرد و دختر بالغ را در مقابل مهری کمتر از مهر مثل نکاح کرد، در این صورت نیز نکاح بدون اجازه آن دختر منعقد نمی شود، بنابراین حسب قاعده، دوباره باید از او اجازه گرفته شود.

مسئله ۷: اگر این زن باکره نیست بلکه قبلاً عروسی کرده بود و این نکاح دوم اوست و ولی اش از او اجازه خواست، در این صورت فقط خاموش ماندنش اجازه شمرده نخواهد شد بلکه اجازه زبانی در این صورت ضروری است.

و اگر او زبانی چیزی نگفت و ولی اش فقط به سبب خاموش ماندنش او را نکاح کرد، در این صورت نکاح موقوف خواهد ماند، اگر این زن این نکاح را قبول کند نکاح صحیح میشود و اگر آن را قبول نکند، نکاح منعقد نمی شود.

مسئله ۸: اگر پدر دختر بالغه باکره موجود بود لیکن کاکا یا برادر و غیره دختر از او اجازه خواستند، در این صورت نیز فقط خاموش ماندن دختر اجازه شمرده نخواهد شد بلکه تا هنگامی که دختر زبانی اجازه ندهد سکوت وی اجازه محسوب نخواهد شد.

البته اگر خود پدر این دختر، آنها را برای اجازه خواستن فرستاده بود، در این صورت سکوت دختر نیز اجازه می باشد. خلاصه اینکه هر وقت که ولی ای که مقدمتر از همه است و اجازه خواستن شرعاً حق اوست، خودش یا فرستاده اش از دختر بالغ اجازه بخواهد، در این صورت خاموش ماندن دختر اجازه محسوب میشود.

و اگر حق اجازه خواستن از پدر کلان دختر بود لیکن برادر دختر اجازه خواست یا حق اجازه خواستن از برادر دختر بود لیکن کاکای دختر اجازه خواست، در این صورتها خاموش ماندن و سکوت دختر اجازه

شمرده نخواهد شد.

مسئله ۹: اگر ولی دختر بالغ بدون پرسیدن و بدون اجازه گرفتن از دختر، او را نکاح کرد و سپس خود ولی یا فرستاده اش آمده خبر داد که ترا با فلان شخص نکاح کرده ام، در این صورت نیز خاموش ماندن دختر اجازه خواهد بود و نکاح صحیح خواهد شد.

و اگر کس دیگری آمده خبر نکاح را آورد، پس اگر این خبردهنده آدم نیک و دیندار است یا اینکه دو نفر آمده خبر نکاح را آوردند، در این دو صورت نیز خاموش ماندن دختر اجازه شمرده میشود و نکاح از سکوت وی صحیح میگردد.

و اگر خبردهنده فقط یک شخص نامعتبر است، در این صورت نکاح از خاموش ماندن دختر صحیح نخواهد شد بلکه نکاح موقوف خواهد ماند و هنگامی که دختر زبانی اجازه بدهد یا چنان کاری از طرف دختر روی بدهد که توسط آن دانسته شود که دختر نکاح را قبول کرده، آنگاه نکاح صحیح خواهد گردید.

مسئله ۱۰: مسئله ۱۰ در آخر این حصه کتاب تحت عنوان «بقیه احکام ولی» درج است.

مسئله ۱۱: همین حکم پسران نیز هست که اگر پسر بالغ باشد، ولی نمیتواند بر او جبر کند و بدون اجازه او نکاحش را نماید. اگر ولی اش بدون پرسیدن و اجازه گرفتن از وی نکاحش را بست، در این صورت نکاح موقوف بر اجازه آن پسر خواهد بود. اگر اجازه بدهد، نکاح صحیح میشود و اگر اجازه ندهد، نکاح صحیح نمی باشد.

البته تفاوت میان دختر و پسر در اینست که فقط خاموش ماندن پسر اجازه محسوب نمی شود بلکه برای پسر ضروری است که زبانی اجازه بدهد.



مسئله ۱۲: اگر دختر یا پسر نابالغ اند، در این صورت خود مختار نیستند، نکاح آنها بغیر اجازه ولی منعقد نمی شود.

و اگر نابالغ بدون اجازه ولی خود نکاح کرد یا اینکه کس دیگری نکاحش را بست، در این صورتهای نکاح آن نابالغ موقوف به اجازه ولی اش می باشد، اگر ولی اجازه بدهد، نکاح صحیح خواهد بود و اگر ولی اجازه ندهد، نکاح باطل خواهد شد.

و ولی دختر یا پسر نابالغ، اختیار کامل دارد که وی را به نکاح بدهد یا ندهد و یا با هر کسی که می خواهد نکاحش کند، دختر یا پسر نابالغ، این نکاح را در آن وقت نمی توانند رد کنند، چه آن دختر نابالغ، باکره باشد یا اینکه قبلاً نکاح دیگری شده و نزد شوهر هم رفته باشد. حکم هر دو صورت یکسان است.

مسئله ۱۳: اگر پدر یا پدرکلان پدری، دختر یا پسر نابالغ را با کسی نکاح کرد، در این صورت نیز آنها بعد از

بالغ شدن نمی توانند این نکاح را رد کنند، خواه این نکاح با کفو و همبرابرشان شده باشد یا با غیر کفو و کسانی که کمتر و پائینتر از آنها می باشند و خواه این نکاح در بدل مهر مثل بسته شده باشد یا در بدل مهری بسیار کمتر از آن.

نکاح در هر صورت صحیح است و آنها بعد از بالغ شدن نمی توانند هیچ کاری کنند.

مسئله ۱۴: و اگر ولی دیگری غیر از پدر و پدرکلان پدری دختر نابالغ^۱ او را با کسی نکاح کرد و آن شخص کفو^۲ی دختر یعنی همبرابر دختر است و مهرش هم مهر مثل می باشد، در این صورت نکاح در آن وقت صحیح می باشد لیکن بعد از بالغ شدن، دختر اختیار دارد که این نکاح را باقی بگذارد و یا نزد حاکم و قاضی مسلمان درخواست نموده این نکاح را فسخ نماید.

و اگر این ولی دختر نابالغ^۱ دختر نابالغ را با غیر کفو^۲ یعنی با مردی که همبرابر دختر نیست و یا در بدل مهری کمتر از مهر مثل نکاح کرد، در این صورت نکاح اصلاً منعقد نمی شود.

و همچنین اگر این ولی^۱ پسر نابالغ را با دختری در بدل آنقدر مهری نکاح بست که این مهر بسیار بیشتر از مهر مثل آن دختر است، در این صورت نیز این نکاح اصلاً منعقد نمی شود.

مسئله ۱۵: مسئله ۱۵ در آخر این حصه کتاب تحت عنوان «بقیه احکام ولی» درج است.

مسئله ۱۶: مسئله ۱۶ در آخر این حصه کتاب تحت عنوان «بقیه احکام ولی» درج است.



مسئله ۱۷: اگر این ولی دختر نابالغه که اصولاً حق نکاح کردن او را دارد، در مسافرت بوده آنقدر دور است که اگر منتظر او بنشینند و با او مشوره کنند، این فرصت از دست میرود و خواستگار آنقدر انتظار نخواهد کرد و دوباره یافتن چنین خواستگاری مشکل است، پس در این صورت ولی بعدی نیز میتواند دختر را نکاح بنماید. بنابراین اگر این ولی دوم بدون پرسیدن و اجازه ولی اول، دختر را به نکاح بدهد نکاحش صحیح خواهد بود.

و اگر ولی اول آنقدر دور نباشد، پس بدون پرسیدن و اجازه او، ولی دوم نباید دختر را نکاح نماید و اگر ولی دوم در این صورت بازهم دختر را به نکاح داد، پس این نکاح موقوف به اجازه ولی اول خواهد بود، اگر او اجازه بدهد نکاح صحیح خواهد شد و اگر اجازه ندهد نکاح منعقد نمی گردد.

مسئله ۱۸: به همین گونه اگر ولی دوم در موجودیت ولی اول، دختر یا پسر نابالغ را نکاح کرد، بطور مثال حق نکاح از پدر بود لیکن پدرکلان این نابالغ را نکاح کرد، و از پدر نابالغ هیچ رای و مشوره نگرفت، در این

۱: مانند برادر یا کاکا و غیره ولی های دختر و پسر که تفصیل آنها در مسئله اول گذشت.

صورت این نکاح موقوف به اجازه پدر آن دختر یا پسر نابالغ می باشد.
و یا اینکه حق نکاح کردن نابالغ از برادرش بود لیکن کاکای آن نابالغ وی را نکاح کرده در این صورت،
صحت این نکاح موقوف به اجازه برادر آن دختر یا پسر نابالغ می باشد.
مسئله ۱۹: زنی عقلش را از دست داد و دیوانه شد و این زن یک پسر بالغ دارد و پدرش هم موجود است.
اگر خواستند که نکاحش کنند، در این صورت ولی این زن، پسر او می باشد، زیرا پسر در ولی بودن
مقدمتر از پدرش است.

مسایل کفائت

﴿یعنی چه کسانی در مورد نکاح باهم برابر هستند و چه کسانی نیستند﴾



مسئله ۱: در شریعت این نکته بسیار مراعات شده است که بدون کفائت یعنی برابری و هم مرتبه ای نکاح
صورت نگیرد، یعنی اینکه دختر را با چنان مردی نکاح نکنید که کفوی او یعنی برابر او و هم مرتبه او
نیست.^۱

مسئله ۲: کفائت یعنی برابری شوهر با زن بر چند قسم است. یکی برابری در نسب، دوم برابری در مسلمان
بودن، سوم برابری در دینداری، چهارم برابری در پول و مال، پنجم برابری در کسب و پیشه.

مسایل برابری در نسب:

مسئله ۳: برابری در نسب این است که شوهر در نسب، کفو و برابر زن باشد. سید و انصاری و علوی از
لحاظ نسب با همدیگر برابر هستند.

یعنی اگرچه مرتبه سیدها بلندتر است لیکن اگر دختر سید با پسر انصاری نکاح کرد، در این صورت
نخواهیم گفت که دختر با کفو و برابر خود نکاح نکرده بلکه این انصاری نیز کفو و برابر دختر سید می باشد.

۱: به همین صورت مناسب نیست، دختر را به نکاح مردی داد که در دینداری برابر با دختر نباشد. مؤلف. حاشیه جدید:

مسئله ۴: نسب از طرف پدر اعتبار دارد، نسب مادری اعتباری ندارد. بنابراین اگر پدر سید باشد پسرش نیز سید است و اگر پدر انصاری است پسرش نیز انصاری است، خواه مادر او از هر قومی باشد. بنابراین اگر کدام سید با زنی از قوم دیگری نکاح نمود، پسرش هم سید بوده در مرتبه برابر با سیدها خواهد بود.

البته این امری دیگر است که هر کسی که پدر و مادرش از خاندان عالی باشند، توقیر وی بیشتر خواهد بود لیکن در شرع همه اینها برابر همدیگر گفته می شوند.

مسئله ۵: قوم افغان و قوم مُغل هر دو برابر همدیگر اند^۱ و آنها کفو و برابر سیدها و عربها نمی باشند. بنابراین اگر دختر سید یا عرب با کدام افغان یا مُغل نکاح کرد، در این صورت خواهیم گفت که این نکاح با غیر کُفو و نابرابر صورت گرفته است.

مسائل برابری در مسلمان بودن:

مسئله ۶: برابری شوهر با زن در مسلمان بودن فقط در قوم های افغان و مُغل و غیره اقوام غیر عرب اعتبار دارد و در بین سیدها و انصاریها و علویها و عربها اعتباری ندارد.

بنابراین مردی که خودش نومسلمان است و پدرش کافر بود کُفو و برابر زنی نیست که هم خودش مسلمان است و هم پدرش مسلمان می باشد. و آن مردی که هم خودش مسلمان است و هم پدرش مسلمان است لیکن پدرکلانش مسلمان نیست، او کُفو و برابر آن زنی نمی باشد که پدرکلانش هم مسلمان بود.

مسئله ۷: هر مردی که پدر و پدرکلانش مسلمان باشند لیکن پدرِ پدرکلانش مسلمان نبود، او کُفو و برابر آن زنی می باشد که چندین پشتش مسلمان بوده اند.

خلاصه اینکه کفایت و برابری در مسلمان بودن فقط تا پدرِ پدرکلان اعتبار دارد و بعد از او اعتباری ندارد.

مسائل برابری در دینداری:

۱: مسئله کفایت نسبی در بین آن اقوامی که عرب نیستند یعنی عجمی ها مانند افغانها، تاجیکها، ترکها، ازبکها، چینی ها، اروپائی ها و غیره جاری نمیگردد و همه اقوام غیر عرب کفوی همدیگر اند. و اما فی العجم فتعتبر حرية و اسلاماً. الدر المختار علی هامش رد المختار: ج ۴ ص ۱۵۱

مسئله ۸: مراد از کفائت و برابری شوهر با زن در دینداری اینست که مرد فاسق یعنی کسی که اوباش یا قمارباز یا شرابخور یا بدکار است، کفو و برابر زن دیندار و پارسا و نیک نمی باشد.

مسایل برابری در پول و مال:

مسئله ۹: مراد از کفائت و برابری شوهر با زن در پول و مال و دارائی اینست که مردی کاملاً مفلس و نادر و محتاج، کفو و برابر زن پولدار نمی باشد.

و اگر مرد کاملاً مفلس نیست بلکه آن قدر مهری را که در شب زفاف رسم است که به زن بدهند، اگر میتواند حالا به زن بدهد و همچنین میتواند نفقه وی را بدهد، پس در این صورت وی کفو و برابر زن پولدار می باشد، اگرچه نتواند که تمامی مهر را همین حالا بپردازد.^۱

و این هم ضروری نیست که خاندان دختر به هر اندازه ای که پولدار هستند، شوهر هم همانقدر یا نزدیک به آن پولدار و ثروتمند باشد.

مسایل برابری در کسب و پیشه:

مسئله ۱۰: مراد از کفائت و برابری شوهر با زن در کسب و پیشه اینست که مرد نداف، کفو و برابر خیاط نیست، به همین صورت دلاک، کالاشوی و غیره نیز کفو و برابر خیاط نیست.^۲

مسئله ۱۱: مرد دیوانه و مجنون، کفو و برابر زن هوشیار و عاقل نمی باشد.

مسایل مهر



^۱: یعنی هر جائی که دادن مقداری از مهر رواج است، حاشیه جدید: ج ۴ ص ۱۱ و اگر در جائی رواج نیست، این نیز ضروری نیست.

^۲: نکته ای که بایست در اینجا ملحوظ داشت اینست که مسایل کفائت بین زن و شوهر در کسب و پیشه چون از مسایل عرفی است بنابراین حسب قاعده «المعروف کالمشروط» اگر عرف شهرها و ممالک دیگر جداگانه باشد، حکم شرعی نیز جداگانه خواهد بود. مسئله مذکور در بالا حسب عرف دیار هند نوشته شده است.

مسئله ۱: در وقت نکاح چه مهر را ذکر کنند یا نکنند، نکاح در هر حال منعقد میشود لیکن در این صورت مهر مثل لازم میگردد.

بلکه اگر کسی در وقت نکاح شرط بگذارد که من مهر نمی دهم و بی مهر نکاح میکنم، بازهم مهر لازم میگردد.

مسئله ۲: کمترین مقدار مهر زن «ده درهم شرعی نقره» یا قیمت آن است^۱ و بیشترین مقدار آن مقرر نیست بلکه هر قدر که زن بخواهد میتواند مهر خود را مقرر کند لیکن مهر بسیار زیاد بستن خوب نیست.

بنابراین اگر کسی فقط در بدل قیمت دو درهم نقره یا کمتر از آن نکاح کرد، در این صورت بر او لازم است که بازهم باید پولی برابر با قیمت ده درهم نقره را به زن بدهد، زیرا مهری کمتر از این در شرع وجود ندارد.

و اگر شوهر قبل از زفاف زنش را طلاق بدهد، در این صورت نصف مهر را باید بپردازد.

مسئله ۳: مسئله ۳ در آخر این حصه کتاب تحت عنوان «بقیه مسایل مهر» درج است.

مسئله ۴: مسئله ۴ در آخر این حصه کتاب تحت عنوان «بقیه مسایل مهر» درج است.

مسئله ۵: مسئله ۵ در آخر این حصه کتاب تحت عنوان «بقیه مسایل مهر» درج است.

مسئله ۶: مسئله ۶ در آخر این حصه کتاب تحت عنوان «بقیه مسایل مهر» درج است.

مسئله ۷: اگر در وقت نکاح هیچ ذکری از مهر به میان نیامد و نکاح انجام شد، یا اینکه مرد به این شرط نکاح کرد که من بدون مهر نکاح میکنم و هیچ مهری به زن نمیدهم، و سپس از زن و شوهر یکی مُرد و یا چنان تنهائی و یکجائی میان ایشان واقع شد که در شرع اعتبار دارد، پس در این صورت نیز ادای مهر ضروری است و در چنین صورتی «مهر مثل» لازم میشود.

و در چنین صورت، اگر شوهر قبل از وقوع چنان تنهائی و یکجائی که شرعاً معتبر است زن را طلاق بدهد، زن مستحق مهر گرفتن نمی باشد بلکه فقط یک جوهر لباس خواهد یافت.

و دادن این یک «جوهر لباس» بر شوهر واجب می باشد، بنابراین اگر آن را ندهد گناهکار میشود.

^۱: چنانکه در متن کتاب آمد کمترین مهر زن «ده درهم شرعی» یا قیمت آن است. بنابراین چون یک درهم شرعی مساوی ۳ گرام و ۶۱ میلی گرام است، ده درهم شرعی برابر با ۳۰ گرام و ۶۱ میلی گرام نقره می باشد. لهذا کمترین مقدار مهر زن یا ۳۰ گرام و ۶۱ میلی گرام نقره است و یا پولی برابر با این مقدار نقره مأخذ این اوزان در حصه سوم کتاب گذشت.

مسئله ۸: در صورت مذکوره بالا معنای یک جوهر لباس که دادن آن بر شوهر واجب میشود اینست که شوهر یک پیراهن و یک چادر و یک ازار و یک چادری (یا چادر نماز بزرگ) که سر تا پای زن را بپوشاند باید به او بدهد.

مسئله ۹: شوهر این جوهر لباس را مطابق قدرت و توانائی خود باید بدهد، یعنی اگر آدم فقیر و نادار است، لباس ارزان بدهد و اگر بسیار فقیر نیست لیکن خیلی پولدار هم نمی باشد، در این صورت لباس متوسط بدهد، و اگر شوهر خیلی پولدار و ثروتمند است، در این صورت باید لباس ابریشمی بدهد. اما در هر صورت باید متوجه بود که قیمت این جوهر لباس، نباید از نصف مهر مثل آن زن بیشتر شود. و همچنین نباید قیمت این جوهر لباس از قیمت پنج درهم نقره کمتر شود^۱ بنابراین خریدن و دادن تکه یا لباس خیلی گرانبها که قیمت آن بیشتر از نصف مهر مثل آن زن شود، بر شوهر واجب نیست. البته اگر کسی به رضایت و خوشی خود، تکه یا لباس خیلی گرانبها و بسیار بیشتر از قیمت نصف مهر مثل را به زن طلاق داده خود بدهد، اینکار درست است.

مسئله ۱۰: اگر در وقت نکاح هیچ مهری مقرر نکردند لیکن زن و شوهر بعد از نکاح با رضایت خود مهر را معین نمودند، پس اکنون مهر مثل بر شوهر لازم نمی گردد بلکه همان مهری لازم میگردد که زن و شوهر به رضایت خود آن را معین کرده اند. البته اگر قبل از وقوع آن خلوت و یکجائی ای که در شریعت معتبر است، زن طلاق شود، در این صورت زن مستحق گرفتن مهر نمی باشد، بلکه فقط همان یک جوهر لباس را خواهد یافت که در بالا ذکر شد.



مسئله ۱۱: اگر مردی مطابق طاقت و توان خود یک هزار یا ده هزار را مهر مقرر کرد و سپس به رضایت خود، مهر زن را اضافه نمود و گفت که بجای یک هزار، یک و نیم هزار به تو میدهم، پس در این صورت هر مقدار پولی که شوهر در مهر اضافه کرده است، حالا بر او واجب میگردد. اگر آن را ندهد گناهکار می شود.

و اگر شوهر در این صورت زن را قبل از اینکه میان شان آنگونه تنهائی و یکجائی پیش بیاید که در شرع معتبر است طلاق بدهد، در این صورت زن نصف همان مهر اصلی معین شده را خواهد یافت و آنچه را که بعداً اضافه شده است در مهر حساب نخواهیم کرد، بنابراین زن آن را نیز بدست نخواهد آورد. به همین ترتیب اگر زن به رضایت و خوشی خود، مقداری از مهر خود را معاف کند، پس هر قدری

۱: پنج درهم نقره معادل ۱۵ گرم و ۳۰ میلی گرم نقره میشود.

که او معاف کرده است معاف می‌گردد.

و اگر کل مهر خود را معاف کرده است، در این صورت کل مهرش معاف می‌شود و اکنون دیگر مستحق مطالبه مهر نمی باشد.

مسئله ۱۲: اگر شوهر به زور و جبر و تهدید زن را مجبور ساخت که مهر خود را معاف کند، در این صورت مهر زن معاف نمی شود، و ادای آن هنوز هم بر عهده شوهر واجب است.



مسئله ۱۳: اگر در مهر زن، پول یا طلا یا نقره مقرر نکردند بلکه کدام زمین یا باغ یا خانه ای را در مهر مقرر نمودند، اینهم درست است و همان زمین یا باغ یا خانه را که بجای مهر مقرر شده است باید به زن داد.

مسئله ۱۴: اگر شوهر در مهر یک اسپ یا فیل یا کدام حیوان را مقرر کرد لیکن مشخص نکرد که فلان اسپ را خواهم داد، اینهم درست است و در این صورت یک اسپ متوسط حال را که نه خیلی عالی باشد و نه خیلی ارزان و یا قیمت آن را باید به زن بدهد.

ولی اگر شوهر فقط اینقدر گفت که یک جانور میدهم و نگفت که کدام جانور را، پس اینگونه مهر مقرر کردن صحیح نیست. در این صورت مهر مثل لازم می‌گردد.

مسئله ۱۵: مسئله ۱۵ در آخر این حصه کتاب تحت عنوان «بقیه مسایل مهر» درج است.

مسئله ۱۶: مسئله ۱۶ در آخر این حصه کتاب تحت عنوان «بقیه مسایل مهر» درج است.

مسئله ۱۷: در هر جایی که رسم است که شوهر در همان شب اول عروسی، کل مهر را به زن می‌دهد، در آنجا زن اختیار دارد که تمام مهر را در همان شب اول نکاح از شوهر مطالبه کند.

اگر زن در شب اول نکاح مهر خود را نخواست، پس هر وقتی که مهر خود را از شوهر بخواهد بر شوهر واجب است که مهرش را بدهد. تاخیر کردن در آن درست نیست.

مسئله ۱۸: در اینجا {افغانستان} رواج است که زن‌ها مهر خود را یا بعد از طلاق مطالبه میکنند و یا بعد از وفات شوهر از ترکه او میگیرند. و اگر زنی پیش از شوهر می میرد، وارثهایش مهر او را مطالبه میکنند و تا وقتی که زن و شوهر با همدیگر زندگی میکنند، نه شوهر مهر می‌دهد و نه زن مهر می طلبد.

پس حکم شرعی در اینجا به سبب رواج و عرف اینست که زن پیش از طلاق شدن نمی تواند مهر خود را مطالبه کند.

البته آن مقدار مهر که رواج است در شب اول زفاف بدهند، دادن آن در همان شب اول واجب می باشد.

و اگر قومی این رواج را نداشته باشد، در این صورت مشمول این حکم نخواهند بود.

مسئله ۱۹: مسئله ۱۹ در آخر این حصه کتاب تحت عنوان «بقیه مسایل مهر» درج است.



مسئله ۲۰: اگر شوهر به نیت مهر، مقداری پول به زن داد، پس هر قدری که پول داده است همان اندازه پول از مهر زن اداء میشود.

در وقت دادن پول، این ضروری نیست که شوهر به او بگوید که این پول را در مقابل مهتر بتو میدهم.

مسئله ۲۱: اگر شوهر چیزی به زن داد لیکن زن میگوید که آن را همین طوری به من داده ای، بطور مهر آن را به من نداده ای، و شوهر میگوید که من آن را بطور مهر داده ام، در این صورت گفته شوهر معتبر خواهد بود.

البته اگر آن چیز از قبیل خوردنیجات و نوشیدنیجات بود، در این صورت آن چیز را از مهر نخواهیم دانست و گفته شوهر در اینجا اعتبار نخواهد داشت.

مسایل مهر مثل



مسئله ۱: مهر مثل یعنی مهر خاندانی دختر اینست که دختر دیگری از خاندان پدر این دختر را ببیند که مثل این دختر باشد، یعنی اینکه اگر این دختر کم عمر است، آن دختر هم در وقت نکاح کم عمر بوده باشد، اگر این دختر خوش صورت است، آن دختر هم خوش صورت بوده باشد، اگر این دختر باکره نکاح کرده است، آن دختر هم در باکرگی نکاح کرده باشد، هر قدر که این دختر در وقت نکاح پولدار بوده، آن دختر هم به همان اندازه پولدار بوده باشد، از هر شهری که این دختر باشند اش است، آن دختر هم باشند آن باشد، اگر این دختر دیندار و هوشیار و باسلیقه و باسواد است، آن دختر هم مثلش باشد. خلاصه اینکه آن دختر در وقت نکاحش در این امور مذکوره مثل این دختر که اکنون نکاحش شده است بود، پس در این صورت همان مهری که برای آن دختر مقرر گردیده بود، مهر مثل این دختر که حالا بدون مهر نکاح کرده نیز می باشد.

مسئله ۲: دختران خاندان پدری دختر، مثلاً خواهران دختر، عمه های دختر، دختران کاکای دختر و غیره

دخترانی است که از قوم پدرش هستند.
در مهر مثل، مهر مادر ملاحظه نمی شود.
البته اگر مادر نیز از خاندان پدر دختر باشد، مثلاً پدر دختر با دختری که خود نکاح کرده باشد، در این صورت مهر مادر دختر نیز مهر مثل گفته خواهد شد.

مسایل نکاح کافران



مسئله ۱: کافران مطابق دین خود به هر طریقه ای که نکاح می کنند، شریعت این نکاح آنها را نیز معتبر می داند. اگر زن و شوهر کافر یکجا مسلمان شوند، در این صورت ضرورتی به تجدید نکاح آنها نیست. همان نکاح سابق حالا هم باقی است.

مسئله ۲: اگر یکی از آندو مسلمان شد و دومی مسلمان نشد، در این صورت نکاح آنها باطل میشود و اکنون مانند زن و شوهر باهم زندگی کردن برای آنها جایز نیست.



مساوات کردن در بین همسران خود



مسئله ۱: هر مردی که بیشتر از یک زن دارد، بر او واجب است که میان زنان خود مساوات و برابری کند. هر چیزی که به یک زن بدهد زن دیگرش هم میتواند آن چیز را از او مطالبه کند.

خواه زنانش باکره بوده باشند یا قبلاً هم نکاح شده باشند یا اینکه یکی از آنها باکره بوده باشد و دیگری

قبلاً شوهر نموده باشد، حکم همه آنها یکسان است.

اگر شوهر یک شب نزد یک زن ماند، پس نزد زن دیگر هم باید یک شب بماند. اگر نزد یک زن دو یا سه شب گذارند، باید نزد زن دیگر هم دو یا سه شب بگذراند.
و اگر مقداری طلا و زیور به یک زن داده است، زن دیگر هم میتواند همانقدر طلا و زیور را از او مطالبه کند.

مسئله ۲: آن زنی که اکنون نکاحش کرده است و آن زنی که مدت‌ها پیش نکاحش نموده، حق هردوی آنها برابر است.

مسئله ۳: مساوات و برابری میان زن‌ها فقط در شب بودن ضروری است و در روز مساوات بین آنها ضروری نیست. بنابراین اگر شوهر در طول روز، نزد یک زن بیشتر ماند و نزد زن دیگر کمتر، عیبی ندارد. لیکن مساوات و برابری میان زنان در شب واجب است. اگر شوهر نزد یک زن بعد از نماز شام رفت و نزد زن دیگر بعد از نماز خفتن، در این صورت گناهکار میشود.

البته اگر کسی کار و وظیفه اش شبانه است و در شب کار میکند و روز بخانه می آید مانند چوکیدار و پاسبان، برای او حکم اینست که روز را در میان زنان خود مساوات و برابری کند.

مسئله ۴: مسئله ۴ در آخر این حصه کتاب تحت عنوان «بقیه مساوات کردن...» درج است.

مسئله ۵: شوهر چه صحیح و سالم باشد چه بیمار، در هردو صورت، در این شب بودن نزد زنان خود باید مساوات کند.

مسئله ۶: اگر شوهر، یک زن خود را بیشتر دوست دارد و دیگر را کمتر، این گناه نیست، زیرا دل در اختیار شخص نمی باشد.

مسئله ۷: در هنگام مسافرت، این مساوات واجب نمی باشد. شوهر هر زنی را که بخواهد میتواند با خود به سفر ببرد.

و بهتر اینست که قرعه اندازی کنند، نام هر که برآمد، همو را با خود به سفر ببرد تا کدورتی در دل نگیرند.

مسایل شیر خوردن و شیر دادن {رضاعت}



مسئله ۱: هنگامی که طفلی تولد شد، بر مادرش واجب است که او را شیر بدهد. البته اگر پدر طفل پولدار باشد و بتواند دایه ای برای طفل استخدام کند، در این صورت اگر مادر شیر ندهد، مرتکب گناهی نمی شود.

مسئله ۲: برای زن درست نیست که بدون اجازه شوهر، طفل کس دیگری را شیر بدهد. البته اگر طفلی از گرسنگی می تپد و خوف ضایع شدن او میرود، پس در این حالت زن میتواند بدون اجازه شوهر، آن طفل را شیر بدهد.

مسئله ۳: حد اکثر مدت شیر دادن به طفل دوسال است. شیردادن به طفل بعد از دوسال حرام است و هرگز درست نیست.

مسئله ۴: اگر طفل شروع به خوردن چیزهای دیگر کرد و بنابراین مادرش قبل از دو سالگی، طفل را از شیر جدا کرد، اینکار درست است و عیبی ندارد.



مسئله ۵: اگر طفل علاوه بر مادر، شیر زن دیگری را نیز خورد، این زن نیز مادرش میشود و شوهر این زن پدر این طفل میگردد و اولاد این زن، برادران و خواهران شیری اش میشوند و نکاح بین آنها و این طفل حرام میگردد.

نکاح با خویشاوندانی که از طرف نسب برای طفل حرام است، بخاطر این شیر خوردن، نکاح با خویشاوندانی مثل آنها از طرف مادر شیردهش برای این طفل نیز حرام می باشد. { البته چند مسایل از این قاعده جداست که تحت مسئله ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ می آیند. }

لیکن این حکم در فتوای بسیاری از علماء مشروط به آن است که طفل تا دوسالگی اش شیر زنی را خورده باشد، و اگر طفل دوساله شد و سپس شیر زنی را خورد، در این صورت این شیر خوردن اعتباری نخواهد داشت، نه آن زن شیر دهنده، مادر شیری طفل می شود و نه اولادش، خواهر و برادر شیری طفل می گردند. بنابراین اگر آنها با همدیگر نکاح کنند، نکاح درست خواهد بود.

لیکن امام اعظم رحمته الله که امام بسیار بزرگی است می فرماید که اگر طفل تا دو و نیم سالگی هم شیر زنی را خورده باشد، بازهم نکاح او با اولاد آن زن درست نمی باشد.

البته اگر طفل بعد از دو و نیم سالگی شیر زنی را خورده باشد، این شیر خوردن هیچ اعتباری ندارد و

نکاح بین آن طفل و اولاد زن شیردهنده نزد همه علماء جایز است.



مسئله ۶: به محض اینکه شیر زنی به خلق طفل فرو رفت، تمام آن خویشاوندی‌های که در بالا گفته شد، همه بر طفل حرام میشوند. خواه شیر کمی به خلقش رفته باشد یا زیاد، کمی و زیادی شیر اعتبار ندارد.

مسئله ۷: اگر طفل از سینه شیر نخورد بلکه زن شیر خود را کشیده به او داد، در این صورت نیز تمام خویشاوندی‌های بالا بر او حرام میشوند.

به همین صورت، اگر شیر زنی را در بینی طفل چکانند، بازهم تمام خویشاوندی‌های مذکور بر او حرام میشوند. و اگر در گوش طفل چکانند، این اعتبار ندارد.

مسئله ۸: اگر شیر زنی را با آب یا دوا مخلوط کرده به طفل خوراندند، در این صورت ببینید که آیا شیر بیشتر است یا آب، یا اینکه هر دو برابر است.

اگر شیر زیادت‌تر باشد یا اینکه آب و شیر برابر باشد، پس آن زن مادر شیری این طفل میشود و همه خویشاوندان مذکور بر طفل حرام میگردند.

و اگر آب یا دوا زیادت‌تر باشد، در این صورت این شیر قابل اعتبار نیست و آن زن مادر شیری طفل نمی‌شود.

مسئله ۹: اگر شیر زنی با شیر گوسفند یا گاو مخلوط شد و طفل آن شیر را خورد، در این صورت نیز ببینید که آیا شیر زن زیادت‌تر است یا شیر گوسفند و گاو یا اینکه هر دو برابر است.

اگر شیر زن زیادت‌تر یا برابر بود، پس همه خویشاوندان مذکور بر طفل حرام شدند و این طفل اکنون فرزند شیری آن زن می‌باشد.

و اگر شیر گوسفند یا گاو بیشتر است، پس این شیر اعتباری ندارد و چنان خواهیم پنداشت که طفل اصلاً شیر او را نخورده است.

مسئله ۱۰: اگر از دختر باکره ای شیر آمد و طفل آن را خورد، پس تمام خویشاوندی‌های مذکور آن دختر بر طفل حرام میشوند.^۱

مسئله ۱۱: اگر کسی شیر زن مُرده را کشیده به طفل خوراند، در این صورت نیز تمام خویشاوندی‌های مذکور زن بر طفل حرام میشوند.

۱: مراد از دختر باکره دختری است که نه ساله یا بالاتر از آن باشد. اگر دختر کمتر از نه سال دارد در این صورت این شیر

اعتباری نخواهد داشت و حرمت ثابت نخواهد شد. حاشیه جدید: ج ۱ ص ۱۸

مسئله ۱۲: اگر دو طفل، شیر یک گوسفند یا یک گاو را خوردند، این اعتباری ندارد. آنها برادر و خواهر یگدیگر نمی شوند.

مسئله ۱۳: اگر مردی شیر زن خود را خورد، زنش بر وی حرام نمی شود، البته این کار خیلی گناه دارد، زیرا شیر خوردن بعد از عمر دو سالگی حرام است.



مسئله ۱۴: اگر دختر و پسری هر دو شیر یک زن را خورده اند، پس آنها با همدیگر نمی توانند نکاح کنند. خواه هر دو همزمان باهم شیر خورده باشند یا اینکه یکی اول و دیگری چندین سال بعد شیر خورده باشد. حکم هر دو صورت یکسان است.

مسئله ۱۵: یک دختر مثلاً شیر زن «خالد» را خورده است، پس اکنون این دختر نه میتواند که با خالد نکاح کند و نه میتواند که با پدر یا پدرکلان خالد نکاح کند و نه میتواند که با اولاد خالد نکاح کند. بلکه با آن اولاد خالد که از زن دیگرش هستند نیز نمی تواند نکاح کند.

مسئله ۱۶: اگر کسی مثلاً بنام «عباس» شیر خدیجه را خورده بود و شوهر خدیجه که قادر نام دارد، زن دیگری هم بنام زینب داشت که طلاقش داده بود، پس اکنون زینب نیز با عباس نمی تواند نکاح کند، زیرا عباس فرزند شیریه قادر، شوهر زینب است و نکاح کردن با اولاد شوهر برای زن جایز نمی باشد. به همین صورت اگر عباس زن خود را طلاق بدهد، زنش نمی تواند با قادر نکاح کند. زیرا قادر خُسرش {پدر شوهرش} میباشد و نکاح کردن زن با خُسرش جایز نیست.

و همچنین عباس نمی تواند با خواهر قادر نکاح کند، زیرا که خواهر قادر عمه عباس میشود، خواه این خواهر قادر، اصلی باشد یا اینکه خواهر شیریه اش باشد. حکم هر دوی آنها یکسان است. البته قادر میتواند با خواهر عباس نکاح کند. زیرا شرعاً هیچ گونه امر موجب حرمت در بین آنها موجود نیست.

مسئله ۱۷: عباس خواهری بنام ساجده دارد و ساجده شیر زنی را خورده است لیکن عباس شیر آن زن را نخورده. در این صورت اگر عباس با آن زن نکاح کند، نکاحش درست است.

مسئله ۱۸: اگر اولاد عباس، شیر زاهده را خورده اند، عباس میتواند با زاهده نکاح کند.

مسئله ۱۹: قادر و ذاکر دو برادر هستند و ذاکر یک خواهر شیریه مثلاً بنام نسرین دارد. پس در این صورت قادر میتواند با نسرین نکاح کند.

لیکن ذاکر هرگز نمی تواند با نسرین نکاح کند. این مسئله را بخوبی بیاد بسپارید.

چونکه اینگونه مسایل مشکل هستند و فهمیدن آنها هم دشوار است، لذا ما بر نوشتن همین چند

مسئله اکتفاء می کنیم. اگر ضرورت پیش آمد، آن را از کدام عالم بزرگ و بافهم بپرسید.



مسئله ۲۰: مردی با زنی نامزد شد، سپس یک زنی آمده گفت که من هردوی آنها را شیر داده ام و بجز این زن، کس دیگر بر شیر خوردن آنها گواهی نمی دهد، در این صورت فقط از گفتن این زن شیر خوردگی ثابت نمی شود و نکاح آن دو درست است.

بلکه هروقتی که دو مرد دیندار یا یک مرد و دو زن دیندار گواهی بدهند که این زن و مرد، شیر یک زن را خورده اند، آنگاه شیر خوردن ثابت میشود و اکنون نکاح بین آن زن و مرد حرام میگردد. بدون اینگونه گواهی، شیر خوردن ثابت نمی شود.

لیکن از گفته یک مرد یا یک زن یا از گفته دو سه زن، اگر دل شخص گواهی بدهد که این گپ شاید راست باشد، پس در این صورت نباید نکاح کرد، زیرا خود را در شک و تردّد انداختن فایده ای ندارد. و اگر باز هم کسی در این صورت نکاح کرد، خیر، نکاح درست است.

مسئله ۲۱: مخلوط کردن شیر زن در کدام دوا جایز نیست و اگر کسی اینکار را کرد، پس اکنون خوردن و استعمال آن دوا جایز نیست بلکه حرام می باشد. به همین گونه چکاندن شیر زن بطور دوا در چشم و گوش جایز نیست.

خلاصه اینکه استفاده بردن از شیر انسان و استعمال کردن آن درست نمی باشد.



احکام طلاق



مسئله ۱: هر شوهری که بالغ باشد و دیوانه و مجنون نباشد، اگر زن خود را طلاق بدهد طلاقش واقع می

شود. و آن پسری که هنوز بالغ نشده است^۱ و شوهری که دیوانه و مجنون است، اگر اینها زن خود را طلاق بدهند طلاق شان واقع نمی شود.

مسئله ۲: اگر در حالت خواب از دهان شوهر برآید که طلاق هستی یا اینکه گفت زنم طلاق است، در این صورت طلاق واقع نمی شود.

مسئله ۳: کسی به زور و جبر از شخص دیگری طلاق زن وی را میگرفت و بنابراین او را بسیار زد و کوفت که زنت را طلاق بده و گرنه می کشمت، پس اگر شوهر مجبوراً زن خود را طلاق داد، بازهم طلاق در این صورت واقع میشود.^۲

مسئله ۴: اگر کسی شراب و غیره خورده نشه شد و در نشه زن خود را طلاق داد و چون نشه اش پرید از اینکار خود پشیمان گشت، بازهم در این صورت طلاق واقع شده است.

به همین صورت اگر کسی در حالت خشم و غضب، زن خود را طلاق بدهد طلاقش واقع می شود.

مسئله ۵: بجز شوهر کسی اختیار طلاق دادن زن را ندارد. البته اگر شوهر بکسی گفته باشد که زنم را طلاق بده، در این صورت این شخص نیز میتواند زن را طلاق بدهد.

مسایل طلاق دادن



مسئله ۱: فقط شوهر اختیار طلاق دادن را دارد، و چون شوهری زن خود را طلاق داد، طلاقش واقع می

۱: بلوغ پسر یا دختر از چند علامت دانسته می شود: یکی از احتلام دختر یا پسر. دوم از حیض دختر. سوم از حامله شدن دختر و حامله ساختن پسر. چهارم از انزال پسر، و پنجم اگر هیچ یک از علامات بالا در پسر یا دختر دیده نشد، در این صورت به محض اینکه پانزده سال کامل از عمر آنها بگذرد و آنها قدم به شانزده سالگی بگذارند شرعاً بالغ محسوب می شوند. الدر المختار علی هامش رد المختار: ج ۵ ص ۱۷۰

۲: اما اگر کسی را زدند و کوفتند یا تهدید نمودند و مجبور گردانیدند تا روی کاغذ بنویسد که من زنم را طلاق دادم و او آن را نوشت لیکن زبانی طلاق نگفت، در این صورت طلاق واقع نمی شود.

رجل اکره بالضرب و الحبس علی ان یکتب طلاق امرأته فإنة بنت فلان بن فلان فکتب امراته فإنة بنت فلان بن فلان طالق، لاتطلق امراته. کذا فی فتاوی قاضیخان. فتاوی عالمگیری: ج ۱ ص ۴۰۴

شود و زن نمی تواند کاری بکند، چه قبول کند یا قبول نکند، در هر دو صورت طلاق میشود.

و زن نمی تواند که شوهر خود را طلاق بدهد. اختیار طلاق دادن در دست او نیست.

مسئله ۲: شوهر اختیار دادن تا سه طلاق را دارد و زیادت از سه طلاق در اختیارش نیست. بنابراین اگر شوهری زن خود را چهار یا پنج طلاق داد، در این صورت نیز فقط سه طلاق واقع میشود.

مسئله ۳: هنگامی که شوهر زبانی گفت که من زنم را طلاق دادم و این جمله را به آن صدائی گفت که خودش آن را شنید، در این صورت طلاق از گفتن این جمله واقع میشود.

چه این جمله را در موجودیت کسی بگوید یا اینکه آن را در خلوت و تنهائی بگوید و چه زنش آن را بشنود و چه نشنود، طلاق در هر صورت واقع میشود.



مسئله ۴: طلاق بر سه قسم است.

قسم اول: آن طلاقی است که نکاح از آن می شکند و اکنون بدون دوباره نکاح کردن، زندگی با شوهر جایز نیست. اگر زن می خواهد با همان شوهر سابق زندگی کند و شوهر سابق نیز راضی است، در این صورت تجدید نکاح یعنی باید دوباره نکاح کنند. این قسم طلاق را «**طلاق باین**» میگویند.

قسم دوم طلاق: آن طلاقی است که نکاح در آن چنان می شکند که اگر آندو باز بخواهند دوباره باهم نکاح کنند، تا وقتی که زن بعد از گذشتن عدت طلاق، اولاً با مرد دیگری نکاح نکند و این مرد مدتی بعد او را طلاق ندهد و عدت این طلاق هم نگذرد، زن نمی تواند با شوهر سابق نکاح نماید.

این قسم طلاق را «**طلاق مغلظه**» میگویند. {و آن را طلاق ثلاثه و سه طلاق هم میگویند.}

قسم سوم طلاق: آن طلاقی است که هنوز نکاح را نشکسته است. اگر شوهری زن خود را به الفاظ صریح، یک یا دو طلاق داد و بعداً پشیمان شد، در این صورت تجدید نکاح یعنی دوباره نکاح کردن ضروری نیست، شوهر میتواند زن را بدون نکاح تازه نزد خود نگاهدارد و زندگی کردن ایشان مانند زن و شوهر درست می باشد.

البته اگر شوهر، زن خود را طلاق داده باز به او رجوع نکرد، در این صورت هنگامی که عدت طلاق بگذرد، نکاح می شکند و زن از نکاح او خارج میشود و تا وقتی که عدت نگذرد، شوهر اختیار دارد که زن را نگاهدارد یا رها کند.

این قسم طلاق را «**طلاق رجعی**» میگویند.

البته اگر کسی زن خود را سه طلاق بدهد، اکنون دیگر اختیار نگهداشتن زن را ندارد.



مسئله ۵: طلاق دادن هم دو قسم است.

قسم اول: اینکه شوهر در الفاظ صاف و صریح بگوید که من ترا طلاق دادم یا اینکه بگوید من زنم را طلاق دادم. خلاصه اینکه چنان جمله صاف و پوست کنده ای بگوید که بجز طلاق هیچ معنای دیگر نداشته باشد.

این قسم طلاق دادن را «**طلاق صریح**» میگویند.

و قسم دوم: اینکه شوهر در الفاظ صریح طلاق ندهد بلکه چنان الفاظی استعمال کند که هم معنای طلاق را میدهد و هم معنای دیگری دارد.

مثلاً اینکه شوهر به زن گفت که «ترا از خود جدا کردم» که یک معنای آن اینست که طلاق دادم و معنای دیگرش ممکن است این باشد که گرچه طلاق ندادم لیکن از حالا به بعد ترا پیش خود نگاه نمی کنم، همیشه در خانه پدرت باش، دیگر خانه ام نمی آرمت.

یا اینکه شوهر به زن گفت «بعد از این بین من و تو هیچ چیزی نیست» یا اینکه «بعد از این من بتو کاری ندارم» یا اینکه «تو از من جدستی» یا اینکه «من ترا جدا کردم» یا اینکه «جدایت کردم، از خانه ام برو، برو، گم شو، خانه پدرت برو، خانه بابه ات برو، از خانه ام برآی» و غیره الفاظ را گفت که هر کدام اینها دو معنی دارد.

این قسم طلاق دادن را «**طلاق کنایه**» و این گونه الفاظ را «**الفاظ کنائی**» میگویند.



مسئله ۶: اگر کسی به الفاظ صاف و صریح، زن خود را طلاق داد، پس به محض برآمدن لفظ طلاق از زبانش، زنش طلاق میشود، خواه شوهر نیت طلاق دادن را داشته باشد یا نیت طلاق دادن را نداشته باشد بلکه بطور خنده و مزاح زن را طلاق داده باشد، طلاق در هر دو صورت واقع میشود.

و از طلاق دادن به الفاظ صاف و صریح، قسم سوم طلاق - یعنی طلاق رجعی - واقع میشود. یعنی شوهر تا تمام شدن دوران عدت، اختیار دارد که زن را به حیث زن خود، دوباره بدون نکاح نزد خود نگاه کند یا نگاه نکند.

و از یک مرتبه طلاق صریح دادن فقط یک طلاق واقع میشود، نه دو یا سه طلاق، البته اگر شوهر سه مرتبه الفاظ طلاق را بگوید یا اینکه بگوید سه طلاق دادم، در این صورت سه طلاق واقع میشود.

مسئله ۷: اگر کسی زن خود را یک طلاق داد، پس تا وقتی که زن در دوره عدت است، شوهر تا آنوقت

اختیار دارد که طلاق دوم یا طلاق سوم را هم بدهد.
بنابراین اگر شوهر در دوران عدت برای بار دوم یا بار سوم زن خود را طلاق داد، طلاقش واقع می شود.



مسئله ۸: اگر کسی به زن خود گفت که طلاق میدهم^۱ در این صورت طلاق از این الفاظ واقع نمی شود. به همین صورت اگر شوهر به زن گفت که اگر فلان کار را بکنی طلاق میدهم، بازهم از این الفاظ طلاق واقع نمی شود، چه زن آن کار را بکند یا نکند.
البته اگر شوهر گفت که اگر فلان کار را بکنی طلاق استی، در این صورت به محض اینکه زن آن کار را کرد، طلاق میشود.

مسئله ۹: اگر کسی به زن خود گفت که طلاق استی انشاءالله، و انشاءالله را فوراً بعد از جمله طلاق استی بدون مکث گفت، در این صورت طلاق واقع نمی شود.
به همین شکل اگر کسی به زن خود گفت که اگر خدا خواست طلاق استی، در این صورت نیز هیچ طلاق واقع نمی شود.
البته اگر بعد از گفتن «طلاق استی» کمی مکث کرد و آنگاه انشاءالله گفت، در این صورت طلاق واقع میشود.

مسئله ۱۰: اگر کسی زن خود را «ای طلاق»^۲ صدا زد، در این صورت نیز زنش طلاق میشود، اگرچه شوهر او را به خنده و مزاح به این نام صدا زده باشد.

۱: ترجمه الفاظ متن کتاب «خواهم داد» است که «خواهم داد» در زبان گفتاری دری زبانها مستعمل نیست و آنچه که مستعمل است «میدهم» است و «میدهم» در تداول آنها بطور کلی - آلا معدوداً - در معنای مستقبل استعمال میشود. جمله های سفر میروم، پول میدهم، کوچ میکنم، خانه می سازم، سوار میشوم و غیره... در همه آنها هم مراد گوینده و هم فهم شنونده، زمان مستقبل است نه حال، كما هو فی دیارنا. و چون طلاق از فعل مضارع واقع نمیشود مگر اینکه استعمال مضارع در زمان حال غالب باشد كما فی الشامی: و كذا المضارع اذا غلب فی الحال. رد المحتار: ج ۴ ص ۴۵۹، بنابراین از گفتن لفظ «طلاق میدهم» طلاق واقع نمی شود.

۲: مسئله بالا درباره زنیست که این مرد شوهر اولی اش میباشد یا اینکه شوهر قبلی اش طلاقش نداده بود بلکه وفات کرده بود. و اگر زنی را شوهر سابقش طلاق داده بود و حالا این شوهر او را بنام «ای طلاق» صدا کرد و شوهر میگوید که از این جهت او را «طلاق» گفته ام نه بخاطر طلاق دادن، در این صورت دیانتاً گفته او معتبر خواهد بود و طلاق واقع نمی شود. و هو الامر قضاء ایضاً. فتاوی عالمگیری: ج ۲ ص ۲۷۰ + حاشیه جدید: ج ۴ ص ۲۲

مسئله ۱۱: اگر کسی به زن خود گفت، هر وقت «هرات» رفتی طلاق استی، پس تا وقتی که زن به «هرات» نرود طلاق نمی شود.

و هر وقت که به هرات رفت، همانوقت طلاق می شود.



مسئله ۱۲: و اگر شوهری زن خود را با الفاظ کنائی یعنی آن الفاظی که دو معنی میتواند داشته باشد طلاق بدهد، در این صورت اگر شوهر در وقت گفتن آن الفاظ، نیت طلاق دادن را داشت زنش طلاق میشود و در این صورت، قسم اول طلاق یعنی طلاق باین واقع میشود. اکنون شوهر نمی تواند با این زن بدون دوباره نکاح کردن زندگی کند.

و اگر شوهر در وقت گفتن آن الفاظ، نیت طلاق دادن را نداشت، در این صورت طلاق واقع نمی شود و زنش طلاق نمی شود.

البته اگر از قراین معلوم شود که شوهر در وقت گفتن آن الفاظ، نیت طلاق دادن را داشت و اکنون دروغ میگوید که نیت طلاق دادن را نداشتیم، در این صورت زن با او نزدیکی نکند و چنین بداند که من طلاق شده ام.

مثلاً زن خشمگین و عصبانی شده به شوهر گفت که من دیگر نمی توانم با تو زندگی کنم طلاقم بده، و شوهر در جوابش گفت که خوب من رهایت کردم، در این صورت زن چنین بداند که شوهرم مرا طلاق داده است.



مسئله ۱۳: اگر کسی به زن خود گفت که طلاقت دادم طلاق طلاق. در این صورت هر سه طلاق واقع میشود. و اگر الفاظ کنائی را سه مرتبه استعمال کرد، در این صورت نیز سه طلاق واقع میشود.

لیکن اگر شوهر نیت یک طلاق را داشت و فقط بخاطر تاکید الفاظ بالا را تکرار کرد، در این صورت فقط یک طلاق واقع میشود.

اما چونکه زن از حال دل شوهر باخبر نیست، بنابراین آن را سه طلاق بداند.

مسایل طلاق قبل از زفاف



مسئله ۱: اگر زنی بعد از نکاح هنوز نزد شوهر خود نرفته بود که شوهرش او را طلاق داد یا اینکه زن از خانه پدر به خانه شوهر رفت، لیکن هنوز چنان تنهائی با شوهر پیش نیامده بود که در شرع قابل اعتبار است - و تفصیلش در مسایل مهر گذشت - و شوهر قبل از پیش آمدن چنین تنهائی و یکجائی، زن را طلاق داد در این صورت طلاق باین واقع میشود.

شوهر خواه زن را با الفاظ صریح طلاق بدهد یا با الفاظ کنائی، در هر دو صورت، قسم اول طلاق یعنی طلاق باین بر زن واقع میشود، لیکن گذراندن دوره عدت طلاق بر این زن لازم نیست و او به محض طلاق شدن میتواند فوراً با مرد دیگری نکاح کند.

و شوهر این زن بعد از یک بار طلاق دادن، دیگر اختیار دادن طلاق دوم و سوم را هم ندارد. و اگر طلاق دوم و سوم را بدهد، باز هم طلاقش واقع نمی شود.

البته اگر شوهر در همان مرتبه اول بگوید که دو طلاق دادم یا سه طلاق دادم، در این صورت هر چند تا طلاقی که داده است همان تعداد طلاق بر زنش واقع می شود. یعنی اگر زن خود را گفت دو طلاق دادم، دو طلاق بر او واقع میشود و اگر گفت سه طلاق دادم، سه طلاق بر زنش واقع میشود. و اگر شوهر گفت که طلاق استی طلاق استی طلاق استی، در این صورت نیز فقط یک طلاق بر این زن واقع میشود.

مسئله ۲: {مسئله ۲ از اصل کتاب حذف شده است و مسئله ۳ در آخر این حصه کتاب تحت عنوان «مسایل طلاق بعد از زفاف» درج است.}

مسایل سه طلاق دادن



مسئله ۱: اگر کسی زن خود را سه طلاق داد، پس اکنون زنش بر او کاملاً حرام گردید اگر بخواهد دوباره با زن خود نکاح کند باز هم زنش بر او حلال نمی شود و برای زن هم حرام است که دیگر با آن مرد زناشویی کند و تجدید نکاح نیز در این صورت اصلاً منعقد نمی شود.

چه شوهر به الفاظ صاف و پوست کنده، زن را سه طلاق داده باشد یا اینکه او را به الفاظ کنائی سه طلاق داده باشد، حکم هردو صورت یکسان است.

تذکره: طریقه نکاح کردن با این شوهر بعد از سه طلاق در آخر این حصه کتاب تحت عنوان «بقیه مسایل سه طلاق» نوشته شده است.

مسئله ۲: اگر کسی زن خود را در یک مرتبه سه طلاق داد، مثلاً به زن گفت که سه طلاق دادم، یا به وی گفت که طلاق استی طلاق استی، یا اینکه سه طلاق را بطور جداگانه به این شکل داد که مثلاً یک طلاق امروز داد و یک طلاق فردا و یک طلاق پس فردا، یا اینکه یک طلاق در این ماه داد و یک طلاق در ماه دوم و یک طلاق در ماه سوم، یعنی هر سه این طلاقها را در دوران عدت زن داد، حکم همه این صورتهای یکسان است. یعنی اینکه زن بر او کاملاً حرام میشود. و شوهر از طلاق دادن به الفاظ صاف و صریح فقط همانوقت اختیار نگهداشتن زن را دارد که زن را سه طلاق نداده باشد بلکه فقط یک یا دو طلاق داده باشد.

چون کسی زن خود را سه طلاق داد، دیگر نمی تواند هیچ کاری کند. زنش بر او حرام میگردد. **مسئله ۳:** اگر کسی زن خود را یک طلاق رجعی داد و سپس شوهر راضی شده دوباره به زنش رجوع کرد و او را نگهداشت و دو سه چار سال بعد خشمگین و عصبانی شده باز زن را یک طلاق رجعی دیگر داد (که در آن میتواند به زن رجوع کرده او را نزد خود نگهدارد) و چون خشمش فرو نشست، باز به زن رجوع نموده او را نزد خود نگهداشت.

در این صورت شوهر تا بحال زن خود را دو طلاق داده و اگر بعد از این یک مرتبه دیگر او را طلاق بدهد، سه طلاق مکمل میشود و زن بر شوهر حرام میگردد، و این زن و شوهر دیگر نمی توانند دوباره با یکدیگر نکاح کنند، مگر اینکه زن اولاً شوهر دیگری کند.

و صورت آن را در آخر این حصه کتاب تحت عنوان «بقیه مسایل سه طلاق» نوشته ایم. به همین صورت اگر کسی زن خود را طلاق باین داد - که اختیار رجوع کردن و نگهداشتن زن را در آن ندارد - در این صورت نکاح می شکند. اگر شوهر پشیمان شد و زن و شوهر، هردو راضی بودند و بنابراین دوباره با همدیگر نکاح کردند، و بعد از مدتی شوهر باز خشمگین و عصبانی شد و زن را یک طلاق باین دیگر داد و بعد از آرام شدن خشم و غضب، باز باهم دوباره نکاح کردند.

در این صورت شوهر تا بحال زن خود را دو طلاق داده است، اگر بعد از این یک طلاق دیگر نیز زن را بدهد، زنش بر او حرام میشود، و حکمش همان است که زن نمی تواند بدون نکاح کردن با مرد دیگری با شوهر سابق نکاح کند.

مسئله ۴: مسئله ۴ در آخر این حصه کتاب تحت عنوان «بقیه مسایل سه طلاق» درج است.

مسایل طلاق دادن بشرط چیزی یا کاری



مسئله ۱: اگر کسی پیش از نکاح با زنی به آن زن گفت که اگر با تو نکاح کنم طلاق استی، در این صورت هر وقتی که با آن زن نکاح کند، به محض نکاح کردن، یک طلاق باین بر زن واقع میشود و اکنون شوهر نمی تواند او را بدون نکاح نو نزد خود نگهدارد.

و اگر پیش از نکاح به زن گفته بود که اگر با تو نکاح کنم دو طلاق استی، در این صورت به محض بسته شدن نکاح، دو طلاق بر آن زن واقع میشود.

و اگر گفته بود که اگر با تو نکاح کنم سه طلاق استی، در این صورت به محض نکاح، سه طلاق بر زن واقع میشود و طلاق مغلظه گردیده زن بر آن مرد حرام میشود.

مسئله ۲: اگر کسی پیش از نکاح کردن با زنی به او گفته بود که اگر با تو نکاح کنم طلاق استی یا دو طلاق استی، و بعد از نکاح با آن زن و واقع شدن طلاق بر او، اگر دوباره با همان زن نکاح کرد، در این صورت از این نکاح دوم، طلاق دیگری بر آن زن واقع نمی شود.

البته اگر مرد اینطور گفته بود که هر دفعه ای که با تو نکاح کنم طلاق استی، در این صورت هر مرتبه ای که این مرد با آن زن نکاح کند، طلاق بر آن زن واقع میشود. و اکنون هیچ صورتی برای حلال شدن آن زن برایش وجود ندارد. اگر آن زن با مرد دیگری نیز نکاح کرده و بعد از طلاق و عدت او با این مرد نکاح کند، باز هم به محض نکاح، طلاق میشود.

مسئله ۳: اگر کسی گفت که هر زنی که با او نکاح کنم طلاق است، پس با هر زنی که نکاح کند آن زن طلاق میشود.

البته اگر بعد از واقع شدن طلاق، دوباره با همان زن نکاح کرد، در این صورت طلاق دیگری بر آن زن واقع نمی شود.

مسئله ۴: اگر کسی به زنی که هنوز با او نکاح نکرده گفت که اگر تو فلان کار را بکنی طلاق استی، این گفته این مرد هیچ اعتباری ندارد.

و اگر با آن زن بعداً نکاح هم کند و زن بعد از نکاح همان کار را انجام هم بدهد، باز هم در این صورت طلاق واقع نمی شود.

زیرا تنها شکل طلاق دادن زنی که در نکاح این مرد نیست فقط اینست که به او اینطور بگوید که اگر با تو نکاح کنم طلاق استی و علاوه بر این شکل، شکل دیگری برای طلاق زن غیر منکوحه اش وجود ندارد.



مسئله ۵: اگر کسی به زن خود گفت که اگر فلان کار را بکنی طلاق استی، اگر از پیشم بروی طلاق استی، اگر از خانه برائی طلاق استی، یا اینکه طلاق را بر کردن کدام کاری مشروط کند، پس در این صورت هر وقتی که زن آن کار را بکند طلاق واقع میشود و اگر آن کار را نکند طلاق واقع نمی شود. در تمامی این صورتهای یک طلاق رجعی واقع میشود، یعنی شوهر اختیار دارد بدون نکاح تازه به زن رجوع کرده او را نگاهدارد.

البته اگر شوهر کدام لفظ کنائی را استعمال کند، مثلاً اینطور بگوید که اگر تو فلان کار را کنی هیچ رابطه ای بین من و تو نیست، در این صورت هر وقتی که زن آن کار را بکند، یک طلاق باین بر او واقع می شود.

لیکن شرطش اینست که شوهر در وقت گفتن این الفاظ، نیت طلاق دادن را داشته باشد.

مسئله ۶: اگر کسی به زن خود گفت که اگر فلان کار را کنی دو طلاق استی یا سه طلاق استی، پس به محض اینکه زن آن کار را کرد، همان تعداد طلاق که شوهر گفته است بر او واقع میشود. اگر دو طلاق گفته بود، دو طلاق واقع میشود اگر سه طلاق گفته بود، سه طلاق واقع میشود.



مسئله ۷: اگر کسی به زن خود گفته بود که اگر به آن خانه بروی طلاق استی، آنگاه زن به آن خانه رفت و طلاق شد و سپس شوهر در دوران عدت، رجوع کرده او را نزد خود نگهداشت، در این صورت اگر زن دوباره به آن خانه برود، طلاق دیگری بر او نمی افتد.

البته اگر شوهر اینطور گفته بود که هر باری که به آن خانه بروی طلاق استی یا اینکه اینطور گفته بود که هر وقتی که به آن خانه بروی هر دفعه طلاق استی، پس در این صورت اگر زن در دوران عدت یا بعد از دوباره نکاح کردن با همین شوهر، دوباره به آن خانه برود، طلاق دوم نیز بر او واقع میشود و اگر در دوران عدت یا بعد از نکاح برای بار سوم به آن خانه برود، طلاق سوم هم بر او واقع میشود، و اکنون بعد از سه طلاق، نکاح کردن با این شوهر برایش جایز نمی باشد.

البته اگر زن با مرد دیگری نکاح کرده بعد از طلاق دادن یا مرگ و گذرِ عدت او، با این شوهر سابق نکاح کند و سپس به آن خانه برود، در این صورت دیگر طلاق بر او واقع نمی شود.

مسئله ۸: کسی به زن خود گفت اگر فلان کار را کنی طلاق استی، و هنوز زن آنکار را نکرده بود که شوهرش از طرف خود یک طلاقش داد و رهايش کرد، و سپس بعد از گذر مدتی باز با همان زن نکاح کرد. اگر زن بعد از نکاح همان کار را کرد، در این صورت یک طلاق بر او واقع میشود.

البته زن بعد از طلاق شدن و گذشتن عدتش، قبل از سرِ نو نکاح کردن با شوهر سابقش آن کار را انجام داده بود، حالا اگر بعد از نکاح دوباره آن کار را بکند، در این صورت طلاق بر او واقع نمی شود.

و اگر بعد از طلاق شدن، زن در دورانِ عدت خود آن کار را کرد، در این صورت یک طلاق دیگر بر او واقع میشود.

مسئله ۹: مسئله ۹ در آخر این حصه کتاب تحت عنوان «بقیه طلاق دادن بشرط چیزی یا کاری» درج است.



مسئله ۱۰: کسی به زن خود گفت که اگر روزه بگیری طلاق استی، در این صورت به محض اینکه زن روزه بگیرد طلاق میشود.

البته اگر شوهر اینطور گفته بود که اگر یک روزه بگیری طلاق استی یا اینکه اگر یک روز را روزه بگیری طلاق استی، در این صورتها در وقت ختم روزه یعنی در وقت افطار طلاق واقع می شود.

و اگر زن روزه خود را در این صورتها بشکند، طلاق واقع نمی شود.

مسئله ۱۱: زنی خواست که از خانه بیرون برود، شوهرش به او گفت که حالا نرو، لیکن زن قبول نکرد و لذا شوهر خشمگین شده گفت که اگر از خانه برائی طلاق استی.

حکم اینست که اگر زن همین حالا از خانه بیرون برود طلاق میشود و اگر فوراً از خانه بیرون نرود بلکه کمی بعدتر از خانه برآید طلاق نمی شود، زیرا مراد شوهر این بود که حالا نرو بعداً برو، نه اینکه هرگز از خانه بیرون نرو.

مسئله ۱۲: اگر کسی به زنی گفت که هر روزی که با تو نکاح کنم طلاق استی، و سپس در شب با او نکاح کرد، در این صورت باز هم طلاق واقع میشود، زیرا عرفاً معنای آن اینست که هروقت با تو نکاح کنم طلاق استی.

مسائل طلاق دادن بیمار



مسئله ۱: اگر کسی بیمار بود و در حالت بیماری زن خود را طلاق داد و هنوز عدت زن تمام نشده بود که شوهر به سبب همان بیماری وفات کرد، در این صورت زن از میراث شوهر مرده خود حصه خود را خواهد گرفت، چه شوهر یک طلاقش داده باشد یا دو یا سه طلاقش داده باشد، و چه طلاق رجعی اش داده باشد یا طلاق باینش داده باشد، حکم همه یکسان است.

و اگر عدت زن تمام شده بود که شوهر مرد، در این صورت زن از میراث شوهر مرده حصه نخواهد بُرد.

به همین صورت اگر شوهر در همان بیماری نمرده بلکه از آن بیماری شفا یافت و سپس به بیماری دیگری مبتلا شد و به سبب این بیماری نو وفات کرد، باز هم زن در این صورت از میراث شوهر حصه ای نخواهد بُرد، چه عدتش تمام شده باشد یا هنوز تمام نشده باشد.

مسئله ۲: اگر زن از شوهر طلاق خواست و لذا شوهر او را طلاق باین داد و آنگاه مرد، در این صورت نیز زن از میراث شوهر مرده حصه ای نخواهد بُرد. خواه شوهر در دوران عدت زن بمیرد یا بعد از گذشتن عدت، حکم هر دو صورت یکسان است.

البته اگر شوهر طلاق رجعی داده آنگاه در دوران عدت مرد، در این صورت زن از میراث او حصه خواهد بُرد.^۱

مسئله ۳: اگر شوهر بیمار بود و در حالت بیماری به زن خود گفت که اگر از خانه بیرون بروی طلاق باین استی، و سپس زن از خانه بیرون رفت و لذا طلاق باین بر او واقع شد و شوهر نیز مرد، در این صورت زن از میراث شوهر حصه نخواهد بُرد، زیرا زن به اختیار خود چرا چنان کاری کرد که طلاق را بر خود واقع ساخت.

و اگر شوهر بیمار اینطور گفته بود که اگر غذا بخوری طلاق باین استی یا اینطور گفت که اگر نماز بخوانی طلاق باین استی، در این صورت اگر شوهر بیمار در دوران عدت بمیرد، زن از میراث او حصه

۱: خواه شوهر به اختیار خود طلاقش بدهد یا اینکه بخاطر مطالبه زن طلاقش بدهد و خواه زن طلاق رجعی خواسته باشد یا طلاق باین خواسته باشد، حکم همه آنها یکسان است، بشرط اینکه شوهر طلاق رجعی بدهد. حاشیه جدید: ح ۴ ص ۲۶

خواهد بُرد، زیرا طلاق به اختیار زن واقع نشده است. غذا خوردن و نماز خواندن از ضروریات می باشد، زن چگونه میتواند آنها را ترک کند.

و اگر شوهر بیمار به زن گفته بود که اگر از خانه برائی طلاق استی یا طلاق رجعی استی یا اینکه گفته بود که اگر غذا بخوری طلاق استی یا طلاق رجعی استی یا اینکه گفته بود که اگر نماز بخوانی طلاق استی یا طلاق رجعی استی، و سپس شوهر قبل از تمام شدن دوره عدت مرد، پس زن در تمام این صورتها از میراث شوهر مرده خود حصه خواهد بُرد.

خلاصه اینکه اگر شوهر بیمار، زن خود را طلاق رجعی بدهد و سپس در دوران عدت بمیرد، زن بهر حال از میراث او خواهد بُرد.

و اگر شوهر بعد از گذشتن دوره عدت بمیرد، در این صورت زن از میراث او حصه نخواهد بُرد.



مسئله ۴: اگر کسی سالم و تندرست بود و در حالت صحت و تندرستی به زن خود گفت که اگر از خانه برائی طلاق باین استی، و سپس هنگامی که زن از خانه برآمد و طلاق باین بر او واقع شد، شوهر بیمار بود و در همین بیماری قبل از گذشتن و تمام شدن عدت زن، شوهر وفات کرد، در این صورت زن از میراث او حصه نخواهد بُرد.

مسئله ۵: اگر کسی در حالت صحت و تندرستی خود به زن خود گفت که وقتی که پدرت بیاید طلاق باین استی، و هنگامی که پدر زن آمد در آنوقت شوهر بیمار بود و در همین بیماری وفات کرد، در این صورت نیز زن از میراث شوهر خود حصه نخواهد بُرد.

و اگر شوهر این گپ را در حالت بیماری خود گفته بود و آنگاه پدر زن آمد و شوهر هم در همان بیماری قبل از تمام شدن دوره عدت زن مرد، پس زن در این صورت از میراث او حصه خواهد بُرد.

مسایل رجوع کردن در طلاق رجعی



مسئله ۱: اگر کسی زن خود را یک یا دو طلاق رجعی بدهد، پس در این صورت اختیار دارد که زن را تا قبل از اختتام عدتش دوباره نزد خود نگاهدارد و در این صورت ضرورتی به نکاح تازه نیست. همچنین چه زن

راضی باشد یا نباشد، شوهر میتواند او را نگهدارد، زن در این صورت اختیاری ندارد. اگر شوهر سه طلاق داده باشد، در این صورت اختیار نگهداشتن زن را ندارد و حکمش قبلاً بیان شده است.

مسئله ۲: طریقه رجوع کردن یعنی دوباره نگهداشتن زن اینست که شوهر صاف و صریح، زبانی به زن بگوید که من ترا نگه میدارم یا نگاهت کردم یا اینکه به تو رجوع کردم. و یا اگر به زن خود چیزی نگفت بلکه بکس دیگری گفت که زنم را دوباره نگاه کردم یا به زنم رجوع کردم، در تمام این صورتهای فقط از گفتن همین الفاظ، زن دوباره منکوحه اش یعنی همسرش میشود.

تذکره: یک طریقه دیگر رجوع در آخر این حصه کتاب تحت عنوان «بقیه مسایل رجوع کردن در طلاق رجعی» درج است.

مسئله ۳: اگر شوهر می خواست که به زن طلاق شده خود رجوع کند و او را نزد خود نگهدارد، پس بهتر اینست که دو یا سه چهار نفر را گواه رجوع خود بگرداند تا بعداً اگر کدام جدالی پیدا شد کسی نتواند منکر شود.

و اگر شوهر کسی را گواه رجوع خود نگردانید و در خلوت و تنهایی رجوع کرد، باز هم رجوعش صحیح است.

مسئله ۴: کسی زنش را طلاق داد و عدت زن گذشت و شوهر خواست که به زن رجوع کند، در این صورت شوهر حالا دیگر نمیتواند به آن زن رجوع کند.

اکنون اگر زن راضی باشد باید از سر نو نکاح کنند. بدون نکاح جدید، شوهر نمیتواند زن را نگهدارد. و اگر نگاه کرد، برای زن جایز نیست که نزد او بوده با او زندگی کند.

مسئله ۵: مسئله ۵ در آخر این حصه کتاب تحت عنوان «بقیه مسایل رجوع کردن در طلاق...» درج است.

مسئله ۶: مسئله ۶ در آخر این حصه کتاب تحت عنوان «بقیه مسایل رجوع کردن در طلاق...» درج است.

مسئله ۷: مسئله ۷ در آخر این حصه کتاب تحت عنوان «بقیه مسایل رجوع کردن در طلاق...» درج است.



مسئله ۸: هر زنی که شوهرش او را یک یا دو طلاق رجعی داده است (که شوهر در آن اختیار رجوع کردن و نگهداشتن زن را دارد) برای این زن مناسب است که خود را خوب زینت و آرایش کند تا شاید دل شوهر به او مایل شده رجوع کند.

و اگر شوهر قصد رجوع به زن را ندارد، پس برای او مناسب است که هر وقتی که داخل خانه می آید، سرفه و غیره کرده داخل بیاید تا زن اگر جائی از بدنش برهنه است آن را بپوشاند و چشم شوهر بجائی

نیفتد که نباید بیفتد.

و چون دورهٔ عدت زن تمام شد، زن از این خانه برود و جایی دیگر سکونت اختیار کند.

مسئله ۹: اگر شوهر هنوز به زن رجوع نکرده، پس در این صورت برایش جایز نیست که زن را با خود به سفر ببرد و نه برای آن زن جایز است که به همراه او برود.

مسئله ۱۰: هر زنی که یک یا دو طلاق باین شده (که شوهر اختیار رجوع کردن و نگاهداشتن زن را در آن ندارد) دربارهٔ این زن حکم اینست که اگر می خواهد با مرد دیگری نکاح کند، پس باید بعد از گذشتن دورهٔ عدت با او نکاح کند. نکاح کردن با مرد دیگری در دوران عدت برای زن جایز نیست.

و اگر می خواهد با همان شوهر قبلی نکاح کند، در این صورت میتواند در دوران عدت نیز با او نکاح نماید.

مسایل ایلاء



تذکره: مسایل ایلاء یعنی مسایل قسم خوردن شوهر به اینکه به زن خود پیش نمی شوم، در آخر این حصه کتاب تحت عنوان «مسایل ایلاء» درج است.

مسایل خلع



مسئله ۱: اگر زن و شوهر نمی توانند با هم زندگی کنند و شوهر طلاق هم نمی دهد، در این صورت برای زن جایز است که مقداری پول یا مال و یا مهر خود را به شوهر داده به شوهر بگوید که این را بگیر و مرا رها کن یا اینطور بگوید که در عوض مهرم که بر تو است مرا رها کن، و شوهر در جوابش بگوید که رهایت کردم، در این صورت یک طلاق باین بر آن زن واقع میشود و شوهر حالا حق رجوع کردن و نگهداشتن او را ندارد.

البته شوهر اگر نشسته بود، در همان حالت نشسته جواب زن را نداد بلکه برخاسته رفت و یا اینکه شوهر برخاسته حرکت نکرد بلکه زن که نشسته بود برخاسته رفت و آنگاه شوهر گفت که خیلی خوب، من رهایت کردم، در این صورت هیچ طلاقی بر زن واقع نمی شود بلکه ضروری است که سوال و جواب

یکجا صورت گیرد.

اینگونه طلاق گرفتن و رها کردن خود از شوهر را در شریعت «خُلْع» میگویند.

مسئله ۲: اگر شوهر به زن خود گفت که من با تو خُلْع کردم و زن هم گفت که من قبول کردم، در این صورت خُلْع انجام شد.

البته اگر زن در همانجا جوابش را نداد بلکه برخاسته رفت یا اینکه زن این پیشنهاد را قبول نکرد، در این صورت خُلْع انجام نمی گیرد.

البته اگر شوهر بعد از گفتن «من با تو خُلْع کردم» از جایش برخاسته رفت و زن هنوز هم در همانجا نشسته بود و بعد از برخاستن او خُلْع را قبول کرد، در این صورت نیز خُلْع واقع میشود.

مسئله ۳: اگر شوهر فقط اینقدر گفت که من با تو خُلْع کردم و زن آن را قبول کرد و نه شوهر از پول ذکر کرد و نه زن از پول یادآوری نمود، در این صورت باز هم هر حقی که شوهر بر عهده زن دارد و هر حقی که زن بر دوش شوهر دارد، همه آنها معاف میشوند.

اگر مهر زن بر دوش شوهر باقی است آن مهر هم معاف میشود و اگر زن مهر خود را قبلاً گرفته بود، باز پس دادن آن به شوهر واجب نیست. البته شوهر {خرچ} لباس و نفقه و خانه زن را تا وقت اختتام عدت وی باید بدهد.

لیکن اگر زن گفته بود که خرچ لباس و نفقه و خانه دوران عدت را هم از تو نمی گیرم، در این صورت اینها نیز معاف میشوند.

مسئله ۴: و اگر در وقت خُلْع کردن، پولی هم ذکر شده بود، مثلاً شوهر گفته بود که من با تو در عوض ده هزار خُلْع کردم و زن نیز آن را قبول کرد، پس خُلْع صورت گرفت، و اکنون دادن مبلغ ده هزار به شوهر بر زن واجب است.

اگر زن مهر خود را قبلاً گرفته باشد، در این صورت نیز باید ده هزار به شوهر بدهد و اگر مهر خود را نگرفته بود باز هم باید ده هزار به شوهر بدهد و مهر خود را نیز از شوهر بدست نخواهد آورد، زیرا مهر به سبب خُلْع معاف شده است.



مسئله ۵: در خُلْع، اگر قصور از شوهر بود، در این صورت گرفتن پول و مال یا خُلْع کردن در عوض مهر زن که بر عهده اش باقی است، گناهی بزرگ و حرام می باشد، و اگر شوهر مقداری پول و مال از زن گرفت، استفاده آن در مصارف خودش برایش حرام است.

و اگر قصور از زن است، پس در این صورت شوهر نباید بیشتر از آنقدر پول که به عنوان مهر به زن

داده است از او بازپس بگیرد بلکه فقط در عوض مهرش باید خلع کند.
و اگر شوهر در این صورت پولی زیادتیر از مقدار مهر را از زن گرفت، اگرچه کار بیجائی کرد لیکن مرتکب گناه نمی گردد.

مسئله ۶: اگر زن به خلع راضی نبود لیکن شوهر به زور و جبر یعنی به تهدید یا لت و کوب او را مجبور کرد تا خلع کند، پس طلاق در این صورت واقع میشود لیکن بر زن، دادن پول به شوهر واجب نمی باشد.
و اگر مهر زن بر دوش شوهر هنوز باقی است، آنهم معاف نمی شود.



مسئله ۷: همه این احکام در آن صورت است که لفظ «خلع» گفته شده باشد یا اینکه زن گفته باشد که در عوض یک هزار یا ده هزار مرا رها کن یا اینکه گفته باشد که در عوض مهرم مرا رها کن.
و اگر الفاظ بالا را نگفت بلکه لفظ «طلاق» را استعمال کرد و اینطور گفت که در عوض یک هزار مرا طلاق بده. این صورت خلع گفته نمی شود.

اگر شوهر در عوض این پول زن را طلاق داد، پس یک طلاق باین بر زن واقع میشود، لیکن هیچ حقی از حقوق هیچ کدام آنها معاف نمی گردد، نه آن حقوقی معاف میشود که زن بر شوهر دارد و نه آن حقوقی که شوهر بر زن دارد.

شوهر اگر مهر زن را هنوز به او نداده بود، آن هم معاف نمی گردد. زن میتواند آن را از او مطالبه کند و شوهر فقط این یک هزار را از زن خواهد گرفت.

مسئله ۸: اگر شوهر به زن گفت که من در عوض یک هزار ترا طلاق دادم، در این صورت وقوع طلاق موقوف بر قبول کردن زن است، اگر زن آن را قبول نکند طلاق واقع نمی شود و اگر آن را قبول کند یک طلاق باین بر او واقع می شود.

لیکن اگر زن بعد از تبدیل کردن جای نشست خود آن را قبول کرد، در این صورت طلاق واقع نمی شود.

مسئله ۹: اگر زن به شوهر گفت که مرا طلاق بده و شوهر در جوابش گفت که تو حق مهر و غیره خود را معاف کن تا طلاق بدهم، و زن گفت خیلی خوب من حق مهر و غیره خود را معاف کردم، لیکن شوهر او را طلاق نداد، در این صورت هیچ یک از حقوق زن معاف نمی شود.

و اگر شوهر در همان نشست و در همان جا او را طلاق داد، در این صورت مهر و غیره حقوق زن معاف می گردند.

مسئله ۱۰: اگر زن به شوهر گفت که در عوض سه هزار مرا سه طلاق بده، و شوهر فقط یک طلاق داد،

در این صورت شوهر فقط یک هزار خواهد یافت و اگر دو طلاقش داد دو هزار، و اگر سه طلاقش را داد، سه هزار را از زن خواهد یافت.
و طلاق در تمام این صورتهای طلاق باین خواهد بود، زیرا که در بدل پول می باشد.
مسئله ۱۱: پسر نابالغ و آدم دیوانه نمی توانند با زن خود خلع کنند.

مسایل ظهار

﴿یعنی زن خود را مثل مادر خواندن﴾



تذکر: مسایل ظهار در آخر این حصه کتاب تحت عنوان «مسایل ظهار...» خواهد آمد.

مسایل کفاره ظهار



تذکر: مسایل کفاره ظهار نیز در آخر این حصه کتاب تحت عنوان «مسایل کفاره ظهار» خواهد آمد.

مسایل لعان



تذکر: مسایل لعان در آخر این حصه کتاب تحت عنوان «مسایل لعان» خواهد آمد.

مسئله گم شدن شوهر



هر زنی که شوهرش گم و مفقود شود و معلوم نیست که مرده است یا زنده، در این صورت این زن نمی تواند با کس دیگری نکاح کند بلکه باید انتظار بکشد تا شاید شوهرش واپس بیاید و وقتی که آنقدر زمان از انتظار کشیدنش گذشت که عمر شوهرش نود ساله شد، اکنون حکم خواهیم کرد که شوهرش شاید مرده باشد.

بنابراین اگر این زن هنوز جوان است و می خواهد با کس دیگری نکاح کند، اکنون عدت خود را تکمیل نموده میتواند دوباره نکاح کند. لیکن شرط اینست که حاکم یا قاضی شرعی به مرگ آن شوهر مفقود حکم کرده باشد.^۱

مسایل عدت



تذکر: مسایل عدت در آخر این حصه کتاب تحت عنوان «مسایل عدت» خواهد آمد.

۱: اما امروزه به سبب تحقق ضرورت شدید، مشایخ فقهاء احناف رحمهم الله مطابق مذهب حضرت امام مالک رحمه الله فتوی میدهند که خلاصه آن اینگونه است که زن بعد از گم شدن شوهر نزد حاکم یا قاضی مسلمان دعوی دایر کند و حاکم یا قاضی از همان تاریخ تا چهار سال برایش مهلت مقرر کند که اگر شوهر در طول این چهار سال پیدا نشد، در این صورت قاضی یا حاکم مسلمان بعد از گذشتن این چهار سال، حکم به وفات شوهر خواهد کرد و آنگاه زن اجازه خواهد داشت که با کس دیگری نکاح کند.

تفصیل مذهب حضرت امام مالک رحمه الله و شرایط و قیود این حکم و همچنین تفصیل بعضی مسائل مربوطه آن را مشروحاً میتوان در کتاب «الحیلة الناجزة للحلیلة العاجزة» تألیف حکیم الامت و مجدد الملت حضرت مولانا اشرف علی تھانوی رحمه الله ملاحظه کرد.

مسایل عِدَّت مَوت شوهر



تذکر: مسایل «عِدَّت مَوت شوهر» در آخر این حصّه کتاب تحت همین عنوان «مسایل عِدَّت مَوت شوهر» خواهد آمد.

مسایل سوگواری



مسئله ۱: هر زنی که شوهرش او را طلاق رجعی داده باشد، عدت او فقط اینست که تا آن مدتی که تفصیلش در مسایل عدت نوشته شده از خانه بیرون نیاید و نه تا ختم آن مدت با کس دیگری نکاح کند. زینت کردن و آرایش کردن برای این زن درست است.

و هر زنی که سه طلاق شده یا یک طلاق باین یافته یا نکاحش به شکل دیگری شکسته است یا اینکه شوهرش مرده است، در همه این صورتهای برایش حکم اینست که تا وقتی که دوره عدتش تمام نشده است، نه از خانه بیرون برآید و نه با کس دیگری نکاح کند و نه خود را زینت و آرایش کند، زیرا همه اینکارها بر او اکنون حرام می باشد.

و این زینت و آرامش نکردن و ساده ماندن را «سوگواری» میگویند.

مسئله ۲: و برای این زن تا وقتی که عدتش تمام نشود، عطر زدن خود یا لباسهای خود، پوشیدن انگشتر یا گوشواره و گردن بند و چوری یا غیره زیور، گل زدن به مو، سرمه کشیدن به چشم ها، لب سیرین زدن، تیل زدن سر، شانه کردن موها، خینه کردن دست ها یا پاها، لباس خوشنما پوشیدن، لباس ابریشمی پوشیدن، لباس رنگ شده با رنگ خوشبوی پوشیدن، اینها همه برایش حرام است.

البته اگر آن لباس به رنگی شده است که خوشبو ندارد، پوشیدن آن جایز است، خواه به هر رنگی که باشد. خلاصه اینکه لباس برای زینت نباشد.

مسئله ۳: اگر زن مذکوره سرش درد میکرد و به این خاطر ضرورت شد که سرش را تیل {روغن} بمالد،

پس آن تیلی را استعمال کند که خوشبو ندارد. استعمال تیل بی خوشبو در این صورت جایز است. به همین صورت استعمال سرمه بطور تداوی چشم در وقت ضرورت درست است، لیکن باید شب هنگام سرمه بزند و روز آن را پاک کند.

و مالش کردن سر و غسل و شستشو کردن هم درست است.

شانه کردن موها نیز در وقت ضرورت درست است. مثلاً زن سر خود را مالش داد یا سرش را شپش زد، در این صورتها شانه کردن درست است، لیکن موها را ساده بگذارد، زلف و کاکل برای خود نسازد و نه با شانه دندانها باریک سر را شانه کند که موها توسط آن جلوه پیدا میکند، بلکه سر خود را با شانه دندانها کلان شانه کند^۱ تا جلوه ای در موهایش پیدا نشود.

مسئله ۴: سوگواری یعنی زینت و آرایش نکردن فقط بر همان زنی واجب است که بالغ باشد و بر دختر نابالغ واجب نیست، بنابراین انجام دادن همه اینکارهای مذکور برای نابالغه جایز است. البته تا وقتی که در عدت می باشد، برای نابالغه نیز بیرون رفتن از خانه و دوباره نکاح کردن درست نیست.

مسئله ۵: هر زنی که نکاحش به عقد فاسد صورت گرفته بود و بنابراین نکاحش را فسخ کردند یا اینکه شوهرش مرد، در این صورت بر این زن نیز سوگواری کردن واجب نیست.

مسئله ۶: جز در صورت وفات شوهر، سوگواری بخاطر مردن هیچ کس دیگری برای زن درست نیست. البته اگر زن را شوهر از سوگواری منع نکند، در این صورت برای زن درست است که بخاطر مرگ خویشاوندان نزدیک خود نیز تا سه روز آرایش و زینت کردن را ترک کند. و ترک آن بیشتر از سه روز کاملاً حرام است.

و اگر زن را شوهر منع کند، در این صورت زن در این سه روز نیز نباید زینت و آرایش خود را ترک کند.

۱: اگر ضرورت بوسیله شانه دندانها کلان رفع شود، در این صورت زن موهای خود را با شانه دندانها خرد شانه نکند، زیرا موهایش از شانه کردن با شانه دندانها خرد خوشنما می شود، بنابراین بخاطر عدم ضرورت، اینکارش چونکه سبب حصول زینت است ممنوع می گردد و اگر ضرورت بود که زن موهایش را با شانه دندانها خرد شانه کند، در این صورت استعمال شانه دندانها خرد به جهت مقصود نبودن زینت از آن جایز خواهد بود. و لعل هذا هو محمل کلام المبسوط و الحدیث فیندفع به بحث الفتح و تقیید الجوهره، فتنه. تصحیح الاغلاط + حاشیه جدید: ح ۴ ص ۳۱

مسائل نفقه زن



- مسئله ۱:** نفقه زن یعنی خوراک و پوشاک زن بر دوش شوهر واجب است. زن هر قدر هم که پولدار باشد باز هم خرج خوراک و پوشاک او بر دوش شوهر است.
- همچنین فراهم کردن خانه ای برای زندگی نیز بر عهده شوهر می باشد.
- مسئله ۲:** اگر نکاح انجام شده لیکن شوهر هنوز زن خود را بخانه خود نبرده است، در این صورت نیز زن می تواند خوراک و پوشاک یعنی نفقه خود از او مطالبه کند.
- لیکن اگر شوهر می خواست زن را بخانه خود ببرد لیکن زن نمی رود یا خانواده زن او را نمی گذارند که بخانه شوهرش برود، در این صورت زن حق مطالبه نفقه را ندارد.
- مسئله ۳:** مسئله ۳ در آخر این حصه کتاب تحت عنوان «بقیه مسائل نفقه زن» درج است.
- مسئله ۴:** اگر در جائی رواج است که شوهر مقداری از مهر زن را قبلاً به زن می دهد و شوهر آن را به زن نداد و بنابراین زن نیز بخانه شوهر نمی رود، پس زن در این صورت مستحق گرفتن نفقه از شوهر است.
- و اگر زن بدون دلیل و عذر بخانه شوهر نمی رود، در این صورت مستحق نفقه نمی باشد. هر وقت بخانه شوهر برود، آنوقت حق مطالبه خوراک و پوشاک را دارد.
- مسئله ۵:** تا هر وقتی که زن با اجازه شوهر در خانه والدین خود بماند، میتواند نفقه آن مدت را نیز از شوهر خود مطالبه کند.
- مسئله ۶:** اگر زن مریض شد، حق دارد که خرج خوراک و پوشاک ایام بیماری خود را از شوهر بگیرد، چه در خانه شوهر بیمار شده باشد و چه در خانه والدین خود.
- لیکن اگر شوهر در دوران بیماری زن، او را نزد خود خواست ولی زن باز هم نیامد، در این صورت زن مستحق مطالبه نفقه دوران بیماری خود نمی باشد.
- و زن در ایام بیماری، فقط خرج خوراک و پوشاک خود را از شوهر بدست می آورد، دادن مصارف دوا و معالجه و داکتر و طبیب بر دوش شوهر واجب نیست، زن باید آن را از پولهای خود بپردازد.
- و اگر شوهر پول این مصارف را بدهد، این احسان او خواهد بود.

مسئله ۷: اگر زن برای ادای حج رفت، پس تا برگشتن از حج، خرج خوراک و پوشاکش بر عهده شوهر واجب نیست.

البته اگر شوهر هم به همراه او رفت، در این صورت خرج خوراک و پوشاک آن مدت را نیز خواهد یافت، لیکن مستحق فقط همان قدر پول و نفقه ای است که آن را در خانه نیز میگرفت، نه بیشتر از آن. بنابراین هرچه که بیشتر از آن در طول راه مصرف شود، آن را باید از طرف خود بدهد. همچنین زن، کرایه قطار و غیره خود را باید خود بدهد، اینها بر دوش شوهر واجب نمی باشد.



مسئله ۸: در نفقه یعنی در خوراک و پوشاک، حال هر دو طرف مراعات میشود. یعنی اگر زن و شوهر هر دو پولدار باشند، زن، خوراک و پوشاک پولدارانه خواهد یافت. و اگر هر دو نادر باشند، زن، خوراک و پوشاک فقیرانه خواهد یافت. و اگر شوهر فقیر باشد و زن پولدار یا زن نادر باشد و شوهر پولدار، در این دو صورت، شوهر چنان خوراک و پوشاک باید به زن بدهد که از خوراک و پوشاک پولدارانه پائین تر و از خوراک و پوشاک فقیرانه بالاتر باشد.

مسئله ۹: اگر زن چنان بیمار است که نمی تواند کار و بار خانه را بکند یا از چنان خاندانی است که نان پختن و غذا پختن و کار و بار خانه را برای خود عیب میداند، پس در این صورت شوهر باید غذای پخته و آماده برایش فراهم کند.

و اگر هیچ یک از دو چیز مزبور در زن نیست، پس انجام دادن کار و بار خانه بر خود زن واجب است، بنابراین تمام این کارها را خودش بدست خود باید کند. بر سر شوهر فقط اینقدر واجب است که منقل و آسیا و گندم و چوب و ظروف پخت و پز و غیره اشیاء را آورده به او بدهد، زن بدست خود غذا بپزد و بخورد.

مسئله ۱۰: خریدن و آوردن تیل مو، شانه، شامپو، صابون و آب برای وضو و غسل، بر شوهر واجب است. و خریدن سرمه و لب سیرین و تمباکو بر شوهر واجب نیست.

دادن اجرت کالاشوئی لباسهای زن بر عهده شوهر واجب نیست. زن آنها را خودش بشوید و بپوشد. اگر شوهر پول کالاشوئی لباسهای زن را بدهد، این احسان او خواهد بود.

مسئله ۱۱: هنگام ولادت طفل، اجرت دایه یا قابله بر همان کسی است که او را خواسته است. اگر شوهر خواسته بود، اجرت دایه یا قابله بر دوش او است. و اگر زن خواسته بود، اجرتش بر سر زن خواهد بود. و اگر دایه یا قابله بدون طلبیدن، خود آمده بود، در این صورت اجرت بر دوش شوهر است.

مسئله ۱۲: اگر شوهر خرج خوراک و پوشاک یکساله یا بیشتر یا کمتر زن را پیشکی به او داد، پس اکنون

نمی تواند چیزی از آن را از او واپس بگیرد.

مسایل فراهم کردن خانه برای زن



مسئله ۱: اینهم بر سر شوهر واجب است که برای زن خود خانه ای فراهم کند که هیچ یک از خویشاوندان شوهر مانند پدر و مادر و غیره او در آن نمی باشند تا زن و شوهر بتوانند بدون تکلف در آن زندگی کنند. البته اگر زن خودش راضی باشد که با پدر و مادر و غیره اقارب شوهر یکجا زندگی کند، این صورت نیز درست است.

مسئله ۲: اگر خانه ای بزرگ مانند حویلی است که چندین اطاق دارد و شوهر یک اطاق را برای زن علاحدہ ساخت تا زن مال و سامان خود را بخاطر حفاظت در آنجا بگذارد و در آنجا زندگی کند و قفل و کلید آن نزد خودش باشد و کس دیگری در آن دخل و تصرف نداشته باشد و آن اطاق فقط در قبضه و اختیار زن قرار داشته باشد، در این صورت نیز حق زن اداء می گردد.

زن نمی تواند بیشتر از این را دعوی کند و بگوید که تمام حویلی باید بخاطر استفاده من باشد.



مسئله ۳: همانگونه که زن اختیار دارد که برای اقامت و رهائش خود، خانه ای جداگانه از شوهر خود مطالبه کند که هیچ یک از والدین و خویشان شوهر با او در آن نباشد و خانه فقط در قبضه و اختیار او باشد، به همین صورت شوهر اختیار دارد که هیچ یک از خویشان زن را اجازه ندهد که به آن خانه ای که زنش در آن زندگی میکند بیاید، نه مادرش را، نه پدرش را، نه برادرش را و نه هیچ خویشاوند دیگری را.

مسئله ۴: زن میتواند هفته ای یک مرتبه برای دیدن پدر و مادر خود برود و برای دیدن سایر خویشان خود، میتواند سالی یک مرتبه برود. رفتن بیشتر از آن در اختیارش نیست. {مگر اینکه شوهر اجازه بدهد.} به همین صورت مادر و پدر زن میتوانند هفته ای یکبار به دیدن زن بیایند. شوهر حق دارد که اجازه ندهد آنها هفته ای بیشتر از یکبار بخانه اش بیایند.

و علاوه بر پدر و مادر، سایر خویشان زن میتوانند فقط سالی یکبار نزد زن بیایند و بیشتر از این را حق ندارند.

لیکن در هر دو صورت، شوهر اختیار دارد که آنها را اجازه ندهد که مدت زیادی نزد زنش بمانند، یعنی هم پدر و مادر زن را و هم سایر خویشان زن را.
و این را باید دانست که مراد از «خویشان» در اینجا فقط همان کسانی اند که نکاح این زن با آنها برای همیشه و همیشه حرام است.^۱ و آن خویشاوندانی که نکاح این زن با آنها حرام نیست، در شریعت مساوی بیگانه ها می باشد.

مسئله ۵: اگر - مثلاً - پدر زنی^۲ خیلی مریض بود و هیچ کسی برای پرستاری و خبرگیری نداشت، پس در این صورت زن اجازه دارد مطابق ضرورت هر روز نزد پدر خود برود. اگر پدرش بیدین و کافر هم باشد، باز هم همین حکم است، بلکه اگر شوهر منعش کند باز هم باید نزد پدر برود.
لیکن اگر با وجود منع کردن شوهر رفت، مستحق گرفتن خرج خوراک و پوشاک این مدت نخواهد بود.

مسئله ۶: زن نباید به خانه بیگانه ها برود. اگر کدام محفل شیرینی خوری و عروسی و غیره بود و شوهر هم اجازه داد، باز هم رفتن به این محفل ها جایز نیست.
اگر شوهر اجازه بدهد، شوهر نیز گناهکار میشود.

بلکه برای زن جایز نیست که برای شرکت در محافل و مجالس بخانه خویشاوند محرم خود نیز برود.
مسئله ۷: زنی که شوهرش او را طلاق داده است نیز مستحق دریافت مصارف خوراک و پوشاک و خانه تا ختم دوره عدت خود است.

لیکن هر زنی که شوهرش وفات کرده، او مستحق دریافت خوراک و پوشاک و خانه دوره عدت خود نیست. البته از اموال و دارائی و ترکه شوهرش میراث خواهد بُرد.
مسئله ۸: مسئله ۸ در آخر این حصه کتاب تحت عنوان «بقیه مسایل فراهم کردن خانه برای...» درج است.

مسایل حلالی بودن اولاد



۱: مثلاً برادر این زن یا بچه برادرش یا کاکایش یا مامایش و غیره...

۲: همچنین مادر یا آن خویشی که حقوقش مثل حقوق پدر و مادر است در این حکم می باشند حاشیه جدید: ح ۴ ص ۳۴

مسئله ۱: هنگامی که زنی که شوهر دارد طفلی بدنیا بیاورد، این طفل از شوهرش خوانده میشود و گفتن اینکه این بچه از شوهرش نیست بلکه از فلان مرد است، جایز نمی باشد و حرامی گفتن آن طفل نیز جایز نیست.

اگر در جایی قوانین اسلام نافذ باشد، گوینده این سخن را دُرّه خواهند زد.

مسئله ۲: کمترین مدت حاملگی شش ماه است و زیادهترین مدت آن دو سال. یعنی طفل کم از کم شش ماه در شکم مادر خود می ماند و آنگاه بدنیا می آید و قبل از شش ماه طفل بدنیا نمی آید. و حد اکثر تا دو سال ممکن است طفل در شکم مادر بماند و بیشتر از دو سال نمی تواند در شکم مادر باشد.

مسئله ۳: اصولاً قاعده اینست که تا وقتی که ممکن بود، طفل را نباید حرامی گفت و زمانی که دیگر هیچ چاره ای نمی باشد، آنگاه حکم به حرامی بودن آن خواهیم کرد و زن را گناهکار خواهیم دانست.



مسئله ۴: اگر کسی زن خود را طلاق رجعی داد و سپس زنش در مدت کمتر از دو سال بعد از تاریخ طلاق طفلی بدنیا آورد، در این صورت طفل از شوهر زن است و حرامی گفتن آن جایز نیست. نسب او شرعاً صحیح می باشد.

این زن حتی اگر یک روز قبل از تکمیل دو سال طفل را بدنیا آورد، باز هم همین حکم است، و چنین خواهیم دانست که زن پیش از طلاق حامله گشته بود و طفل دو سال در شکم مادر ماند و اکنون بعد از ولادت، عدت این زن تمام شده نکاحش نیز از بین میرود.

البته اگر این زن پیش از تولد این طفل، خودش اقرار کرده بود که عدت من تمام شده است، در این صورت دیگر چاره ای نیست، مجبور هستیم که این طفل را حرامی بدانیم.

و اگر زنی که طلاق رجعی شده بود، بعد از گذشتن دو سال از تاریخ طلاقش، طفل بدنیا آورد و هنوز اقرار نکرده است که عدتم ختم شده، در این صورت نیز طفل از همان شوهرش میباشد که طلاقش داده بود، حتی اگر چند سالی نیز از طلاق زن بگذرد و در این صورت چنین خواهیم پنداشت که شوهر بعد از طلاق دادن، با زن در دوران عدتش دوباره همخوابگی کرده و از طلاق رجوع کرده بود. بنابراین این زن بعد از بدنیا آمدن طفل، هنوز هم همسر و منکوحه همان شوهر است و نکاح هر دو باقی بوده و نشکسته است.

اگر این طفل از شوهر نیست، در این صورت شوهر بگوید که این طفل از من نیست و چون شوهر

انکار کند، حکم لعان جاری خواهد شد.

مسئله ۵: شوهر اگر زن را طلاق باین داد، حکم این صورت اینست که اگر طفل در طول این دو سال بدنیا آمد، در این صورت طفل از همان شوهر است^۱ و اگر بعد از گذر دو سال از تاریخ وقوع طلاق باین، طفل به دنیا آمد، در این صورت طفل حرامی است.

البته اگر بعد از گذر دو سال از تاریخ طلاق باین، طفل بدنیا آمد و شوهر ادعاء کرد که این طفل من است، در این صورت نیز طفل حرامی نخواهد بود. و چنین خواهیم دانست که شاید شوهر به اشتباه در دوران عدت با زن همخوابگی کرده بود و زن از آن همخوابگی حامله شده است.

مسئله ۶: اگر دختر نابالغ را شوهرش طلاق داد و دختر هنوز هم نابالغ لیکن قریب به بلوغ است، و سپس این دختر بعد از گذر نه ماه کامل از تاریخ طلاق طفلی بدنیا آورد، در این صورت این طفل حرامی است. و اگر در مدت کمتر از نه ماه طفل را بدنیا آورد، در این صورت طفل از شوهر می باشد.

البته اگر این دختر قبل از گذر و اتمام عدت خود (یعنی سه ماه) اقرار کند که من حامله هستم، در این صورت آن طفل حرامی گفته نخواهد شد. در این صورت طفلی که در مدت دو سال بعد از تاریخ طلاق بدنیا بیاید، از شوهر آن زن خوانده میشود.^۲

مسئله ۷: شوهر زنی بالغ وفات کرد، زنش اگر تا دو سال بعد از تاریخ وفات شوهر طفلی بدنیا آورد، در این صورت طفل حرامی نمی باشد، بلکه اولاد همان شوهرش است.

البته اگر زن قبل از ولادت اقرار کرده بود که عدتم تمام شده، در این صورت طفل حرامی خواهد بود. و در هر دو صورت مذکور، اگر طفل بعد از گذشتن دو سال از تاریخ وفات شوهر بدنیا آمد، اکنون حرامی خواهد بود.

تنبیه: از اینجا دانسته میشود که زنی که نه ماه بعد از مرگ شوهرش، یا یکی دو ماه بیشتر از آن، طفلی بدنیا بیاورد، بعضی جاهلان او را بدکاره میدانند، این جاهلان مرتکب گناه بسیار بزرگی میگرددند.

مسئله ۸: اگر زنی بعد از نکاح، طفلی را در مدتی کمتر از شش ماه بدنیا آورد، این طفل در این صورت حرامی است. و اگر درست شش ماه بعد از نکاح یا در مدتی بیشتر از آن طفل را بدنیا آورد، در این صورت

۱: بشرط اینکه زن، اقرار به گذشتن و تمام شدن عدت خود نکرده باشد. حاشیه جدید: تصحیح الاغلاط: ح ۴ ص ۳۵

۲: این حکم درباره آن زن است که شوهرش او را طلاق باین داده بود. و اگر شوهر زن خود را طلاق رجعی داد، پس حکمش اینست که اگر زن تا مدت کمتر از ۲۷ ماه بعد از تاریخ طلاق ولادت کرد، طفل در این صورت نیز از پدرش یعنی از همان شوهر این زن خوانده خواهد شد. تصحیح الاغلاط + حاشیه جدید: ح ۴ ص ۳۵

طفل از شوهر میباید و شک کردن بر زن در این صورت گناه است.
البته اگر شوهر انکار دارد و میگوید که این طفل از من نیست، در این صورت حکم لَعان جاری خواهد شد.

مسئله ۹: نکاح صورت گرفت، لیکن زن مطابق رسم و رواج بخانه شوهر نرفته بود بلکه هنوز در خانه خود بود که طفلی بدنیا آورد و شوهر نیز انکار نمی کند که این طفل از من نیست. در این صورت این طفل از شوهر خوانده خواهد شد، حرامی گفته نخواهد شد و برای مردم درست نیست که او را حرامی بگویند.^۱
اگر این طفل از شوهر نیست، پس شوهر انکار کند که این طفل از من نیست. در این صورت حکم لَعان جاری خواهد شد.

مسئله ۱۰: مسئله ۱۰ در آخر این حصه کتاب تحت عنوان «بقیه مسایل حلالی بودن اولاد» درج است.

مسایل پرورش اولاد



مسئله ۱: اگر زن و شوهر از هم جدا شدند یا زن طلاق یافت و زن و شوهر طفلی خردسال دارند، در این صورت حق پرورش طفل از مادر است. پدر نمی تواند طفل را از مادرش بگیرد، و تمام خرج و مصارف طفل بر دوش پدرش خواهد بود و او باید آن را بدهد.

و اگر مادر نخواهد طفل را پرورش کند بلکه او را به پدرش بدهد، در این صورت پدر باید طفل را بگیرد و نمی تواند از گرفتن او انکار کند، یا او را جبراً بمادرش واپس بدهد.

مسئله ۲: اگر مادر طفل موجود نباشد یا اینکه موجود باشد لیکن از پرورش طفل انکار کند، در این صورت حق پرورش طفل از مادر کلانِ مادری او، و در صورت موجود نبودن یا انکار او، حق مادرِ مادرِ کلانِ مادری این طفل است.

و بعد از آنها حق پرورش این طفل به ترتیب از مادر کلانِ پدری وی و سپس از مادرِ مادرِ کلانِ پدری

۱: زیرا امکان دارد که زن و شوهر بعد از نکاح مخفیانه باهم همخوابگی کرده باشند و غیره صورت های ممکنه. به حاشیه

مسئله ۱۰ نیز مراجعه میشود.

وی است.

و اگر هیچ یک اینها موجود نباشد، در این صورت حق پرورش این طفل از خواهران اصلی اوست و آنها باید برادر یا خواهر خود را پرورش کنند.

اگر خواهران اصلی نباشند، در این صورت حق پرورش طفل از خواهران ناتنی {اندری} او هست. اما در این صورت، آن خواهرانی که با این طفل از یک مادر هستند مُقَدَّم می باشند و آن خواهرانی که با این طفل از یک پدر هستند مؤخَّر می باشند.

و بعد از همه این اشخاص، حق پرورش این طفل به خاله اش میرسد و سپس به عمه اش.

مسئله ۳: اگر مادر طفل با چنان مردی نکاح کرده که محرم این کودک نمی باشد (یعنی به سبب خویشاوندی بین کودک و این مرد، نکاح میان ایشان برای همیشه حرام نمی شود) در این صورت اکنون مادر مستحق پرورش این کودک نمی باشد.

البته اگر مادر با چنان خویشاوند کودک نکاح کرد که نکاح بین آن مرد و بین کودک جایز نمی بود، مثلاً با کاکای کودک نکاح کرد، در این صورت مادر حق پرورش این طفل را هنوز هم دارد.

علاوه بر مادر، هر زن دیگری که مستحق پرورش کودک بود مانند خواهر و خاله و غیره او، اگر با مرد غیر محرم کودک نکاح کرد، حکمش نیز همین است که اکنون حق پرورش کودک را از دست میدهد.

مسئله ۴: اگر زنی به سبب نکاح کردن با غیر محرم کودک، حق پرورش طفل را از دست داده بود لیکن بعداً شوهرش او را طلاق داد یا اینکه شوهرش مرد، پس اکنون دوباره حق او بر میگردد و کودک حواله او میشود.

مسئله ۵: اگر هیچ زنی از میان خویشان مادری کودک برای پرورش طفل یافت نشد، در این صورت اکنون مستحق ترین کس برای پرورش کودک پدر اوست، و بعد از او پدرکلان پدری کودک، و سپس به ترتیب، همان کسانی که در تحت عنوان «احکام ولی» بیان کردیم.

لیکن اگر خویش کودک که حالا مستحق پرورش طفل شده است نامحرم کودک بود و خوف می رود که اگر کودک را حواله او کنند، در آینده فسادی پیش نیاید، در این صورت کودک به چنان کسی سپرده خواهد شد که از هر نظر قابل اطمینان باشد.



مسئله ۶: تا وقتی که پسر هفت ساله نشده، حق پرورشش باقی است و چون هفت ساله شد، پدر میتواند او را واپس بگیرد.

و حق پرورش دختر تا نه سالگی باقی است و چون دختر نه ساله شد، پدر میتواند او را واپس بگیرد.

حقوق شوهر



الله متعال حقوق شوهر را بسیار بزرگ و ادای آنها را کار بسیار ثواب قرار داده است. خوش نگهداشتن و راضی نگهداشتن شوهر، عبادتی بزرگ است و ناراحت کردن و ناراض ساختن شوهر، گناهی بسیار بزرگ می باشد.

حضرت رسول الله ﷺ می فرمایند که: «هر زنی که پنج وقت نمازش را بخواند و ماه رمضان را روزه بگیرد و آبروی خود را حفظ کند و اطاعت گزار و فرمانبردار شوهر خود باشد، از هر دروازه جنت که بخواهد اجازه دارد داخل جنت شود». {مشکات شریف: ۲۸۱} یعنی اینکه از میان هشت دروازه بهشت از هر کدام که بخواهد بی ممانعتی اجازه دارد داخل بهشت برود. و آنحضرت ﷺ می فرمایند که: «هر زنی که از دنیا برود در حالی که شوهرش از او راضی است، او به جنت میرود». {مشکات شریف: ۲۸۱}

و آنحضرت ﷺ می فرمایند که: «اگر سجده کردن به کس دیگری جز خدا را اجازه میدادم، پس زن را حکم میدادم که شوهرش را سجده کند.^۱ اگر شوهر به زن خود حکم بدهد که سنگهای این کوه را برداشته به آن کوه دیگر ببر و سنگهای آن کوه را برداشته به این کوه ببار، زن باید این کار را بکند». {جمع الفوائد: ۲/۵۹۸}

و آنحضرت ﷺ فرموده اند که: «هر وقتی که شوهری زن را بخاطر ضرورت خود بطلید، زن حتماً باید نزد او برود. حتی اگر زن در حال پختن غذا هم باشد، باز هم آن را رها کرده نزد شوهر برود». {جمع الفوائد: ۲/۵۹۸} یعنی اینکه اگرچه زن، کار بسیار ضروری نیز داشته باشد، باز هم همه آنها را رها کرده پیش شوهر برود.

و آنحضرت ﷺ فرموده اند که: «اگر شوهری زن خود را پیش خود برای خوابیدن بخواهد و زن نیاید و

۱: و این سجده نی بخاطر عبادت بلکه بخاطر ادب و احترام شوهر می بود، اما هر دوی این سجده، چه برای عبادت و چه برای ادب و احترام، اکنون جز برای خلوندن برای کس دیگری جایز نیست.

شوهر خشمگین بخوابد، پس همه فرشته‌ها تا صبح بر این زن لعنت می‌فرستند». {جمع الفوائد: ۲/۵۹۸}

و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده اند که: «هنگامی که زنی شوهر خود را در این دنیا آزار می‌رساند، آن حوری که در آخرت همسر این مرد خواهد بود میگوید که خدا تباخت کند، او را آزار نده، او فقط چند روزی نزد تو مهمان است و بزودی ترا رها کرده نزد من می‌آید». {جمع الفوائد: ۲/۵۹۹}

و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده اند که: «سه نوع مردم است که نه نماز شان قبول میشود و نه کدام نیکی دیگر شان. یکی آن کنیز و غلامی که از صاحب خود بگریزد، دوم آن زنی که شوهرش از او ناراضی باشد، سوم آن شخصی که مست و نشه باشد». {مشکات شریف: ۲۸۱}

کسی از رسول الله صلی الله علیه و سلم پرسید که: «یا رسول الله ﷺ کدام زن بهترین زن‌هاست. آنحضرت ﷺ فرمودند: آن زن که چون شوهرش به او نگاه کند، خوشحالش کند و چون به او چیزی بگوید گفته اش را اطاعت کند، و در جسم خود و مال {شوهر} چنان کاری نکند که موجب ناگواری شوهرش گردد». {جمع الفوائد: ۲/۵۹۹}



یکی از حقوق شوهر اینست که زن وقتی که شوهرش موجود باشد بدون اجازه شوهر، روزه نفلی نگیرد و بدون اجازه او نماز نفلی نخواند.

و یکی از حقوق شوهر اینست که زن، سر و صورت و لباس خود را چرک و چتّل نگذارد بلکه همیشه نزد شوهر، پاکیزه و زینت کرده و با آرایش بیاید.

اگر شوهر زن را بگوید تا خود را زینت و آرایش کند و زن بازهم خود را آرایش و زینت نکند، شوهر اختیار دارد که زن را بخاطر آن تادیب نماید.

و یکی از حقوق شوهر اینست که زن بدون اجازه شوهر از خانه خارج نشود و بدون اجازه وی بخانه کسی نرود، نه بخانه خویشان و اقارب خود و نه بخانه بیگانه‌ها.

طریقه زندگی بسر کردن با شوهر



خوب بدانید که پیوند زن و شوهر چنان پیوندی است که تمام عمر را باید در آن بسر کرد. اگر دل‌های

هر دو باهم صاف و پرمحبت بود، در این صورت نعمتی بزرگتر از این پیوند نیست. و اگر خدا ناخواسته دل‌های شان از یکدیگر کدورت گرفت، مصیبتی سخت تر از این نیست.

بنابراین تا جاییکه میتوانید کوشش کنید که دل شوهر را به دست بیاورید و به اشاره چشم او کار کنید. اگر شوهر حکم بدهد که تمام شب دست بسته ایستاده شو، پس خیر دنیا و آخرت در اینست که کمی تکلیف و مشقت دنیا را تحمل کرده عاقبت نیک و سرخروئی آخرت را بدست بیاورید. هیچ گاه چنان گپی ننزید که خلاف مزاج شوهر باشد. اگر شوهر روز را شب بگوید و شب را روز بگوید، شما نیز همانگونه بگوئید.^۱

بعضی از زنها به سبب کم فکری و دور نااندیشی چنان سخنانی میزنند که دل شوهر از طرف ایشان کدورت میگیرد. مثلاً بی موقع زبان درازی میکنند یا طعنه و تشنیع میزنند یا از خشم و عصبانیت چنان حرف های تند و تیز میگویند که شوهر بد می برد، و سپس هنگامی که دل شوهر از طرف زن کدورت گرفت و برگشت، آنگاه خود زن گریان و نالان میشود.

خوب بدانید که چون دل شوهر کدورت گرفت و از سوی زن برگشت، دو سه چهار روز بعد نیز اگرچه او را رام کردید، باز هم دل شوهر آنطوری که قبلاً بود اکنون نمی باشد. اگرچه هزار بهانه و معذرت بخواهید لیکن چنانکه دل شوهر قبلاً صاف و پر محبت بود، اکنون آن صافی و محبت باقی نخواهد ماند، و چون کدام چیزی یا کاری پیش بیاید، این خیال فوراً بفکرش می آید که این زن همان کسی بود که در فلان روز چنین حرفهای بمن گفته بود. بنابراین با شوهر خود خوب با فکر و دور اندیشی زندگی بایدکرد که هم رضای خدا و رسولش در آن است و هم خیر و خوبی دنیا و آخرت شما.

زنان هوشیار احتیاجی به بیان چیزی ندارند. خوب و بد هر چیز را خود می فهمند. لیکن ما باز هم بعضی از امور ضروری را در اینجا بیان میکنیم و چون این نکات را بخوبی فهمیدید، بقیه امور را خود از آن میتوانید درک کنید.



هیچوقت زیادتیر از طاقت و توان شوهر خرج نخواهید، بلکه هرچه کم و زیاد که به دست آمد، خانه خود دانسته تر و خشک خورده گذاره کنید.

اگر کدام وقتی لباسی یا زیوری خوش تان بیاید، اگر شوهر طاقت خریدن آن را ندارد، فرمایش خریدن آنرا از او نکنید و نه بخاطر بدست نیاموردن آن افسوس کنید بلکه اصلاً حرف آن را از زبان نکشید. خودتان

۱: معنای ظاهر آن مراد نیست بلکه هدف از آن مبالغه در اطاعت و موافقت شوهر است. مولف.

فکر کنید که اگر مثلاً شما فرمایش آن را کردید، شوهر حتماً در دل خود خواهد گفت که این چگونه زنی است که هیچ متوجه حال من نیست و این گونه فرمایش بی موقع و بیجای میکند.

حتی اگر شوهر پولدار هم باشد تا جایی که ممکن است خودتان هیچوقت از او فرمایش چیزی را نکنید. زیرا انسان از فرمایش کردن از چشم دیگران می افتد و سخنانش در چشم دیگران بی ارزش می شود. البته اگر شوهر خودش پیرسد که چه برایت بیاورم، خیر، در این صورت بگوئید که چه می خواهید. بر سر چیزی با شوهر ضد و لُج نکنید. اگر او سخنی خلاف شما هم بزند باز هم آن را در آن وقت رها کنید و پشتش نیفتید و بعداً در وقت دیگری به طریقه ای مناسب او را بفهمانید.

اگر به زحمت و مشقت در خانه شوهر گذران میکنید، پس هرگز آن را بر زبان نیاورید و همیشه اظهار خوشی و رضایت نمائید تا شوهر غمگین نشود و رنج نبرد. دل او به سبب اینگونه زندگی شما با او در دست شما خواهد آمد.

اگر شوهر چیزی برای شما آورد، چه مورد پسند شما باشد یا نباشد، همیشه بر آن اظهار خوشی کنید و اینطور نگوئید که این خراب است یا خوشم نمی آید، زیرا از اینکار دل شکسته میشود و هرگز دیگر دلش نمی شود که چیزی برای شما بیاورد. و اگر از آن چیز تعریف کنید، شوهر خوشحال شده از این به بعد چیزهای بیشتر خواهد آورد.

هیچوقت خشمگین و عصبانی شده ناشکری شوهر را نکنید و به او اینطور نگوئید که در خانه تو آمده من چه دیدم، تمام عمرم در مصیبت و بلا تیر شد، مادر و پدرم قسمت مرا خراب کردند که مرا به تو دادند یا در این دوزخ انداختند و غیره... که اگر یکبار دل شوهر از زن کنده شد، دیگر مشکل است که باز زن در دلش جا بگیرد.

در حدیث شریف وارد است که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند که: «من زنها را در دوزخ بکثرت دیدم. کسی پرسید که یا رسول الله ﷺ چرا زنها زیادتراً به دوزخ میروند. آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند که آنها بسیار دیگران را لعنت میکنند و بسیار ناشکری شوهران خویش را می نمایند». {مشکات شریف: ص ۱۳}

اکنون خودتان ببینید که ناشکری شوهر چقدر کار بدی است و لعنت کردن بر کسی یا اینطور گفتن بکسی که خدا او را بزند، یا غضب خدا بر سرش، یا از رویش معلوم است که لعنتی است، از رویش لعنت می بارد و غیره... همه این حرفها بسیار زشت و قبیح میباشد.

اگر شوهر بر چیزی خشمگین شود، پس چنان سخنی ننیزد که خشم او بیشتر شود. هر وقت مزاجش را دیده صحبت کنید. اگر دیدید که حالا از خنده و مزاح خوش میشود با او خنده و مزاح کنید و اگر دیدید

که قهر است، خنده و مزاح نکنید. هر طوری که مزاجش بود همانطور با او گپ و سخن بزنید. اگر شوهر بر چیزی از شما خفه و رنجیده بود، پس شما هم روی تَرش کرده ننشینید بلکه خوشامدش را کنید، عذر و معذرت بخواهید، یعنی بهر صورتی که ممکن است او را از خود راضی و خوش بسازید، اگرچه قصور شما هم نباشد و قصور شوهر باشد، باز هم شما ترشروئی نکنید بلکه عذرخواهی و معاف ساختن این قصور را باعث فخر و عزت خود بدانید.

و خوب بدانید که پیوند زن و شوهر فقط از محبت خالی دوام نمی یابد بلکه به همراه محبت، ملحوظ داشتن ادب شوهر نیز ضروری می باشد. شوهر خود را برابر و مساوی خود دانستن، غلطی بسیار بزرگ است.

هیچگاه از شوهر کار نگیرید. اگر زمانی شوهر از روی محبت، دست یا سر تان را مالش داد، شما نگذارید که او اینکار را کند. اندکی فکر کنید که اگر پدر تان بخواهد اینکار را کند آیا خوش تان خواهد آمد، حال آنکه درجه شوهر بلندتر از درجه پدر است.

در نشستن و برخاستن و در حرف زدن و در هر کار دیگر، ادب و احترام شوهر را رعایت کنید. و اگر در صورت بالا قصور هم از شما باشد، اکنون با غرور و تکبر گوشه ای نشستن، کمال حماقت و نادانی می باشد. از این رفتار دل شوهر از زن کنده میشود.

هر وقتی که شوهر از سفر آمد خیریتش را پرسید که در آنجا چگونه بود و تکلیف که ندیده، دست و پایش را مالش بدهید که شاید مانده و خسته شده باشد، اگر گرسنه باشد فوراً آب و غذا تهیه کنید، اگر هوا گرم باشد او را پکه کنید. خلاصه اینکه کاری کنید که او راحت و آرام شود. درباره پول و پैसे هرگز گپ نزنید که برای ما چه آوردی، چقدر خودت خرج کردی، پولها را کجا مانده ای، بینم چند است... بلکه هنگامی که خودش پول را داد آنوقت آن را بگیرید. محاسبه اش نکنید که تنخواهت بسیار زیاد است تو در این چند ماه فقط همین قدر پول آورده ای، تو بسیار خرج میکنی، پولها را کجا برداشتی، در کجا خرج کردی و غیره... اگر در وقت دیگری در هنگام خوشی شوهر، این سخنان را بطرز مناسب در میان گپها از او پرسیدید، خیر، حرجی نیست.

اگر پدر و مادر شوهر زنده بودند و شوهر همه پول و پैसे را به آنها داد و به دست شما نداد ناراحت نشوید و بد نبرید. بلکه اگر او پول و پैसे را به شما بدهد باز هم عقلمندی در اینست که شما پول و پैसे را نگیرید و بگوئید که آن را به آنها بدهد تا که دل آنها کنورت نگیرد و شما را بد نگویند که عروس ما بچه ما را غلام خود ساخته است.

تا وقتی که خُسْر و خُشوی^۱ تان زنده هستند، خدمت و اطاعت آنها را بر خود ضروری بدانید و اینکار را موجب عزّت خود بدانید، و در فکر جدائی از خُشو و نَنوی خود نیفتید، زیرا که ریشهٔ فساد بین عروس و خُشو و نَنوها همین است. خودتان کمی فکر کنید که پدر و مادر، پسر خود را تربیت کردند و پرورش کردند و کالانش ساختند و حالا در این پسِ پیری با این آرزو عروسی اش را کردند که راحت و آرام خواهیم یافت، ولی برعکس به محض اینکه عروس پا بخانهٔ شوهر گذاشت در این فکر می افتد که همین امروز شوهر را از پدرش و مادرش جدا کنم. آنگاه اگر مادر شوهر خبر شود که عروس می خواهد بچه ام را از ما جدا کند، فساد و جنگ و جدال شروع میشود. بنابراین بهتر اینست که با خانوادهٔ شوهر مشترکاً و یکجائی زندگی کنید.

از همان شروع آمدن به خانهٔ شوهر، در هر معامله ادب را مراعات کنید. بر خُردسالان مهربانی و شفقت کنید و بزرگسالان را ادب و احترام کنید. کارهای خود را بر دوش دیگران نیندازید و هیچ چیز خود را افتاده نگذارید که فلانی آن را خواهد برداشت.

هر کاری که خُشو و نَنوهای تان میکنند از کردن آن عار نکنید، بلکه بدون گفتن آنها آن را از دست آنها گرفته خود انجام بدهید که از اینکار محبت شما در دل آنها پیدا میشود. هنگامی که دو نفر باهمدیگر آرام و آهسته صحبت میکنند خود را از آنها دور کنید و به حرف آنها گوش ندهید که چه میگویند. و خواه میخواه این فکر را هم نکنید که حتماً دربارهٔ من چیزی میگویند. در خانهٔ شوهر به دلگیری و افسردگی زندگی بسر نکنید. اگرچه این خانه نو است و مردم نو، چون دل گرفته شوید بازهم خود را بفهمانید و اظهار خوشی کنید، نه اینکه غمگین بنشینید و هر وقت گریان کنید هنوز چند روز از آمدن تان نگذشته باشد که تقاضا کنید که میخواهم خانهٔ پدرم بروم. در گپ زدن خیلی متوجه خود باشید. نه آنقدر پُر بگوئید که بد مردم بیاید و نه آنقدر خاموش باشید که اگر شما را خوشامد هم کنند، بازهم خاموش نشسته باشید. اینکار نیز بد است و علامت تکبر است. اگر چیزی در خانهٔ شوهر بدتان بیاید و مورد پسندتان نباشد، پس چون بخانهٔ والدین تان رفتید، سخن چینی آن را نکنید. گفتن گپ های خُرد و بزرگ خانهٔ شوهر به مادر خود و کنج و کلو و به شوق پرسیدن مادرها دربارهٔ آنها کاری بسیار زشت و بد است. اکثر جنگ و جدالها از همین کار پیدا میشود و فسادها از همین جا برپا میگردد و جز این جدال و فساد، هیچ فایدهٔ دیگری در آن نیست.

۱: خُسْر یعنی پدر شوهر، خُشو یعنی مادر شوهر. نَنو یعنی خواهر شوهر.

سامانها و اشیای شوهر را بخوش سلیقگی نگاه کنید. خانه را صاف و پاکیزه نگهدارید. بستر چرک و چتل نباشد، آن را چُمْلُک {بی نظم} نگذارید. اگر بالشت چرک شده باشد پوشش را بدل کنید. اگر پوش دیگر نباشد پوش نو بدوزید. اگر خود شوهر بگوید که اینکار را کن یا آنکار را بکن، و شما بعد از گفتن او اینکارها را کردید، این لطفی ندارد. لطف زندگی در اینست که بدون گفتن شوهر، همه کارها را انجام بدهید.

هر چیزی که شوهر نزد شما گذاشته است آن را بخوبی حفظ کنید. لباسها و کالاهای تا کرده بردارید، آنها را بیجای نیندازید و نه این طرف و آن طرف پراکنده بیندازید. سامانها و اشیاء را در جای شان بگذارید. هیچوقت در انجام دادن کاری تاخیر و پس و پیش نکنید، نه هرگز دروغ بگوئید که از دروغ گفتن، اعتبار انسان از بین میرود و آنگاه کسی سخن راست دروغگو را نیز باور نمی کند.

اگر شوهر در وقت خشم و قهر، شما را بد و بیراه گفت و دشنام داد، شما خاموش بمانید و هیچ جوابش ندهید. هرچه میخواهد بگوید بگذاریدش که بگوید، شما ساکت و خاموش بمانید. خودتان خواهید دید که بعد از اینکه قهر و خشمش فرو نشست خودش پشیمان خواهد شد و از شما چه اندازه خوش و راضی خواهد گشت و سپس هرگز انشاءالله بر شما قهر و خشمگین نخواهد شد. لیکن اگر شما نیز جوابش را دادید، گفتگو به درازا میکشد و نه معلوم که تا کجا بینجامد.

بر هر شبهه خُرد و ریزی بر شوهر شک نکنید و تهمتشی نزنید که تو با فلانه خیلی خنده میکنی، پیش او خیلی زیاد میروی، آنجا نشسته چه میکنی و غیره... که اگر شوهر در این صورت بی قصور باشد، خودتان فکر کنید که چقدر بد خواهد بود، و اگر شوهر واقعاً بدعادت است، پس فکر کنید که از قهر شدن و دشنام زدن شما آیا او اینکار را ترک خواهد کرد؟!

قهر شدن و دشنام زدن و تهدید شما فقط به خود شما نقصان و ضرر میرساند. اگر می خواهید دل شوهر را از طرف خود بگردانید و تیره بسازید، پس هرچه می خواهید بکنید، بکنید، لیکن عادت بد کسی توسط اینکارها ترک نمی شود. اگر می خواهید عادت بدش را ترکش بدهید، باید از هوشیاری کار بگیرید، با عقلمندی با او زندگی کنید، در تنهایی آرام آرام او را بفهمانید و اگر از فهماندن و در تنهایی به غیرت آوردن، بازهم عادت بدش را ترک نکند، خیر، در این صورت صبر کنید. مردم را از اینکارش باخبر نکنید و او را رسوا نسازید و نه با او جنگ و جدال کنید که شوهر آنگاه ضد میگیرد و به خشم آمده بیشتر اینکار را میکند. اگر شما خشمگین شده با او جنگ و جدال و دشنام بازی کنید و رسوائی نمائید، در این صورت شاید آن قدری که با شما گپ میزد آن را هم ترک خواهد کرد و آنوقت شما خود پشیمان و گریان خواهید گردید.

و خوب بیاد بسپارید که خدا مردان را مانند شیر ساخته است و آنها از زور و جبر هرگز زیر دست زنی نمی آیند. طریقه خیلی آسان نرم کردن و به قابو آوردن شوهر، خوشرفتاری با او و فرمانبرداری اوست. فشار آوردن بر شوهر توسط قهر کردن و خشم گرفتن غلطی و نادانی بسیار بزرگ است. اگرچه انجام آن فوراً به فهم بعضی زنان نیاید لیکن وقتی که فساد ریشه گرفت و جنگ و جدال ادامه یافت، نتیجه آن آنگاه ظاهر خواهد شد.

در شهر لکنهو شوهر یک زن خیلی فاسق و بدکار بود. شب و روز نزد یک زن بازاری میرفت و اصلاً بخانه نمی آمد و عجب اینکه آن زن بازاری به شوهر این زن فرمایش هم میداد که امروز پلو پیز، امروز چلو پیز و امروز فلان چیز پیز، و این زن بیچاره دم نمیزد و هرچه شوهرش میگفت همان چیز را روزانه پخته می فرستاد و آرامشی نداشت. تمام مردم شهر این زن را بخاطر این صبرش بسیار احترام میکردند. و همچنین آن ثوابی که نزد خدا دارد، آن را نیز جداگانه بدست خواهد آورد. و هر روزی که الله متعال شوهرش را هدایت بفرماید و او بدکاری را رها کند خواهید دید که چگونه غلام این زن بی بی صفت خود خواهد گشت.

طریقه پرورش و تربیت اولاد



باید دانست که پرورش و تربیت اولاد خیلی مهم است. زیرا هر عادت که در طفولیت در طفل پخته شود آن عادت در سراسر عمر از بین نمی رود. بنابراین از دوران طفولیت تا جوانی امور ذیل را به ترتیب باید ملحوظ داشت.

شماره ۱: به طفل فقط شیر زن نیک و دیندار را باید داد. شیر در طفل تاثیر بزرگی دارد.

شماره ۲: زنها عادت دارند که اطفال را از پولیس و بلا و غیره مانند سگ و پشک... می ترسانند. اینکار خیلی بد است. قلب طفل ضعیف میشود و ترسو بار می آید.

شماره ۳: برای شیر دادن و غذا دادن طفل، اوقاتی را معین کنید تا تندرست بار بیاید.

شماره ۴: طفل را صاف و پاک نگاه کنید که تندرستی و سلامت از آن پیدا میشود.

شماره ۵: طفل را زیاد زینت و آرایش نکنید.

شماره ۶: اگر طفل پسر بود، موهایش را دراز نگذارید.

شماره ۷: اگر دختر است، پس تا وقتی که نزدیک بلوغ نرسیده است او را زیور نپوشانید. یکی به این خاطر که جانش ممکن است به سبب این زیورات بخطر بیفتد و دیگر اینکه از همان کودکی شوقین زیور شدن برایش مناسب نیست.

شماره ۸: فقیرها و نادارها را بدست طفل، پول و غذا و لباس بدهید. به همین صورت بدست طفل، بعضی چیزهای خوردنی و نوشیدنی میان خواهران و برادران طفل یا در میان سایر اطفال تقسیم کنید تا به این سبب، طفل به سخاوت عادت بگیرد.

لیکن بیاد داشته باشید که این چیزها را از مال و پول خودتان بدست آنها تقسیم و خیرات کنید. و از پول و مال خود طفل که شرعاً از طفل است، دادن چیزی به کسی درست نیست.

شماره ۹: پُرخوری و اشخاص پُرخور را پیش طفل بد بگوئید لیکن نام کسی را نگیرید بلکه مثلاً به اینطور بد بگوئید که مردم آدم پُرخور را گاو میدانند.

شماره ۱۰: اگر طفل پسر باشد، رغبت پوشیدن لباسهای سفید را در دلش پیدا کنید و از پوشیدن لباس های رنگین و پرتکلف او را انزجار بدهید. مثلاً به او بگوئید که این قسم لباسها را دخترها می پوشند، مردان نمی پوشند و تو ماشاءالله مرد هستی. همیشه پیش او از این قبیل سخن بگوئید.

شماره ۱۱: اگر طفل دختر بود، بازهم او را به آرایش بسیار زیاد موهایش و پوشیدن لباسهای پر زرق و برق عادت ندهید.

شماره ۱۲: همه ضدهای طفل را برآورده نکنید، زیرا خوی و عادتش خراب میشود.

شماره ۱۳: از گپ زدن با صدای بلند، طفل را منع کنید. خصوصاً اگر دختر باشد. اگر با صدای بلند و چیغ گپ زد، توبیخش کنید و گرنه بعد از اینکه کلان شد اینکار عادتش میشود.

شماره ۱۴: اطفال خود را از نشستن و بازی کردن با کودک های که عادات خراب دارند یا از درس می گیرند یا عادت به پوشیدن لباسهای پُر زرق و برق و خوردن خوردنیهای گران قیمت دارند، دور نگاه کنید.

شماره ۱۵: اطفال را از امور ذیل نفرت و انزجار بدهید: خشم، دروغ گفتن، حسد کردن، حرص کردن، دزدی، سخن چینی کردن، ضد کردن بر چیزی، پُرگوئی بیفایده، خندیدن بیجا یا زیاد خندیدن، فریب دادن، عاقبت خوب و بد کاری را نیندیشدن.

و هرگاه که مرتکب یکی از این امور شد فوراً او را منع کنید و تنبیهش نمائید.

شماره ۱۶: اگر طفل چیزی را شکستاند یا کسی را زد، سزای مناسبی به او بدهید تا دیگر اینکار را نکند. ناز دادن و محبت در این مواقع، اخلاق طفل را خراب می سازد.

- شماره ۱۷:** نگارید که دیر بخوابد و همچنین نگارید که خیلی زود بخوابد.
- شماره ۱۸:** عادتش بدهید که صبح زود از خواب برخیزد.
- شماره ۱۹:** وقتی که طفل هفت ساله شد، او را به نماز خواندن عادت بدهید.
- شماره ۲۰:** وقتی که قابل مکتب رفتن شد، اول از همه قرآن شریف را تعلیمش بدهید.
- شماره ۲۱:** تا جائی که ممکن است او را توسط استاد دیندار تعلیم بدهید.
- شماره ۲۲:** هیچوقت دربارهٔ مکتب نرفتن با وی از چشم پوشی کار نگیرید.
- شماره ۲۳:** گاهگاهی حکایات نیکوکاران و اشخاص نیک را به اطفال بشنوانید.^۱
- شماره ۲۴:** آنها را نگارید که کتابهای را مطالعه کنند که داستانهای عاشقانه یا مضامین خلاف شریعت یا قصه ها و افسانه های بیهوده یا غزلیات و غیره در آنها باشد.
- شماره ۲۵:** چنان کتابهای برای مطالعه به آنها بدهید که شامل امور دینی و ضروریات دنیا باشد.
- شماره ۲۶:** بعد از اینکه از مکتب آمدند، اجازه بدهید تا جهت تفریح و ساعت تیری، بازی کنند تا طبع ایشان تازه شود. اما چنان بازی ای باشد که گناهی شامل آن نباشد و نه خوف صدمه دیدن در آن برود.
- شماره ۲۷:** برای خریدن پتاقی و سامان آتشبازی یا چیزهای بیکاره دیگر به اطفال پول ندهید.
- شماره ۲۸:** اطفال را به تماشای بازی و نمایش عادت ندهید.
- شماره ۲۹:** اولاد خود را حتماً چنان پیشه و هنری بیاموزانید که در وقت ضرورت و مصیبت بتوانند توسط آن چند پولی بدست آورده زندگی خود و اولاد خود را پیش ببرند.
- شماره ۳۰:** دختران را {حد اقل} آنقدر نوشتن یاد بدهید که بتوانند خط و حساب را بنویسند.
- شماره ۳۱:** اطفال را عادت بدهید که کارهای خود را خودشان انجام بدهند، تنبل و بیکاره بار نیابند. به آنها حکم کنید که شب، بستر خود را خودشان هموار کنند و صبح زود برخاسته خودشان آن را قات کرده به احتیاط بردارند. بُقچه {یا الماری} لباس های خود را خودشان درست نگاه کنند. دَرز پارهٔ لباس خود را خودشان بدوزند. لباسهای خود را چه چرک باشند و چه پاک، در جائی بگذارند که کیک و موش نخورد. لباسها را خودشان به کالاشوی شمرده بدهند و تعداد آنها را بنویسند و یاد داشت بگیرند و بعداً آنها را شمرده و دیده از کالاشوی واپس بگیرند.
- شماره ۳۲:** به دختران تاکید کنید که زیورهای را که میپوشند قبل از خوابیدن و صبح بعد از برخاستن بدقت متوجه آنها باشند.

۱: کتاب «حکایات صحابه» تألیف مولانا ادریس کاندهلوی رحمته در این مورد خیلی مناسب است.

شماره ۳۳: به دختران تاکید کنید که در کارهای که در خانه انجام می‌دهند مانند غذا پختن و لباس دوختن و کالاشستن و غیره کارهای خانه دقت کنند تا آنها را یاد بگیرند.



شماره ۳۴: هنگامی که طفل کدام کار خوبی کرد، او را شاباشی بدهید و نازش بدهید بلکه او را انعام و جایزه هم بدهید تا بیشتر به انجام دادن کارهای خوب تشویق شود و به آنها رغبت بگیرد.

و اگر کدام کار بد را ارتکاب کرد، در این صورت اولاً او را در تنهائی بفهمانید که بین، اینکار خیلی بد است، مردم چه میگویند، هر کس که خبر شود، او چه خواهد گفت، خبردار، دیگر اینکار را نکنی، بچه خوب اینکار را نمی کند.

و اگر طفل دوباره همانکار را مرتکب شد، اینبار سزای مناسبی به او بدهید.

شماره ۳۵: مادر باید طفل را از پدرش بترساند.

شماره ۳۶: هیچ وقت نگذارید که طفل کاری را مخفیانه انجام بدهد. چه بازی کردن باشد یا خوردن یا کدام کار دیگری. هر وقتی که طفل کاری را مخفیانه انجام داد، بفهمید که او آن را بد میداند. پس اگر حقیقتاً آن کار بد است، وادار به ترکش کنید و اگر کاری خوب است مثلاً خوردن چیزی، در این صورت به او بگوئید که در پیش روی همگی آن را بخورد نه مخفیانه.

شماره ۳۷: کدام کار بدنی را بر آنها مقرر کنید تا سالم و تندرست بمانند و کسل و تنبل بار نیایند. مثلاً برای پسرها چوب شکستن یا یکی دو میل دویدن و برای دخترها آسیا کردن یا چرغه کردن و غیره.

شماره ۳۸: آنها را تاکید کنید که در راه رفتن خیلی تیز راه نروند و نه بیالا نگاه کرده راه بروند.

شماره ۳۹: طفل را عادت بدهید که در همه کارهای خود عاجزی و شکستگی را اختیار کند، چه در گفتار و چه در رفتار تکبر ننماید. حتی او را نگذارید که در میان اطفال هم عمر خود نشسته از لباس یا خانه یا خاندان یا کتاب و قلم و قلمدان و غیره خود تعریف و توصیف کند.

شماره ۴۰: گاه گاهی او را چند رویه ای بدهید تا مطابق خواسته خود آن را خرج کند. لیکن عادتش بدهید که مخفیانه از شما چیزی نخرد.

شماره ۴۱: طریقه خوردن و نشستن و برخاستن در مجالس و محافل را به او بیاموزانید. اندکی از آنها را ما نیز ذیلاً می نویسیم.

طریقه غذا خوردن



با دست راست بخورید. در ابتدای خوردن، بسم الله بگوئید. از پیش تان بخورید. قبل از دیگران شروع به خوردن نکنید. زُل زُل به غذا چشم ندوزید و نه بطرف کسانی که دور دسترخوان نشسته اند چشم بدوزید. تیز تیز غذا نخورید. غذا را خوب جویده بخورید. تا وقتی که لقمه را قُرت نکرده اید لقمه دوم را در دهان نگذارید. به احتیاط بخورید تا شوبا و غیره روی لباس تان نیفتد. متوجه باشید انگشتان دست بیشتر از حد ضرورت به غذا آلوده نشوند.

طریقه نشستن و برخاستن در مجالس



با هر کسی که ملاقات کردید مؤدبانه با او برخورد کنید و به نرمی با او صحبت نمائید. در مجلس تَف نکنید. آنجا بینی تان را صاف نکنید. اگر ضرورت آن پیش آمد از آنجا بیرون آمده جائی دیگر صافش کنید. اگر در مجلس فازه یا عطسه آمد، دست تان را روی دهان بگذارید. پشت تان را به طرف کسی نکنید. پای تان را طرف کسی دراز نکنید.

دست زیر زنج زده نشینید. صدای انگشت های تان را نکشید. بدون ضرورت بار بار به طرف کسی نبینید. مؤدبانه بشینید. پرگوئی نکنید. بر هر حرفی قسم نخورید. تا جائی که ممکن باشد خودتان اول شروع به گپ زدن نکنید. وقتی که کسی دیگری گپ میزند گپش را با توجه بشنوید تا دلگیر نشود. البته اگر حرف گناه آلود باشد آن را نشنوید. یا او را از گفتن آن منع کنید و یا از آنجا برخاسته بروید.

تا وقتی که کسی سخن خود را تمام نکرده در میان صحبتش حرف نزید. اگر کسی بیاید و جائی برای نشستن در مجلس نباشد، کمی خود را جمع کرده بشینید تا جا فراخ شود. چون با کسی ملاقات کردید یا با او خدا حافظی میکردید اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ و در جواب آن وَ عَلَیْکُمُ السَّلَامُ بگوئید. چیزهای دیگر نگوئید.

حقوق العباد



حقوق مادر و پدر در زندگی ایشان:

- شماره ۱:** ایشان را آزار ندهید و رنجیده نسازید و تکلیفی به آنها نرسانید، اگرچه بر شما ظلم هم کنند.
- شماره ۲:** آنها را تعظیم و احترام کنید، هم با زبان و هم با عمل.
- شماره ۳:** در کارها و امور جایز از آنها اطاعت کنید.
- شماره ۴:** اگر آنها نادار باشند باید توسط پول و مال آنها را خدمت کنید. اگرچه هر دو کافر باشند.

حقوق پدر و مادر بعد از وفات ایشان:

- شماره ۱:** برای آنها دعای رحمت و مغفرت از خدا خواسته بروید. ثواب عبادت و خیرات نقلی به آنها بفرستید.
- شماره ۲:** با دوستان آنها به نیکی و خوبی پیش بیایید و خدمت ایشان را بجا بیاورید.
- شماره ۳:** اگر آنها مقروض هستند یا اینکه آنها برای ادای کار جایزی وصیت کرده باشند، اگر خداوند پول و مال تان داده است، آن را اداء کنید.
- شماره ۴:** بعد از وفات آنها از فغان و چیغ و واویلا و گریان کردنِ خلاف شریعت اجتناب کنید که روح آنها از اینکارها تکلیف می بیند.
- و پدر کلان و مادر کلان پدري و مادري در نظر شریعت در حکم پدر و مادر می باشند. حقوق آنها را نیز مانند حقوق پدر باید دانست. به همین صورت خاله و ماما شرعاً در حکم مادر بوده و کاکا و عمه در حکم پدر می باشند. حدیث شریف مُشیر آن است.

حقوق دایه:

- شماره ۱:** ادب و احترام او را رعایت کنید.

شماره ۲: اگر محتاج پول باشد و شما به اندازه کافی پول دارید، او را کمک نمائید.

حقوق مادرِ اندر:

چونکه مادر اندر {یعنی زن پدر} دوست پدر می باشد و شریعت حکم کرده است که با دوستان پدر به نیکی و خوبی رفتار کنیم، بنابراین «مادر اندر» نیز همان حقوقی را دارد که در بالا گذشت.

حقوق برادرِ کلان:

برادرِ کلان از روی حدیث شریف مثل پدر است. و لذا از اینجا دانسته میشود که برادر کوچک مانند اولاد می باشد. بنابراین حقوق ایشان میان هم دیگر، مانند حقوق پدر و مادر و اولاد است. خواهر کلان و خواهر خرد را نیز به همین گونه باید دانست.

حقوق خویشاوندان:

شماره ۱: اگر خویشان تان نادر و محتاج باشند و قدرت کسب و کمائی را ندارند، پس موافق طاقت و توان خود، مصارف ضروری آنها را تامین کنید.

شماره ۲: گاه گاهی به دیدن آنها باید رفت.

شماره ۳: نباید با آنها قطع رابطه کرد بلکه اگر آنها شما را قدری هم آزار و ایذاء برسانند بازهم صبر کردن بر آن افضل است.

حقوق مصاهرت:

مصاهرت یعنی حقوق خویشاوندان همسر خود. خداوند متعال این خویشاوندی را نیز در سلسله نسب در قرآن کریم ذکر نموده است و لذا از اینجا دانسته میشود که خُشو و خُسُر، خُسُرُ برّه و خِیاشنه، داماد و عروس، اولاد زن از شوهر سابقش و همچنین اولاد شوهر از زن سابقش، اینها همه حقوقی دارند.^۱

بنابراین با تمام این خویشان نیز، بیشتر از سایر مردم، مراعات و نیکی و لحاظ و خوش خلقی باید کرد.

حقوق عموم مسلمانها:

شماره ۱: خطا و قصور مسلمان را ببخشید.

۱: خُشو یعنی مادر همسر، خُسُر یعنی پدر همسر، خُسُرُ برّه یعنی برادر زن، خِیاشنه یعنی خواهر زن.

- شماره ۲: اگر گریه کند بر او رحم کنید.
- شماره ۳: عیب او را بپوشانید.
- شماره ۴: عذر او را بپذیرید.
- شماره ۵: تکلیف او را دور بگردانید.
- شماره ۶: همیشه خیرخواهی اش را نمائید.
- شماره ۷: به دوستی و محبت او وفا کنید.
- شماره ۸: اگر عهده‌ی داده است عهد و پیمانش را نگاهدارید.
- شماره ۹: اگر بیمار باشد بیمارپرسی و عیادتش کنید.
- شماره ۱۰: اگر بمیرد برایش دعا نمائید.
- شماره ۱۱: اگر به مهمانی دعوت کند دعوتش را قبول کنید.
- شماره ۱۲: تحفه اش را بپذیرید.
- شماره ۱۳: در عوض نیکی اش با او نیکی کنید.
- شماره ۱۴: در عوض آنچه داده است، تشکری و قدردانی کنید.
- شماره ۱۵: در وقت ضرورت کمکش کنید.
- شماره ۱۶: از اهل و عیال و اولادش محافظت کنید.
- شماره ۱۷: اگر کاری داشت کارش را انجام بدهید.
- شماره ۱۸: سخنش را گوش بدهید.
- شماره ۱۹: وساطتش را قبول کنید.
- شماره ۲۰: اگر خواسته ای داشت او را نا امید برنگردانید.
- شماره ۲۱: اگر عطسه زده الحمدلله بگوید در جوابش باید یَرْحَمَكَ اللهُ بگوئید.
- شماره ۲۲: اگر چیز گمشده او را پیدا کنید باید آن را به او واپس برسانید.
- شماره ۲۳: جواب سلامش را باید بدهید.
- شماره ۲۴: با نرمی و خوش خلقی با او صحبت نمائید.
- شماره ۲۵: با او نیکی کنید.
- شماره ۲۶: اگر با اعتماد بر شما او قسمی خورده است، بکوشید قَسَمَش را اداء کنید.
- شماره ۲۷: اگر کسی بر او ظلم می کند باید او را مدد کنید. اگر او بر کسی ظلم می کند مانعش شوید.
- شماره ۲۸: با او محبت بورزید، با او دشمنی نکنید.

شماره ۲۹: او را نباید رسوا بگردانید.

شماره ۳۰: هر چیز خوبی را که برای خود می پسندید آن را برای او نیز پسندید.

شماره ۳۱: در وقت ملاقات او را سلام بدهید و اگر مرد با مرد و زن با زن با همدیگر مصافحه کنند یعنی دست بدهند، این بهتر است.

شماره ۳۲: اگر رنجشی با ایشان رخ داد پس تا بیشتر از سه روز، ترک سلام نباید کنید.

شماره ۳۳: نباید بر او بدگمانی کنید.

شماره ۳۴: نباید با او حسد و بغض نمائید.

شماره ۳۵: او را به کار خوب و نیک راهنمایی کنید و از کار زشت و بد، منعش باید کرد.

شماره ۳۶: بر خُردسالها باید شفقت نمائید و احترام و ادب بزرگسالها را باید نگاهدارید.

شماره ۳۷: اگر دو مسلمان از هم برنجند، میان ایشان صلح و آشتی نمائید.

شماره ۳۸: نباید غیبت او را کنید.

شماره ۳۹: به هیچ شکلی نباید به او ضرر برسانید، نه در مالش و نه در آبرویش.

شماره ۴۰: نباید او را از جایش خیستانده برجایش بنشینید.

حقوق همسایه ها:

شماره ۱: باید به نیکی و مدارا با همسایه رفتار کنید.

شماره ۲: از ناموس زن و اولاد او باید محافظت کنید.

شماره ۳: گاه گاهی به خانه او تحفه و هدیه و غیره بفرستید، خصوصاً وقتی که او نادر باشد، باید حتماً کمی نان و غذا برایش بفرستید.

شماره ۴: نباید او را تکلیف دهید و نباید بر امور خُرد و کوچک با او بگومگو و پرخاش کنید.



و آنگونه که همسایه حقوقی دارد، همسفر یعنی آن کسی که از خانه با او به سفر رفته اید یا اینکه در طول راه اتفاقاً همراهش شده اید، او نیز مثل همسایه حقوقی دارد که خلاصه آن اینست که راحت او را بر راحت خود مقدّم بدانید. بعضیها در قطار یا موتر با سایر مسافران غالمغال میکنند. اینکار خیلی زشت و قبیح است.



به همین صورت، دیگر نادرها و محتاجها مانند یتیم و بیوه و عاجز و ضعیف و مسکین و بیمار و مفلوج و مسافر و گدا و غیره... اینها علاوه بر حقوق بالا چند حق دیگر نیز دارند.

شماره ۱: کمک مالی و پولی به آنها کردن.

شماره ۲: انجام دادن کارهای آنها به دست خود.

شماره ۳: دلجوئی و تسلی و دلداری دادن آنها.

شماره ۴: رد نکردن حاجت و سوال آنها.

بعضی از حقوقی که فقط بخاطر انسان بودن لازم میشود، اگر چه شخص مقابل مسلمان نباشد:

شماره ۱: به ناحق نباید به جان و مال هیچ کسی دست درازی کرد و او را تکلیف داد.

شماره ۲: بدون عذر شرعی با کسی نباید بدزبانی کرد.

شماره ۳: اگر کسی را به مصیبت یا گرسنگی یا مرض مبتلا دیدید باید او را کمک کنید، آب و نانش بدهید و معالجه اش بکنید.

شماره ۴: صورتی که شریعت اجازه سزا دادن را داده است، در آن صورت نیز نباید ظلم و اضافه روی کنید.

حقوق حیوانات:

شماره ۱: هر حیوانی که نگاهداشتن آن کدام فایده خاصی ندارد، نباید آن را بند کرد یا در قفس کرد بِالْخُصُوصِ گرفتن چوپه های پرندگان از آشیانه آنها و پریشان ساختن پدر و مادر آنها خیلی بیرحمی است.

شماره ۲: حیواناتی که گوشت شان حلال است، آنها را نیز محض بخاطر ساعت تیری و تفریح نباید کشت.

شماره ۳: حیواناتی که از آنها کار میگیرید، در آب و آذوقه و راحت و نگاهداری آنها باید متوجه باشید. بیشتر از قوت آنها نباید از آنها کار گرفت و نباید آنها را بیش از حد زد.

شماره ۴: هر حیوانی که می خواهید ذبحش کنید، یا اینکه به سبب اینکه مودی است می خواهید آن را بکشید، پس با کارد یا چاقوی تیز زود حلالش کنید، او را عذاب گش نکنید و نه او را از گرسنگی و تشنگی بکشید.

یک نکته ضروری



اگر کسی در حقوق مسلمانی کوتاهی یا حق تلفی کرده باشد، در این صورت هر حقی را که می تواند اداء کند باید آن را اداء کند و یا اینکه بخشش آن را از او بخواهد. مثلاً اگر قرض کس بر او باقی مانده بود یا مثلاً در حق کسی خیانت نموده بود، در این صورت پول قرض را به او واپس بدهد یا از او بخشش بخواهد.

و آن حقی که فقط معاف کردنی است، در این صورت تنها معافی آن را از آن شخص بخواهد. بطور مثال اگر غیبت و غیره او را کرده بود یا او را زده بود، در این صورت فقط بخشش آن را از او بخواهد. و اگر به سببی نمی تواند که نه حق او را اداء کند و نه میتواند که عفو و بخشش بخواهد، پس در این صورت برای صاحب آن حق همیشه دعا خواسته برود. عجب نیست که الله متعال در روز قیامت آن شخص را راضی ساخته این حق وی را ببخشایاند. لیکن باز هم هر وقتی که فرصت اداء کردن یا معاف کردن آن حق پیدا شد، باز هم در آنوقت در اداء کردن یا بخشایاندن آن بی پروائی نکند. و اگر خود این شخص حقوقی بر مردم دارد، پس از هر کسی که امید میرود که حقش را خواهد داد، حق خود را به نرمی بازپس بگیرد. و آن کسانی که از ایشان امید نمی رود که حقش را واپس بدهند یا اینکه از جمله حقوقی است که قابل واپس گیری نیست، مثل غیبت و غیره... اگرچه در عوض این حقوق، انسان در قیامت نیکی ها و ثوابهای بسیار بدست خواهد آورد، لیکن معاف کردن و بخشیدن آن، ثواب خیلی بیشتری دارد. بنابراین بخشیدن و معاف کردن آن بطور مکمل بسیار بهتر میباشد. خصوصاً هنگامی که کسی به تواضع و انکسار، معافی و بخشش بخواهد.



مسایل تجوید

﴿یعنی درست و خوب خواندن قرآن شریف﴾^۱



مسئله: کوشش کردن شخص در اینکه قرآن شریف را بدرستی و تجوید بخواند، بر او واجب است و تنبلی کردن و بی پروائی در آن گناه می باشد.

فایده: قواعد تجوید بسیار است لیکن ما فقط اندکی از قاعده های ضروری و آسان آن را در اینجا می نویسیم.

تنبیه: در بین این حرف های ذیل خوب باید کوشش نمود که فرق شود و بخوبی اداء شوند. در بین «ا، ع، ء» باید فرق نمود و در بین «ت، ط» و در بین «ث، س، ص» و در بین «ح، ه» و در بین «ذ، ض» و در بین «ذ، ظ، ز».

«ت» درشت نیست، «ط» درشت است. «ث» نرم خوانده میشود. «س» درشت خوانده میشود. «ص» پُر است. و در وقت تلفظ «ض» کناره زبان به دندانهای سمت چپ میخورد. خواندن آن توسط دندانهای پیش روی غلط است. برای تلفظ «ض» باید بسیار تمرین کرد. «ذ» نرم است. «ز» درشت می باشد. «ظ» پُر خوانده می شود.



قاعده ۱: این حروف همیشه پُر خوانده میشود: «خ، ص، ض، ط، ظ، غ، ق».

قاعده ۲: وقتی که بر «ن، م» تشدید باشد آن را با غنة بخوانید. یعنی اینکه آواز آن را از بینی اداء کنید.

قاعده ۳: بالای هر حرفی که زیر یا زبر یا پیش است و بعد از آن «ا» یا «ی» یا «و» نیست، آن را مد ندهید و آن را درازتر نخوانید. اینکار غلط است.

بطور مثال «الْحَمْدُ» را به صورت «الْحَمْدُو» یا «مَلِكٍ» را به صورت «مَلِکِی» خواندن یا «إِيَّاكَ» را به صورت «إِيَّاكَا» خواندن غلط است.

۱: بعضی قواعد دقیق بودند که به فهم نمی آمدند و بعضی دیگر بسیار واضح و شاگردان خود به خود مطابق آنها تلاوت می کنند. ما هر دوی این گونه قواعد را نوشتیم. مولف.

و هرجائی «ا» یا «ی» یا «و» بود، مدّ آن را نیز کوتاه نخوانید. خلاصه اینکه قواعد مد را باید رعایت کنید.

قاعده ۴: پیش را کمی مشابه «و» بخوانید و زیر را کمی مشابه «ی».

قاعده ۵: هرجائی که نون ساکن باشد و بعد از نون، یکی از حرف های ذیل بیاید، نون را غنّه داده بخوانید. حروف مذکوره اینهاستند: «ت، ث، ج، د، ذ، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ف، ق، ک». بطور مثال «اَنْتُمْ مِنْ ثَمَرَةٍ فَاتَّجَيْنَاكُمْ، اَنْدَادًا، اَنْدَرْتَهُمْ، اَنْزَلَ، مِسَاءَتَهُ، نَشْرُ، لَمَنْ صَبَرَ، مَنْصُودٍ، فَاِنْ طَبْنٍ، فَاَنْظُرْ، يُنْفِقُونَ، مِنْ قَبْلِكَ، اِنْ كُنْتُمْ».

قاعده ۶: به همین صورت اگر بالای حرفی، دو زیر یا دو زیر یا دو پیش باشد و لذا آواز نون از آن پیدا شود و بعد از آن حرف، یکی از آن پانزده حرف بالا بیاید، بازهم در این صورت آواز نون را باید غنّه داد. مثلاً: جَنَاتٍ تَجْرِي، جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَى، مِنْ نَفْسٍ شَيْئًا، رِزْقًا قَالُوا، رَسُوْلٌ كَرِيْمٌ. مثال های دیگرش را خودتان پیدا کنید.

قاعده ۷: هرجائی که «ن» بیاید و بعد از آن حرف «ر» یا حرف «ل» بیاید، در این صورت حرف نون دیگر خوانده نمی شود بلکه با آواز «ر» یا «ل» یکجا میشود. مثلاً «مِنْ رَبِّهِمْ، وَ لَا كَيْنَ لَا يَشْعُرُونَ». **قاعده ۸:** به همین صورت اگر دو زیر یا دو زیر یا دو پیش بالای حرفی باشد و بعد از آن حرف «ر» یا «ل» بیاید، بازهم در این صورت حرف نون، نون خوانده نمی شود بلکه با آواز حرف «ر» یا «ل» یکجا میشود. مثلاً «غُفُوْرٌ رَحِيْمٌ، هُدًى لِّلْمُتَّقِيْنَ».

قاعده ۹: اگر نون ساکن باشد و بعد از آن حرف «ب» بیاید، پس این نون را میم می خوانیم و آن را غنّه هم میدهیم. مثلاً «اَنْبِيَاهُمْ» را به این صورت خواهیم خواند: «اَمْبِيَاهُمْ». به همین صورت اگر دو زیر یا دو زیر یا دو پیش بالای کدام حرف باشد و لذا آواز نون در آن حرف پیدا شود و بعد از آن حرف «ب» بیاید، در آنجا نیز نون را میم خواهیم خواند. مثلاً «اَلَيْمٌ بِمَا» را «اَلِيْمٌ بِمَا» خواهیم خواند.

در بعضی از چاپ های قرآن در چنین مواقع، یک میم کوچک بر آنجا می نویسند و در بعضیها نمی نویسند، اما در هر جا که این قاعده باشد، آن را به همین گونه باید خواند.

قاعده ۱۰: هرجائی که میم ساکن باشد و بعد از آن حرف «ب» بیاید، آن میم را باید با غنّه خواند. مثلاً «يَعْتَصِمُ بِاللّٰهِ».

قاعده ۱۱: هر حرفی که بالایش دو زیر یا دو زیر یا دو پیش باشد و حرف بعدی آن ساکن باشد، در این

صورت در آنجا بجای دو زیر، یک زیر خواهیم خواند و الف را که در آنجا نوشته شده نخواهیم خواند و یک نون زیردار از طرف خود افزوده با آن حرف ساکن یکجا خواهیم کرد مثلاً «خَيْرَ الْوَصِيَّةِ» را به صورت «خَيْرِ الْوَصِيَّةِ» خواهیم خواند.

به همین صورت بجای دو زیر یک زیر خواهیم خواند و یک نون زیردار به شکل بالا به حروف بعدی اضافه خواهیم کرد مثلاً «فَخَوِرَ الدِّينَ» را به شکل «فَخَوِرِ الدِّينَ» خواهیم خواند. به همین صورت بجای دو پیش فقط یک پیش خواهیم خواند و یک نون مثل بالا به حرف بعدی آن اضافه خواهیم کرد مثلاً «نُوحُ ابْنُهُ» به شکل «نُوحُ ابْنُهُ» خواهیم خواند. در بعضی از قرآن ها یک نون کوچک در میان این دو حرف می نویسند، لیکن اگر این نون در کدام قرآن نوشته هم نباشد باز هم آن را باید بخوانید.

قاعده ۱۲: اگر بالای حرف «و» زیر یا پیش باشد باید آن را پُر خواند، مثلاً «رَبِّ الْعَالَمِينَ، أَمْرُهُمْ». و اگر حرف «و» زیر داشته باشد، آن را باید خفیف خواند، مثلاً «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ». و اگر حرف «و» ساکن باشد، پس ببینید که اگر بالای حرف پیشتر از آن زیر یا پیش باشد، در این صورت «و» را پُر بخوانید مثلاً «أَنْذَرْتَهُمْ، مَرْسَلًا». و اگر حرف پیشتر از آن زیر داشته باشد، در این صورت «و» ساکن را خفیف بخوانید، مثلاً «لَمْ تُنْذِرْهُمْ».

و در بعضی جاها این قاعده صدق نمی کند، اما آنها را اکنون نخواهید فهمید در بیشتر جاها همین قاعده استعمال میشود و شما مطابق همین قاعده تلاوت کنید.

قاعده ۱۳: اگر حرف پیشتر از «ل» که در «اللَّهُ» و «اللَّهُمَّ» است، زیر یا پیش داشته باشد، پس «ل» را در این صورت پُر بخوانید. مثلاً «خَتَمَ اللَّهُ، فَرَادَهُمُ اللَّهُ، وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ».

و اگر حرف پیش از این «ل» زیر داشته باشد، در این صورت لام را خفیف بخوانید، مثلاً «الْحَمْدُ لِلَّهِ».

قاعده ۱۴: هر جائی که «ة» نوشته شده باشد، چه جداگانه از حرف قبلی اش باشد مثل «ة» و چه متصل به حرف قبلی اش باشد مثلاً «ة» و بخوایم که بر آن وقف کنیم، پس در این صورت این «ة، ة» را به شکل «ه، ه» خواهیم خواند.

مثلاً «قِسْوَةٌ» را به شکل «قِسْوَةٌ» خواهیم خواند. به همین گونه «أَتُوا الزَّكَاةَ» و «طَيِّبَةً» را به شکل «أَتُوا الزَّكَاةَ» و «طَيِّبَةً» خواهیم خواند.

قاعده ۱۵: هر حرفی که بالای آن دو زیر باشد و بخوایم بر آن وقف کنیم، پس در این صورت بعد از آن

حرف، یک الف را اضافه می خوانیم. مثلاً «نِدَاءً» را «نِدَاءِ» خواهیم خواند.

قاعده ۱۶: هرجائی که در قرآن شریف، این گونه نشان « ~ ~ » باشد، آن حرف را کمی طویلتر خواهیم خواند، مثلاً «وَلَا الضَّالِّينَ» که در اینجا الف را درازتر باید خواند. و مثلاً «قَالُوا ~ اٰنُؤْمِنُ» که «و» اول را در اینجا باید درازتر از سایر واوها بخوانید. و مثلاً «فِي اٰذَانِهِمْ» که «ی» را در این جا از سایر یاءها طویلتر باید بخوانید.



قاعده ۱۷: هرجائی که این نشانها «م، ط، ه، قف، ل» باشد، در آنجا وقف کنید و هر جائی که «س» یا «سکته» یا «وقفه» نوشته باشد، در آنجا نفس خود را قطع نکنید بلکه لحظه ای آنجا مکث کرده دوباره به تلاوت ادامه بدهید.

و هرجائی که در بین یک آیت در دو جا سه نقطه به این شکل « . : » نوشته باشد، در یک جای آن وقف کنید و در جای دیگرش وقف نکنید. خواه در اولش وقف کنید و در دوم نکنید و خواه در دوم وقف کنید و در اولش وقف نکنید، هر دوی اینها درست است. و هرجائی که «لا» نوشته باشد، در آنجا وقف نکنید. و هرجائی که نشان های دیگری نوشته باشد، اگر خواستید می توانید وقف کنید و اگر نخواستید می توانید به تلاوت ادامه بدهید.

و هرجائی که دو نشان در یک جا نوشته است، مطابق نشانی فوقانی اش عمل کنید.

قاعده ۱۸: هر حرفی که ساکن است و بالای حرف بعدی آن تشدید یعنی «ّ» نوشته باشد آن حرف قبلی را نخواهیم خواند.

مثلاً در «قَدْ تَبَيَّنَ» این «د» را نخواهیم خواند. و در «قَالَتْ طَائِفَةٌ» این «ت» را نخواهیم خواند. و در «لَئِنْ بَسَطْتَ» این «ط» را نخواهیم خواند. و در «اَتَقَلَّبْتَ دَعْوَا اللّٰهِ» این «ت» را نخواهیم خواند. و در «اُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا» این «ت» را نخواهیم خواند. و در «اَلَمْ نَخْلُقْكُمْ» این «ق» را نخواهیم خواند.

البته اگر این حرف ساکن «ن» باشد یا اینکه نون به سبب دو زیر یا دو پیش پیدا شده باشد و حرف بعدی آن «ی» یا «و» باشد، پس در این صورت در وقت تلاوت، نون به شکل غَنّه تلفظ خواهد شد.

مثلاً در «مَنْ يَقُولُ» و «ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ» آواز نون از بینی کشیده می شود.



فایده ۱: در آیت ششم رکوع چهارم سیاره «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ» لفظ «مَجْرِيهَا» آمده است. زیر این «و» را مانند زیرهای دیگر تلفظ نمی کنیم، بلکه کمی آواز آن را باریکتر از آواز سایر زیرها خواهیم خواند. مانند تلفظ «و» در «نور چشم».

فایده ۲: در آیت یکم رکوع دوم سوره حجرات در سیاره «حَمِّ» لفظ «بِئْسَ الْأِسْمُ» آمده است. سین این «بِئْسَ» با هیچ حرف بعدی خود متصل نمی شود و لام بعد از آن با حرف سین بعدی متصل می شود. و به این شکل خوانده می شود: «بِئْسَ لِسْمُ».

فایده ۳: در آغاز سوره آل عمران در سیاره «تِلْكَ الرُّسُلُ» لفظ «آلَمْ» آمده است. میم آخری آن با الف لفظ بعدی - الله - به این شکل یکجا خوانده میشود که «م ی زیر، می؛ م ل زیر، مل؛ میمل». بعضی ها آن را «میم مل» می خوانند، این غلط است.

فایده ۴: چند مقام ذیل در قرآن مجید به شکلی نوشته میشوند و به شکل دیگری خوانده میشوند. متوجه آنها باشید و این مقامها را از روی قرآن شریف به شاگردان نشان بدهید و طرز خواندن آنها را به ایشان بیاموزانید.



مقام ۱: هرجائی که لفظ «أَنَا» در قرآن مجید آمده است، الف بعد از نون آن خوانده نمی شود، بلکه الف اولی و نون زیردار خوانده می شود و بس: «أَنَ».

مقام ۲: در آیت سوم رکوع شانزدهم سیاره «سَيَقُولُ» لفظ «يَبْصُطُ» با «ص» نوشته می شود، مگر در خواندن، آن را «س» میخوانند به اینگونه: «يَبْصُطُ». در اکثر قرآن ها در اینجا یک سین کوچک بالای «ص» میگذارند تا دانسته شود که آن را سین باید خواند. لیکن اگر سین هم نوشته نشده باشد، باز هم آن را باید سین بخوانید.

به همین صورت در آیت پنجم رکوع شانزدهم سیاره «وَلَوْ أَنَّا» لفظ «بَصْطَةً» آمده است. «ص» این لفظ را نیز باید سین تلفظ کرد.

مقام ۳: در آیت اول رکوع ششم سیاره «لَنْ تَنَالُوا» لفظ «أَفَأَنْ» می آید. الفی که بعد از «ف» در آن نوشته شده است خوانده نمی شود، بلکه آن را به این شکل می خوانند: «أَفِنْ».

مقام ۴: در آیت سوم رکوع هشتم سیاره «لَنْ تَنَالُوا» جمله «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می آید. بعد از لام اول در اینجا دو الف نوشته می شود، اما فقط یک الف آن خوانده می شود به این شکل: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

مقام ۵: در آیت سوم رکوع نهم سیاره «لَا يُحِبُّ اللَّهُ» در لفظ «تَبَوَّءَ» الفی که بعد از همزه نوشته می شود خوانده نمی شود. این لفظه را اینگونه می خوانند: «تَبَوَّءَ».

مقام ۶: در آیت چهارم رکوع سوم سیاره «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ» در لفظ «مَلَأَهُ» بعد از لام، الف نوشته میشود لیکن خوانده نمی شود، بلکه آن را به این شکل می خوانند: «مَلَّه».

به همین ترتیب، این لفظ در هر جای که آمده باشد آن را باید به همین شکل خواند.

مقام ۷: در آیت پنجم رکوع سیزدهم سیاره «وَاعْلَمُوا» در لفظ «لَا أَوْضَعُوا» بعد از لام و الف، یک الف دیگر هم نوشته میشود لیکن این الف دوم خوانده نمی شود، بلکه آن را به این صورت میخوانند: «لَاَوْضَعُوا».

مقام ۸: در آیت هشتم رکوع ششم سیاره «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ» در لفظ «تَمُودًا» بعد از دال، یک الف نوشته می شود لیکن خوانده نمی شود بلکه آن را به این شکل می خوانند: «تَمُود».

به همین صورت در آیت نوزدهم رکوع سوم سوره «وَالنَّجْمِ» در سیاره «قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ» که لفظ «تَمُودًا» آمده است، الف بعد از دال در آن نیز خوانده نمی شود.

مقام ۹: در آیت چهارم رکوع دهم سیاره «وَمَا أَبرَىٰ نَفْسِي» در لفظ «لَتَلَوًا» بعد از واو، یک الف نوشته می شود، اما خوانده نمی شود بلکه از آن را به این شکل می خوانند: «لَتَلَو».

مقام ۱۰: در آیت دوم رکوع چهاردهم سیاره «سُبْحَانَ الَّذِي» در لفظ «لَنْ نَدْعُوا» بعد از واو، الف نوشته می شود لیکن این الف خوانده نمی شود، بلکه آن را به این شکل می خوانند: «لَنْ نَدْعُوا».

به همین صورت در آیت اول رکوع شانزدهم سیاره «سُبْحَانَ الَّذِي» در لفظ «لِشَايَ» الف بعد از شین خوانده نمی شود بلکه آن را به این شکل میخوانند: «لِشَايَ».

مقام ۱۱: در آیت هفتم رکوع هفدهم سیاره «سُبْحَانَ الَّذِي» در لفظ «لَكِنَّا» بعد از نون، یک الف نوشته می شود لیکن خوانده نمی شود بلکه آن را به این شکل می خوانند: «لَكِنَّا».

مقام ۱۲: در آیت هفتم رکوع هفدهم سیاره «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ» در لفظ «لَا أَذْبَحْنَهُ» بعد از لام، دو الف نوشته می شود، اما فقط یک الف خوانده می شود. به این شکل: «لَاَذْبَحْنَهُ».

مقام ۱۳: در آیت چهل و هفتم رکوع ششم سیاره «وَمَا لِي» در لفظ «لَا إِلَىٰ الْجَحِيمِ» بعد از لام اول، دو الف نوشته میشود لیکن فقط یک الف آن خوانده میشود، به این شکل: «لَا إِلَىٰ الْجَحِيمِ».

مقام ۱۴: در آیت چهارم رکوع اول سوره محمد در سیاره «حَمَّ» در لفظ «لَيَبْلُوًا» بعد از واو، یک الف نوشته میشود لیکن خوانده نمی شود، بلکه آن را با این شکل می خوانند: «لَيَبْلُو».

به همین صورت در آیت سوم رکوع چهارم همین سوره در لفظ «نَبْلُوا» بعد از واو، یک الف نوشته میشود لیکن خوانده نمی شود بلکه آن را به این شکل میخوانند: «نَبْلُوا».

مقام ۱۵: در آیت چهارم رکوع یکم سوره «دَهْر» در سیاره «تَبَارَكَ الَّذِي» در لفظ «سَلَّاسِلًا» بعد از لام آخری یک الف نوشته میشود لیکن خوانده نمی شود، بلکه آن را این شکل می خوانند: «سَلَّاسِلًا».

و در آیت پانزدهم و شانزدهم همین رکوع در دو جا لفظ «قَوَّارِیرَا» آمده است و در هر دو جا بعد از «ر» دوم، الف نوشته میشود.

اکثر تلاوت کنندگان در «قَوَّارِیرَا» اول وقف میکنند و در «قَوَّارِیرَا» دوم وقف نمی کنند. حکم این صورت تلاوت کردن اینست که «قَوَّارِیرَا» اول را با الف بخوانند و در «قَوَّارِیرَا» دوم، الف را نخوانند بلکه آن را به این شکل بخوانند: «قَوَّارِیرَا».

و اگر کسی در «قَوَّارِیرَا» اول وقف نکند بلکه در دومی وقف کند، پس حکم اینست که به هیچوجه در آنجا الف را نخواند، چه در آنجا وقف کند یا وقف نکند.

و اگر بخواند در «قَوَّارِیرَا» اول وقف کند، الف را باید بخواند و اگر نمی خواهد در آنجا وقف کند، پس در این صورت الف را تلفظ نکند. همین صورت صحیح است.



فایده: در سیاره «وَاَعْلَمُوا» سوره توبه که با «تَبَرَّاءَ مِّنَ اللّٰهِ» شروع می شود، در آغاز آن بِسْمِ اللّٰهِ نوشته نمی شود. حکم آن اینست که اگر کسی از سوره قبلی خوانده میرفت و اکنون به این سوره رسید، دراین صورت بسم الله نگوید بلکه بدون بسم الله آن را بخواند.

و اگر کسی از این سوره شروع به تلاوت کرد یا اندکی از سوره را خوانده تلاوت را قطع کرده بود و سپس دوباره از بین سوره شروع به خواندن کرد، پس در این دو صورت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بخواند.

رهنمای ضروری برای استاد



این قواعد را به شاگردان خوب بفهمانید و هر قاعده را در طول چند روز در رُبْع یا نصف سیاره بر آنها مشق و تمرین نمائید.

مسائل باقیمانده

حصه چهارم

طریقه تدریس مسائل صفحات بعدی



اگر مدرّس این کتاب مرد باشد، مسائل ذیل را خودش به دختران تدریس نکند بلکه آنها را یا بواسطه همسر خود به آنها تعلیم دهد و یا دختران را راهنمایی نماید تا خود این مسائل را مطالعه کنند. و اگر شاگردان، پسران کمسال باشند، در این صورت نیز مسائل ذیل را به آنها تدریس نکند بلکه آنها را راهنمایی نماید که خود بعداً آنها را مطالعه کنند.

﴿ بقیه مسایل ﴾

﴿ کسانی که نکاح کردن با آنها حرام است ﴾



مسئله ۱۷: اگر مردی با زنی زنا کرد، پس اکنون نکاح کردن مادر این زن و دختران این زن با آن مرد جایز نیست.

مسئله ۱۸: اگر زنی با خواهش جوانی {شهوت} مردی را به نیت بد دست زد، اکنون برای مادر و دختران این زن جایز نیست که با آن مرد نکاح کنند.
به همین صورت، اگر مردی {با شهوت} به زنی دست درازی کرد، در این صورت برای مادر و دختران این زن، نکاح کردن با آن مرد می‌گردد.

مسئله ۱۹: اگر مردی در تاریکی شب می‌خواست زن خود را جهت زناشوئی بیدار کند لیکن به اشتباه دستش به دخترش یا خُشویش خورد و او را به خواهش جوانی و شهوت دست زد و لمس کرد، در این صورت این مرد بر زن خود برای همیشه حرام می‌گردد و اکنون هیچ صورتی برای جواز زناشوئی آنها وجود ندارد.
بر این مرد لازم است که زن خود را طلاق بدهد.

مسئله ۲۰: اگر پسری به نیت بد، مادرِ آندر {زن پدر} خود را دست زد و لمس کرد، پس اکنون این زن برای همیشه بر شوهرش حرام می‌شود و حالا هیچ صورتی برای حلال شدنش نمی‌باشد و اگر مادرِ آندر با بچه آندر {پسر شوهر} خود اینکار را کرد، باز هم همین حکم است.

مسئله ۲۴: هر زنی که شوهر ندارد و از بدکاری حامله شده است، نکاح کردن با او درست است لیکن قبل از ولادت، همخوابگی کردن با او درست نیست.

البته اگر مردی که با آن زن زنا کرده بود خودش با آن زن نکاح کند، در این صورت همخوابگی کردن با این زن برایش درست است.

﴿ بقیه احکام ولی ﴾



مسئله ۱۰: بعد از اطلاع نکاح، در آن صورتی که اجازه زبانی زن و دختر ضروری است زن زبانی چیزی نگفت، اما هنگامی که شوهرش نزدش آمد، زن از همخوابگی با او انکار نکرد، بازهم در این صورت نکاح درست می باشد.

مسئله ۱۵: اگر دختر نابالغ را علاوه بر پدر و پدر کلانش، کس دیگری به نکاح داده بود و دختر از نکاح خود خبر داشت و سپس بالغ شد و شوهرش هنوز با او همخوابگی نکرده است و دختر این نکاح را نمی پسندد، پس در این صورت به محض اینکه دختر بالغ شد فوراً در همان وقت باید نارضایتی خود را از این نکاح اظهار کند که من از این نکاح راضی نیستم، یا اینکه بگوید که من این نکاح را قبول ندارم، چه در آنجا کسی دیگر موجود باشد یا نباشد بلکه دختر تنهای تنها باشد. رد کردن این نکاح به محض بالغ شدن برایش در هر صورت ضروری است.

البته نکاحش فقط از رد کردن و انکار از قبول آن نمی شکند بلکه دختر باید نزد حاکم یا قاضی شرعی برود و وقتی که او نکاح را فسخ کرد، نکاح آنوقت فسخ میشود.

اگر دختر بعد از بالغ شدن حتی یک لحظه^۱ هم خاموش بماند، در این صورت دیگر اختیار شکستادن نکاح را نخواهد داشت.

و اگر علاوه بر پدر و پدر کلان، کسی دیگر، دختر را به نکاح داد و دختر خبری از این نکاح نداشت بلکه بعد از بالغ شدن خبر شد، در این صورت به محض اینکه خبر این نکاح به او رسید در همان وقت از قبول نکاح انکار کند. اگر یک لحظه هم خاموش بماند، اختیار فسخ این نکاح از دستش میرود.

مسئله ۱۶: و اگر نکاحش به طریقه بالا انجام شده بود و دختر بعد از اینکه شوهرش با وی همخوابگی کرد بالغ شد، پس در این صورت فوراً بعد از بلوغ، انکار کردن ضروری نیست بلکه تا وقتی که رضایتش معلوم نشود، دختر تا آنوقت اختیار قبول کردن یا رد کردن نکاح را دارد، خواه هر مدتی که بر آن بگذرد.

البته اگر دختر زبانی صریحاً گفت که من این نکاح را قبول دارم یا اینکه چنان علامتی مشاهده شد که رضایت او از آن ثابت می شود، مثلاً اینکه دختر با شوهر خود همخوابگی کرد، پس در این صورت اختیارش از بین می رود و نکاح لازم می گردد.



۱: این حکم درباره دختران است و پسر اگر بالغ شود انکار کردن فوری اش از قبول نکاح ضروری نیست بلکه تا وقتی که رضایتش دانسته نشود اختیار قبول یا رد نکاح را دارد مولف. حاشیه جدید: ح ۴ ص ۵۳

﴿بقیه مسایل مهر﴾



مسئله ۳: اگر کسی در عوض یک هزار یا ده هزار یا صد هزار با زنی نکاح کرد و زن را بخانه خود آورد و با او همخوابگی کرد، یا اینکه گرچه با او همخوابگی نکرد لیکن در میان زن و شوهر چنان خلوت و تنهائی ای رخ داد که چیزی یا کسی مانع از همخوابگی آنها نمی شد، پس در این صورتها اداء کردن هر قدر مهری که مقرر شده واجب میگردد.

و اگر هیچ یک از دو صورت بالا پیش نیامده بود که شوهر یا زن وفات کرد، باز هم در این صورت ادای تمام مهر واجب است.

و اگر هیچ یک از دو صورت بالا پیش نیامده بود که زن را شوهر طلاق داد، در این صورت، دادن نصف مهر بر دوش شوهر واجب میشود.

خلاصه اینکه در میان زن و شوهر اگر همخوابگی یا چنان تنهائی و خلوتی که در بالا گفته شد پیش آمد یا اینکه یکی از آندو مرد، در هر دوی این صورتها دادن و ادای کل مهر واجب می باشد.

و شوهر اگر زن را قبل از پیش آمدن اینگونه تنهائی و یکجائی مذکور طلاق داد، در این صورت فقط ادای نصف مهر واجب میشود.

مسئله ۴: اگر یکی از زن و شوهر بیمار بود یا روزه رمضان را گرفته بود یا احرام حج را بسته بود یا زن حایضه بود یا کسی آنها را میدید، و در چنین حالتی زن و شوهر تنها شدند، پس چنین خلوت و تنهائی در شریعت اعتبار ندارد و تمام مهر از آن واجب نمی شود. در این صورت اگر زن طلاق شود، نصف مهر را خواهد یافت.

البته اگر روزه رمضان نبود بلکه یکی از آندو روزه قضائی یا نفلی یا نذری گرفته بود و در این صورت تنهائی در بین ایشان رخ داد، پس زن اکنون مستحق یافتن کل مهر می باشد و ادای کل مهر بر شوهر واجب می گردد.

مسئله ۵: اگر شوهر از لحاظ مردی ناتوان برآمد لیکن میان زن و شوهر، خلوت و تنهائی مزبور پیش آمده بود، در این صورت نیز زن کل مهر را خواهد یافت.

به همین صورت اگر مخنث با زنی نکاح کرد و سپس بعد از تنهائی و یکجائی مزبور زن را طلاق داد در این صورت نیز زن تمام مهر را خواهد یافت.

مسئله ۶: اگر در میان زن و شوهر تنهائی مزبور رخ داد، لیکن زن آنقدر خردسال است که قابل همخوابگی نمی باشد یا اینکه شوهر آنقدر خردسال است که نمی تواند با زنش همخوابگی کند، پس از این گونه تنهائی نیز در این صورت، تمام مهر واجب نمی شود.

مسئله ۱۵: اگر کسی نکاح فاسد یعنی بیقاعده نکاح کرد بود و بنابراین زن و شوهر را از همدیگر جدا کردند، مثلاً کسی مخفیانه نکاح کرد، نی در روبروی دو گواه، یا اینکه در مقابل دو گواه نکاح کردند لیکن گواهان کر بودند، لذا آن الفاظی را که نکاح بوسیله آن بسته میشود نشنیدند، یا اینکه زنی را شوهرش طلاق داده بود یا شوهرش مرده بود و هنوز عدت زن تکمیل نشده بود که زن دوباره با کس دیگری نکاح کرد، یا اینکه فساد و خرابی دیگری در نکاح رخ داده بود و بنابراین زن و شوهر را از همدیگر جدا ساختند، و در تمامی این صورتهای شوهر هنوز با زن همخوابگی نکرده بود که از هم جدای شان کردند، پس زن هیچ مهری نخواهد یافت.

بلکه اگر چنان تنهائی ای که در بالا گفته شد نیز میان ایشان رخ داده بود، باز هم زن چیزی نخواهد یافت.

البته اگر شوهر با زن در این صورتهای همخوابگی کرده بود، زن مهر مثل خواهد یافت. لیکن اگر در وقت نکاح، مقدار مهر متعین شده بود و مهر مثل از آن مهر زیادتیر است، پس در این صورت زن همان مهر متعین را خواهد یافت نه مهر مثل را.

مسئله ۱۶: اگر کسی به اشتباه، زن دیگری را همسر خود دانسته با او همخوابگی کرد، در این صورت نیز مهر مثل آن زن بر این مرد واجب میشود و این همخوابگی را زنا نخواهیم نامید و نه این شخص گناهکار خواهد بود.

بلکه اگر زن حامله شد، نسب این طفل نیز صحیح خواهد بود و لکه ای در نسب او نخواهد بود و حرامی خواندن آن طفل جایز نمی باشد.

و چون آن شخص دانست که این زن، زن من نیست، پس اکنون از وی جدا شود و اکنون همخوابگی با او برایش جایز نمی باشد.

و بر آن زن نیز واجب است که عدت بگذراند و اکنون بدون تکمیل و گذشتن دوره عدت، نه برای زن درست است که با شوهر خود یکجائی و تنهائی یا بوس و کنار کند و نه برای شوهرش درست است که با او همخوابگی کند.

و مسایل عدّت بعداً انشاء الله تعالى خواهد آمد.

مسئله ۱۹: در جائی رواج است که مقداری از مهر را پیشکی به زن میدهند، در این صورت اگر شوهر آن مقدار پیشکی به زن نداد، زن اختیار دارد که تا وقتی که شوهر آن مقدار مهر را ندهد، شوهر را نگذارد که با وی همبستری کند.

و اگر شوهر یکبار با او همبستری کرده است، باز هم زن اختیار دارد که شوهر را نگذارد برای بار دوم یا بار سوم با وی همبستری نماید.

و اگر شوهر بخواهد که او را با خود به سفر ببرد، زن میتواند تا وقتی که این مقدار مهر را نگرفته است از رفتن با او انکار کند.

به همین صورت، اگر زن در این حال بخواهد با کدام خویش محرم خود به سفر برود یا از خانه شوهر بخانه والدین خود برود، شوهر حق ندارد که او را منع کند.

و هنگامی که شوهر این مقدار مهر پیشکی را به او داد، پس اکنون زن نمی تواند بدون اجازه شوهر کاری کند و بدون اجازه شوهر، رفتن بجائی برایش ناجایز می باشد، و هرجائی که شوهر بخواهد می تواند او را با خود ببرد، زن حق انکار را ندارد.

﴿بقیه مسایل نکاح کافران﴾



مسئله ۱۳: اگر زنی مسلمان شد لیکن شوهرش اسلام نیاورد، در این صورت زن تا هنگامی که سه حیض بر او نگذرد با مرد دیگری نکاح نمی تواند کند.^۱



۱: و اگر به سبب خردسالی یا پیری اش، خون ماهواری اش نیاید، در این صورت تا گذشتن سه ماه، و اگر زن حامله است تا ولادت طفلش، نمی تواند با مرد دیگری در صورتهای بالا نکاح کند. حاشیه جدید: ح ۴ ص ۵۵

﴿بقیه مسایل﴾

﴿مساوات کردن در بین همسران خود﴾



مسئله ۴: مساوات و برابری بین زنان در همخوابگی واجب نیست. یعنی اینکه این واجب نیست که چون شوهر در نوبت این زن خود با وی همخوابگی کرد، باید در نوبت زن دیگر خود نیز با او همخوابگی کند.

﴿بقیه مسایل طلاق بعد از زفاف﴾



مسئله ۳: زن بخانه شوهر رفت و در تنهائی و خلوت بین شان همخوابگی نیز رخ داد، شوهر بعد از آن اگر زن را در الفاظ صاف و صریح یک یا دو طلاق داد، در این صورت طلاق رجعی واقع می شود. و اگر به الفاظ کنائی طلاق داد، در این صورت طلاق باین واقع می گردد. شوهر در طلاق رجعی حق رجوع به زن را دارد و در طلاق باین حق رجوع را ندارد.^۱

البته شوهر اگر زن را سه طلاق نداده باشد بلکه یک یا دو طلاق باین داده باشد، اگر زن و شوهر هردو راضی اند، می توانند دوباره با همدیگر، هم در دوران همان عدت نکاح کنند و هم بعد از اختتام عدت.

و اگر زن بخواهد با شخص دیگری نکاح کند، فقط بعد از اختتام عدت میتواند با وی نکاح کند و گذراندن عدت^۲ در این صورت لازم و ضروری است.

و تا هنگامی که عدت ختم نشود، شوهر میتواند طلاق دوم و سوم را هم بدهد.

۱: مسایل و طریقه های رجوع کردن در تحت عنوان «مسایل رجوع» درج است.

۲: مسایل و احکام عدت تحت عنوان «مسایل عدت» درج است.



و اگر میان زن و شوهر چنان یکجائی و تنهائی که در بالا بیان کردیم پیش آمد و هیچ امر شرعی یا طبعی مانع همخوابگی موجود نبود، مگر باز هم همخوابگی بین آن دو رخ نداد، پس در این صورت شوهر چه در الفاظ صاف و صریح زن را طلاق بدهد و چه در الفاظ کنائی در هر دو صورت طلاق باین بر زن واقع میشود و عدت نیز واجب میگردد و شوهر حق رجوع را نیز نخواهد داشت و زن بدون گذراندن دوره عدت نمی تواند با مرد دیگری نکاح کند.

البته زن با این شوهر که طلاقش داده است، می تواند هم در دوران عدت دوباره نکاح کند و هم می تواند بعد از ختم عدت نکاح کند، به شرط اینکه شوهر سه طلاقش نداده باشد.

﴿بقیه مسایل سه طلاق دادن﴾



مسئله ۱: اگر زن سه طلاق شود و باز بخواهد که با همان شوهر سابقش نکاح و زندگی کند، این فقط یک صورت دارد و آن اینکه بعد از گذشتن عدتش اولاً با مرد دیگری نکاح کرده با او همخوابگی کند و سپس هنگامی که این شوهر دوم بمیرد یا طلاقش بدهد، زن عدت خود را گذرانیده دوباره می تواند با شوهر سابقش نکاح کند. بدون نکاح با مرد دیگری نمی تواند با شوهر سابقش نکاح نماید.

اگر این زن با مرد دیگری نکاح کرد لیکن هنوز باهم همخوابگی نکرده بودند که این شوهر وفات کرد یا اینکه قبل از همخوابگی طلاقش داد، پس این صورت هیچ اعتباری ندارد، نکاح دوباره زن با شوهر اولش فقط همان وقتی صحیح واقع خواهد شد که شوهر دوم با زن همخوابگی هم کرده باشد.

بدون همخوابگی شوهر دوم، نکاح زن با شوهر سابقش درست نیست. این را خوب بیاد بسپارید.^۱

۱: و این را نیز بیاد بسپارید که مراد از همخوابگی و همبستری و پیش شدن، چه در اینجای کتاب و چه در سایر جاهای کتاب که این الفاظ در آنجا آمده است فقط دراز کشیدن زن و شوهر روی یک رختخواب و خوابیدن نیست، بلکه مراد از همخوابگی، وطی و جماع یعنی داخل شدن آلت تناسلی مرد در سوراخ راه پیش زن است. حتی **یَطَاها غیره** الدر المختار علی هامش رد المختار: ج ۵ ص ۴۱

مسئله ۴: اگر زن با مرد دیگری بر این شرط نکاح کرد که با او همخواهی نموده او را طلاق بدهد، این اقرار کردن و شرط بستن اعتباری ندارد، شوهر دوم اختیار دارد که زن را طلاق بدهد یا ندهد یا هر وقتی که بخواهد طلاقش بدهد.

و نکاح کردن با این شرط و اقرار، گناه کبیره و حرام بوده و اینکار مورد لعنت خداوند می باشد لیکن نکاح منعقد میشود.

بنابراین اگر بعد از این نکاح، شوهر دوم با زن همخواهی کرده او را طلاق بدهد یا بمیرد زن برای شوهر اولش حلال میشود و می تواند بعد از گذشتن عدتش با وی نکاح کند.

﴿بقیه طلاق دادن به شرط چیزی یا کاری﴾



مسئله ۹: اگر کسی به زن خود گفت که اگر حیضه شوی طلاق استی و سپس زن خون مشاهده کرد، پس فوراً حکم طلاق را نخواهیم داد بلکه هنگامی که سه شبانه روز کامل خون آمد، آنگاه بعد از آن سه شبانه روز حکم میکنیم که از همان وقتی که زن خون را مشاهده کرده طلاق واقع شده است.

و اگر شوهر اینطور گفته بود که هر وقتی که یک حیض بیاید طلاق استی، در این صورت وقتی که زن از حیض پاک شد، آنگاه طلاق واقع میشود.

﴿بقیه مسایل رجوع کردن در طلاق رجعی﴾



مسئله ۲: اگر شوهر با زبان چیزی نگفت لیکن با زن همخواهی کرد یا او را بوسه کرد، یا با او بازی کرد یا به شهوت او را دست زد، در تمام این صورتهای آن زن دوباره همسر و منکوحه او می شود و ضرورتی به تجدید نکاح نمی باشد.

مسئله ۵: هر زنی که حیضه میشود {یعنی خون ماهواری اش می آید} عدت طلاق او سه حیض است. هنگامی که سه حیض کامل بر او بگذرد عدتش نیز تمام میشود.

چون این مسئله را دانستید، پس اکنون بدانید که اگر حیض سوم، ده روز کامل آمد، در این صورت به محض اینکه خون بند شود و ده روز کامل بگردد، عدت زن همان وقت ختم میشود و حق رجوع کردن و باز نگهداشتن زن را که شوهر داشت آن را از دست میدهد، چه زن غسل گرفته باشد یا هنوز غسل نکرده باشد. اکنون شوهر کاری نمی تواند کند.

و اگر حیض سوم عدت، کمتر از ده روز آمده بند شد لیکن زن هنوز غسل نکرده است و نه کدام نمازی بر او واجب گشته است، پس هنوز هم اختیار شوهر باقی است. اگر رجوع کند، زن باز هم همسر و منکوحه او خواهد بود.

البته اگر زن بعد از بند شدن خون غسل کرد یا اینکه هنوز غسل نکرده لیکن وقت یک نماز بر او گذشت، یعنی اینکه قضای یک نماز بر او واجب شد، پس در هر دوی این دو صورت، اختیار شوهر از بین می رود و شوهر اکنون نمی تواند زن را بدون نکاح تازه پیش خود نگاهدارد.

مسئله ۶: هر زنی که شوهرش هنوز با وی همخواهی نکرده است، اگرچه خلوت و تنهائی میان زن و شوهر رخ داده باشد، پس اگر شوهر او را یک طلاق بدهد، دیگر حق رجوع کردن و نگهداشتن او را ندارد. زیرا چنانکه در بالا گذشت طلاقى که بر این چنین زن واقع می شود، طلاق بائن است. این مسئله را خوب بیاد بسپارید.

مسئله ۷: اگر میان زن و شوهر تنهائی شد لیکن شوهر می گوید که من با او همخواهی نکرده ام و سپس بعد از این اقرار، زن را طلاق داد، پس اکنون حق رجوع از طلاق و نگهداشتن زن را ندارد.

﴿ مسایل ایلاء ﴾



مسئله ۱: هر کسی که قسم خورد و اینطور گفت که بخدا قسم که دیگر با تو همخواهی نمی کنم، قسم بخدا که دیگر با تو نزدیکی نمی کنم، قسم می خورم که با تو پیش نمی شوم^۱ و یا قسمی دیگر به همین

۱: معنای «نزدیکی» و «پیش شدن» با زن همخواهی و جماع است.

گونه خورد، پس حکم این گونه قسم خوردن اینست که اگر شوهر تا چهار ماه با زن خود همخوابگی نکرد، بعد از گذشتن چهار ماه، یک طلاق باین بر زن واقع میشود. و اکنون ایندو بدون تجدید نکاح نمی توانند مانند زن و شوهر زندگی کنند.

و اگر شوهر قبل از اینکه چهار ماه بگذرد، قسم خود را شکستاند و با زن همخوابگی کرد، در این صورت طلاق واقع نمی شود، البته کفاره قسم شکستادن خود را باید اداء کند.

اینگونه قسم خوردن را در شریعت «ایلاء» میگویند.

مسئله ۲: اگر کسی به ترک همیشگی همخوابگی قسم نخورد بلکه ترک فقط چهار ماه همخوابگی را قسم خورد و اینطور گفت که قسم بخدا که تا چهار ماه با تو پیش نمی شوم. این صورت نیز «ایلاء» می باشد. و حکم آن اینست که اگر شوهر تا گذشتن چهار ماه با زن خود همخوابگی نکند، در این صورت یک طلاق باین بر زنش واقع میشود، و اگر قبل از گذشتن چهار ماه با زن خود همخوابگی کرد، در این صورت طلاق واقع نمی شود، ولی کفاره باید بدهد.

و مسایل کفاره شکستادن قسم در حصه سوم این کتاب مفصلاً آمده است.

مسئله ۳: اگر کسی بر مدتی کمتر از چهار ماه قسم خورد، این صورت هیچ اعتباری ندارد، «ایلاء» از آن ثابت نمی شود. اگر کسی بر یک روز کمتر از چهار ماه هم قسم بخورد باز هم «ایلاء» ثابت نمی گردد. البته اگر قبل از تکمیل آن مدتی که قسم آن را خورده با زن خود همخوابگی کند، در این صورت باید کفاره شکستن قسم را اداء کند.

و اگر تا گذشتن آن مدت با زن همخوابگی نکرد، در این صورت، هم طلاق بر زنش واقع نمی شود و هم قسمش نمی شکند.

مسئله ۴: کسی قسم خورد که تا چهار ماه با زن خود پیش نمی شوم و سپس قسم خود را شکستاند و بنابراین بعد از چهار ماه یک طلاق باین بر زنش واقع شد و آنگاه بعد از طلاق دوباره باهم نکاح کردند. پس اگر شوهر بعد از این نکاح تازه تا چهار ماه دیگر با زن همخوابگی هم نکند هیچ حرجی نیست. اکنون طلاق و ایلائی واقع نمی شود.

و اگر کسی به ترک همخوابگی برای همیشه قسم خورد، مثلاً اینطور گفت که قسم میخورم که بعد از این هرگز با تو همخوابگی نمی کنم، و یا گفت که بخدا قسم که هرگز با تو پیش نمی شوم و سپس قسم خود را شکستاند و بعد از گذشتن چهار ماه یک طلاق باین بر زنش واقع شد و آنگاه دوباره با همان زن نکاح کرد و بعد از نکاح دوم باز تا چهار ماه با او نزدیکی نکرد، پس اکنون در این صورت یک طلاق باین دیگر بر زنش واقع میشود.

و اگر برای سومین مرتبه با همان زن نکاح کرد، باز هم حکم آن اینست که اگر شوهر بعد از این نکاح سوم نیز تا قبل از گذشتن چهار ماه با زن خود همخوابگی نکرد، پس اکنون طلاق باین سوم نیز بر زن واقع میشود و حالا تا وقتی که زن شوهر دیگری نگیرد و آنگاه طلاق شود یا شوهر دوشم بمیرد و عدت طلاق یا مرگ شوهر دوم نیز بگذرد، شوهر اول نمی تواند با او نکاح کند.

البته اگر شوهر بعد از نکاح دوم یا سوم با زن نزدیکی یعنی همخوابگی میکرد، قسمش می شکست و دیگر هیچ طلاق بر زن واقع نمی شد. البته کفاره قسم شکستادن را می باید اداء میکرد.

مسئله ۵: اگر در صورت بالا بعد از سه نکاح پیاپی، سه طلاق بر زن واقع شد و سپس زن شوهر دیگری گرفت و هنگامی شوهر دوم او را طلاق داد، زن عدت آن را گذرانده دوباره با شوهر اول نکاح کرد و شوهر اول اینبار هم تا چهار ماه با زن همخوابگی نکرد، در این صورت اکنون هیچ طلاق بر زن واقع نمی شود، خواه تا هر مدتی که شوهر همخوابگی نکند، طلاق واقع نمی شود.

لیکن هر وقتی که این شوهر با او همخوابگی کند، دادن کفاره شکستادن قسم بر او لازم میگردد، زیرا قسم خورده بود که هرگز با تو نزدیکی نمی کنم یا هرگز با تو پیش نمی شوم و این قسم حالا شکست.

مسئله ۶: اگر کسی زن خود را طلاق باین داد و سپس قسم خورد که با تو همخوابگی نمی کنم، این صورت «ایلاء» نمی باشد. اکنون اگر هر دو با همدیگر نکاح کنند و شوهر با زن تا چهار ماه یا بیشتر همخوابگی نکند، طلاق بر زن واقع نمی شود.

لیکن هروقتی که شوهر با زن همخوابگی کند کفاره شکستادن قسم خود را باید بدهد. و اگر کسی زن خود را طلاق رجعی داد و سپس در دوران عدتش قسم خورد که با تو نزدیکی نمی کنم، این «ایلاء» می باشد. اکنون اگر شوهر به زن خود رجوع کند و او را نزد خود نگاهدارد و آنگاه تا چهار ماه با او نزدیکی و همخوابگی نکند، بعد از گذشتن چهار ماه یک طلاق باین بر زنش واقع میشود. و اگر قبل از چهار ماه با او نزدیکی کرد، در این صورت باید کفاره بدهد.



مسئله ۷: اگر کسی به «خدا» قسم نخورد بلکه اینطور گفت که اگر با تو نزدیکی کنم طلاق استی، این هم «ایلاء» است و در این صورت اگر شوهر با زن همخوابگی کند یک طلاق رجعی بر زن واقع می شود، لیکن دادن کفاره قسم در این صورت لازم نمی گردد.

و اگر شوهر با زن در این صورت تا چهار ماه همخوابگی نکرد، بعد از گذشتن چهار ماه یک طلاق باین بر زن واقع میشود.

و اگر شوهر اینطور گفت که اگر با تو نزدیکی کنم یک حج بر سر من باشد یا یک روزه سرم باشد یا ده روپیه خیرات بر گردنم باشد یا یک قربانی سرم باشد، پس تمام این صورتهای «یالاء» می باشد. اگر شوهر پیش از چهار ماه با زن خود همخوابگی کند، در این صورت هرچه که گفته است باید آن را اداء کند و کفاره لازم نمی گردد.

و اگر تا چهار ماه با زن خود همخوابگی نکرد، بعد از چهار ماه یک طلاق باین بر زن واقع میشود.

مسایل ظهار

﴿ یعنی زن خود را مثل مادر خواندن ﴾



مسئله ۱: اگر کسی به زن خود گفت که تو مثل مادرم استی یا گفت که تو برای من مثل مادرم استی یا تو پیش من مثل مادر استی، یا از این بعد تو نزد من مثل مادر استی یا مانند مادر استی، اکنون ببیند که مراد او از این سخن چه بوده است.

اگر مرادش این بود که تو در احترام و بزرگی مثل مادرم استی و یا مرادش این بود که تو حالا کاملاً پیر شده ای و در عمر مثل مادرم میباشی، در این صورت چیزی از این گفته هایش ثابت نمی شود و حکمی بر آن وارد نمی گردد.

و اگر مراد شوهر از این سخن، طلاق دادن و رها کردن زنش بود، در این صورت یک طلاق باین بر زنش واقع میشود.

و اگر مراد شوهر، نه طلاق دادن زن بود و نه رها کردن او مقصودش بود، بلکه مرادش این بود که اگرچه تو زنم هستی و ترا از نکاح خود آزاد نمی کنم، لیکن از این به بعد هرگز با تو نزدیکی هم نمی کنم، نزدیکی و همخوابگی با ترا بر خود حرام کرده ام. این را در شریعت «ظهار» میگویند.

و حکم ظهار اینست که اگرچه زن در نکاح همان شوهر می ماند، لیکن تا وقتی که شوهر کفاره ظهار ادا نکند تا آنوقت همخوابگی و نزدیکی با زن یا به شهوت و جوش جوانی او را دست زدن و لمس کردن یا بوسیدن و بازی کردن با او برایش حرام است، تا زمانی که شوهر کفاره را اولاً اداء نکند تا آن هنگام زن بر او حرام می باشد. گرچه سالهای سال بر آن بگذرد.

هنگامی که شوهر کفاره را اداء کرد، آنگاه با هم زناشوئی کنند و ضرورتی به تجدید نکاح نیست. و

مسایل کفاره آن مانند مسایل ادای کفاره شکستادن روزه است.^۱

مسئله ۲: اگر کسی قبل از ادای کفاره با زن خود همخوابگی کرد، وی گناه بزرگی را مرتکب شد، اکنون نزد الله ﷻ توبه و استغفار کند و عزم محکم بگیرد که بعد از این قبل از ادای کفاره با او همخوابگی نخواهم کرد.

و همچنین بر زن لازم است که تا زمانی که شوهرش کفاره نداده است، او را نگذارد که با وی همخوابگی کند.

مسئله ۳: اگر کسی زن خود را مثل خواهر یا دختر یا عمه خود یا مثل چنان زنی خواند که نکاح آن زن برایش تا ابد حرام است، حکم این صورت نیز حکمظهار می باشد.

مسئله ۴: اگر کسی به زن خود گفت که تو برایم مثل خنزیر استی، پس اگر شوهر نیت طلاق دادن و رها کردن زن را داشت، در این صورت یک طلاق واقع میشود.

و اگر نیتظهار را داشت یعنی اراده اش این بود که طلاق نمیدهم لیکن همخوابگی با تو را بر خود حرام میکنم، در این صورت هیچ چیزی واقع نمی شود.

به همین صورت اگر شوهر در وقت گفتن آن جمله هیچ نیتی نداشت، باز هم هیچ چیزی از آن واقع نمی شود.

مسئله ۵: اگر کسی بعد ازظهار تا چهار ماه یا تا بیشتر از چهار ماه با زن همخوابگی نکرد و کفاره هم نداد، باز هم طلاق بر زنش واقع نمی شود.

و «ایلاء» نیز از اینگونه سخن صورت نمی پذیرد.

مسئله ۶: در صورتظهار، برای شوهر گپ زدن با زن و دیدن او تا وقتی که شوهر کفاره اداء نکند، حرام نیست، البته نظر انداختن به شرمگاه زن برایش جایز نیست.



مسئله ۷: اگر کسی با زن خود برای همیشهظهار نکرد بلکه مدتی را جهتظهار مقرر ساخت، مثلاً به زن خود گفت که تو برای چهار ماه یا تا یک سال برایم مثل مادرم استی، در این صورتظهار تا همان مدتی که مقرر ساخته است باقی می ماند.

اگر شوهر بخواهد قبل از تمام شدن این مدت با زن خود نزدیکی کند باید اولاً کفاره بدهد. و اگر بعد از ختم مدت مقرر کرده با زن خود همخوابگی کرد، کفاره ای بر او لازم نمی آید و زن نیز

۱: مسایل کفاره شکستادن روزه در حصه سوم این کتاب گذشت.

برایش حلال میشود.

مسئله ۸: اگر کسی در وقت ظهار کردن خود فوراً انشاء الله گفت، ظهار واقع نمی شود.



مسئله ۹: پسر نابالغ و شخص دیوانه نمی توانند ظهار کنند و اگر ظهار هم کنند ظهارشان واقع نمی شود. به همین صورت اگر کسی با زنی ظهار کند که هنوز با وی نکاح نکرده است باز هم چیزی واقع نمی شود و اکنون نکاح کردن با آن زن برایش صحیح است.

مسئله ۱۰: اگر کسی الفاظ ظهار را چند مرتبه تکرار کرد، مثلاً کسی به زن خود دو یا سه مرتبه گفت که تو برایم مثل مادرم استی، پس در این صورت هر چند مرتبه ای که الفاظ ظهار را تکرار کرده است به همان تعداد باید کفاره بدهد.

البته اگر نیت کسی از تکرار مرتبه دوم یا سوم آن فقط تاکید و محکم سازی ظهار بود و مقصودش ظهار تازه نبود، در این صورت فقط یک کفاره بدهد.

مسئله ۱۱: اگر کسی الفاظ ظهار را به چند زن خود گفت، در این صورت در عوض هر زن خود که با او ظهار کرده است یک کفاره بدهد.

مسئله ۱۲: اگر کسی در وقت ظهار لفظ «مثل» را استعمال نکرد و نه لفظ «مانند» را استعمال نمود، بلکه اینطور به زن خود گفت که تو مادرم استی یا گفت که تو خواهرم استی، پس در این صورت ظهار از این الفاظ واقع نمی شود و نه زن بر او حرام میگردد، لیکن استعمال چنین الفاظی برای زن خود گناه دارد. به همین گونه در وقت صدا کردن زن خود، اگر کسی گفت که خواهرم فلان کار را بکن، این هم زشت است، لیکن ظهار واقع نمی شود.

مسئله ۱۳: اگر کسی به زن خود گفت که اگر ترا نگهدارم مادر خود را نگهداشته باشم، یا اگر با تو نزدیکی کنم با مادر خود نزدیکی کرده باشم، ظهار از این واقع نمی شود.

مسئله ۱۴: اگر کسی به زن خود گفت که تو بر من مثل مادرم حرام استی، پس در این صورت اگر نیت طلاق دادن را دارد، یک طلاق بر زنش واقع میشود.^۱

و اگر نیت ظهار را دارد یا اینکه هیچ نیتی ندارد، پس در این صورت ظهار واقع میشود، کفاره بدهد و آنگاه هم خوابگی کند.

۱: و اگر کسی در این صورت نیت ایلاء را داشت، ایلاء واقع می شود. تصحیح الاغلاط + حاشیه جدید: ح ۴ ص ۶۰

﴿مسایل کفارهٔ ظهار﴾



مسئله ۱: مسایل کفارهٔ ظهار مانند مسایل کفارهٔ شکستادن روزه است، فرقی میان آنها نمی باشد، و ما این مسایل را در آنجا به تفصیل بیان کرده ایم. آنها را همانجا ملاحظه کنید.

اکنون ما در اینجا مسایل ضروری ای را می نویسیم که در آنجا بیان نکرده بودیم.

مسئله ۲: اگر شوهر قدرت و توان دارد، پس شصت روز را پیاپی و پشت سر هم روزه بگیرد و حتی روزهٔ یک روز در میان این شصت روز را رها نکند و تا وقتی که شصت روزه اش تمام نشود، تا آنوقت با زن خود همخوابگی نکند.

و اگر شوهر قبل از اتمام شصت روزه با زن خود نزدیکی کرد، پس در این صورت شصت روزه دوباره از سر نو بگیرد، خواه در روز با زن همخوابگی کرده باشد یا در شب و خواه قصداً همخوابگی کرده باشد یا سهواً. حکم همهٔ این صورتهای یکسان است.

مسئله ۳: اگر کسی روزه گرفتن را از تاریخ اول ماه قمری شروع کرد، پس در این صورت دو ماه کامل پی در پی و پشت سر هم روزه بگیرد، خواه شصت روز کامل شود و هر ماه سی روز داشته باشد یا کمتر از شصت روز شود. کفاره از هر دو صورت اداء میشود.

و اگر کسی از تاریخ اول ماه قمری روزه گرفتن را شروع نکرد، پس در این صورت شصت روز کامل روزه بگیرد.

مسئله ۴: اگر کسی کفارهٔ خود را با روزه گرفتن اداء میکرد و قبل از ختم روزهٔ کفاره سهواً با زن خود در شب یا در روز همخوابگی کرد، پس اکنون باید از سر نو کفاره را اداء کند.

مسئله ۵: اگر کسی طاقت روزه گرفتن را ندارد، در این صورت شصت فقیر را دو وقت غذا بخوراند یا اینکه گندم بدهد.^۱

۱: در صورت گندم دادن یا پول نقد دادن، در عوض هروقت طعام، هر فقیر را باید یک کیلو و ۷۵۰ گرام گندم یا قیمت آن را بدهد. بهتر اینست که ۲ کیلوی کامل یا قیمت آن را بپردازد. تفصیل این مسئله در حصهٔ سوم این کتاب تحت عنوان «مسایل صدقهٔ فطر» گذشت.

اگر هنوز تمام فقیران را غذا نخورانیده بود که با زن خود همخوابگی کرد، در این صورت مرتکب گناه میشود لیکن دوباره از سر نو کفاره دادن لازم نیست.

و مسایل غذا خوراندن همه همانگونه است که تحت عنوان مسائل کفاره شکستن روزه بیان شده است.

مسئله ۶: اگر بر دوش کسی ادای دو کفاره ظاهر واجب بود و او شصت فقیر را چهار چهار کیلو گندم داد و پنداشت که در عوض هر کفاره، دو دو کیلو گندم میدهم تا هر دو کفاره ام اداء شود، در این صورت بازهم فقط یک کفاره اش اداء میشود. کفاره دوم را دوباره باید بدهد.

و اگر یک کفاره اش بخاطر روزه شکستاندنش بود و یک کفاره بخاطر ظاهر، در این صورت هر دو کفاره اش اداء میگردد.



﴿ مسایل لعان ﴾



مسئله ۱: اگر کسی به زن خود تهمت زنا بزند یا درباره طفلی که زنش بدنیا آورده است بگوید که این از من نیست، نه معلوم از کیست. حکم آن اینست که زن نزد قاضی یا حاکم شرعی دعوی دایر کند و حاکم یا قاضی از هر دوی آنها قسم بگیرد.

اولاً از شوهر چهار مرتبه به اینگونه قسم بگیرد که من خدا را گواه ساخته میگویم که در تهمتی که به او زده ام راستگو هستم، و سپس بار پنجم به این طور قسم بخورد که اگر من دروغگو باشم لعنت خدا بر من باشد. و چون شوهر قسم خورد آنگاه زن چهار مرتبه به این گونه قسم بخورد که من خدا را گواه ساخته میگویم که او در تهمتی که به من زده دروغگو است، و در مرتبه پنجم بگوید که اگر او در این تهمت خود راستگو باشد غضب خدا بر من باشد.

و هنگامی که هر دو قسم خوردند، حاکم یا قاضی میان هر دو تفریق خواهد کرد و یک طلاق باین بر زن واقع خواهد شد و اکنون این طفل از شوهر زن خوانده نخواهد شد بلکه او را حواله مادرش خواهند کرد.

﴿مسایل عِدَّت﴾



مسئله ۱: هنگامی که زنی را شوهرش طلاق بدهد یا نکاحش به سبب خُلْع یا ایلاء یا غیره... بشکند یا شوهرش بمیرد، پس در تمام این صورتهای زن برای مدت کوتاهی در خانه باید بماند و تا وقتی که این مدت به پایان نرسد، اجازه رفتن به جای دیگری را ندارد و نه اجازه دارد که با مرد دیگری نکاح کند و هنگامی که این مدت مکمل شود، هر چه بخواهد میتواند کند.

گذراندن این مدت را «عِدَّت» میگویند.

مسئله ۲: اگر زنی را شوهرش طلاق داد، در این صورت زن تا ختم سه حیض در همان خانه شوهر که در آن طلاق شده است بماند و از آن خانه بیرون نیاید، نه در روز و نه در شب، و نه با شخص دیگری نکاح کند. و هنگامی که سه حیض تمام شد، عِدَّت زن نیز ختم میگردد. اکنون زن میتواند هرجائی که می خواهد برود.

خواه شوهر، زن را یک طلاق داده باشد یا دو یا سه طلاق، و خواه طلاق باین داده باشد یا طلاق رجعی، حکم همه آنها یکسان است.

مسئله ۳: اگر دختر کمسال را که هنوز از او حیض نمی آید شوهرش طلاق داد، یا چنان زن پیری را شوهرش طلاق داد که خون ماهواری اش بند شده است، پس عِدَّت هر یک از این دو، سه ماه می باشد.

سه ماه در خانه بمانند و بعد از آن مختار هستند که هر چه بخواهند بکنند.

مسئله ۴: اگر دختر کمسالی طلاق شد و لذا او به حساب سه ماه عدتش را شروع کرد، آنگاه یکی دو ماه از آغاز عِدَّت گذشته بود که حیضش آمد، پس اکنون در این صورت او تا اتمام سه حیض باید انتظار کند. تا وقتی که سه حیض مکمل نشده است، عدتش تمام نمی شود.

مسئله ۵: اگر زنی حامله بود و در حالت حاملگی طلاق شد، در این صورت تا هنگام ولادت طفل در خانه بماند، عِدَّت او همین است.

هنگامی که طفلش بدنیا آمد، عدتش نیز تمام میشود. اگر طفلش چند دقیقه بعد از طلاق شدن بدنیا بیاید باز هم عدت زن تمام میشود.^۱

مسئله ۶: اگر کسی زن خود را در دوران ماهواری اش { حیض } طلاق داد،^۲ پس این حیض که زن در آن طلاق شده، اعتباری ندارد، بلکه علاوه بر آن زن سه حیض دیگر را باید مکمل کند.



مسئله ۷: عدت طلاق بر همان زنی واجب است که میان او و شوهرش همخوابگی رخ داده باشد، یا اینکه اگرچه همخوابگی رخ نداده است لیکن میان زن و شوهر تنهائی و یکجائی رخ داده باشد و بعد از آن طلاق شده باشد، خواه چنان تنهائی و خلوتی میان شان پیش آمده باشد که تمام مهر به سبب آن لازم میشود یا چنان خلوت و تنهائی میان شان شده باشد که تمام مهر از آن واجب نمی شود. عدت گزاردن در هر دو صورت خلوت واجب می باشد.

و اگر میان زن و شوهر هنوز به هیچ وجهی خلوت و تنهائی رو نداده بود که زن طلاق شد، پس در این صورت گذراندن عدت بر چنین زنی واجب نیست چنانکه قبلاً گذشته است.



مسئله ۸: اگر کسی زن شخص دیگری را اشتبهاً زن خود پنداشته با او همخوابگی کرد و سپس دانست که او زنش نبوده است، پس در این صورت این زن نیز باید عدت بگذراند و تا وقتی که دوره عدتش تمام نشده شوهر خود را نگذارد که با وی همخوابگی کند وگرنه هر دوی شان گناهکار میشوند. عدت این زن نیز مانند بالاست، یعنی اگر زن از آن مرد حامله شد تا ولادت طفل باید انتظار بکشد. و اگر حامله نشد تا گذشتن سه حیض انتظار کند. این طفل نیز حرامی گفته نمی شود بلکه فرزند همان مردی است که اشتبهاً با این زن همخوابگی کرده است.

مسئله ۹: اگر کسی زنی را به نکاح فاسد گرفت، یعنی اینکه به صورتی نکاح کرد که طبق قواعد، صحیح نیست، مثلاً با زنی نکاح کرد و سپس معلوم شد که شوهر این زن زنده است و هنوز او را طلاق نداده یا اینکه معلوم شد که این زن و شوهر در طفولیت هر دو از یک زن شیر خورده اند.

۱: اگر زنی حامله بود که طلاق شد و او اسقاط جنین کرد، در این صورت نیز عدتش تمام می شود لانه ممکن اسقاطها فی

یوم الطلاق فتقضی عدتها به. رد المحتار: ج ۳ ص ۴۱۹

۲: اما طلاق دادن در حالت حیض، گناه است. حاشیه جدید: ج ۴ ص ۶۲

حکم این گونه نکاح اینست که اگر شوهر با زن همخوابگی کرده است و آنگاه بعد از دانستن حال، میان ایشان تفریق و جدائی رو داد، پس زن در این صورت نیز باید دورهٔ عدت را بگذراند، عدت از همان زمانی شروع میشود که شوهر توبه کرده از زن جدائی اختیار کرده است.

و اگر شوهر هنوز با زن همخوابگی نکرده بود که حال معلوم گشت و شوهر جدائی اختیار نمود، در این صورت عدت بر زن واجب نیست، بلکه اگر میان این زن و شوهر خلوت و تنهائی هم رخ داده باشد، باز هم عدت بر چنین زنی در این صورت واجب نمی باشد.

عدت در چنین نکاح، همانوقتی واجب می شود که همخوابگی رخ داده باشد.

مسئله ۱۰: خوراک و پوشاک زن در دوران عدت بر دوش همان مردی واجب است که این زن را طلاق داده است.

مسایل آن به تفصیل تحت عنوان «مسایل نفقه زن» در همین حصه کتاب گذشت.

مسئله ۱۱: اگر کسی زن خود را طلاق باین یا سه طلاق داد و سپس در دوران عدت اشتباهاً با او همخوابگی کرد، پس اکنون به سبب این همخوابگی سهوی، یک عدت دیگر نیز بر زن واجب میشود. اکنون زن سه حیض دیگر را مکمل کند، وقتی که سه حیض دیگر گذشت هر دو عدت این زن ختم میشود.^۱

مسئله ۱۲: شوهری زن خود را طلاق باین داد و شوهر نیز در همان خانه زندگی میکند که زن عدت خود را در آن میگذراند، در این صورت زن باید از او خوب پرده کند.

﴿ مسایل عدت موت شوهر ﴾



مسئله ۱: اگر شوهر زنی مرد، پس عدت زن در این صورت چهار ماه و ده روز می باشد، و عدت را باید در همان خانه ای بگذراند که در وقت مردن شوهرش در آن زندگی می کرد. بیرون آمدنش از آن خانه درست نیست.

۱: یعنی از همان وقتی که شوهر با او همخوابگی کرده است، سه حیض دیگر باید بگذراند. حاشیه جدید: ح ۴ ص ۶۳

البته اگر این زن، زنی فقیر و نادار است که مصارف و خرج گذاره خود را ندارد و بنابراین شغلی - مثلاً آشپزی و غیره - دارد، بیرون رفتن و جهت کار رفتن برای این زن درست می باشد، لیکن شب را باید در همان خانه خود بگذراند.

و در صورت مرگ شوهر، چه هم خوابگی میان زن و شوی رخ داده باشد یا نی، و چه کدام خلوت و تنهائی میان ایشان پیش آمده باشد یا نی، و زن چه حیضش بیاید یا نیاید، حکم همه این صورتهای یکسان است. یعنی باید چهار ماه و ده روز را در عدت بگذراند.

البته اگر زن حامله بود که شوهرش وفات کرد، در این صورت عدت این زن تا ولادت طفل است و تعیین ماه و روز در این صورت اعتباری ندارد.

اگر طفل فقط یکی دو ساعت بعد از وفات شوهر بدنیا آمد باز هم عدت زن ختم میشود.

مسئله ۲: در دوران عدت، هر جای داخل خانه که زن بخواهد میتواند برود و بیاید. در بعضی جاها رسم و رواج است که چارپائی یا بستر زن شوهر مرده و خود زن شوهر مرده را از یکجا هرگز بجای دیگر منتقل نمی کنند. این رسم و رواج بیهوده و واهی است. باید آن را ترک کرد.

مسئله ۳: اگر شوهر زنی، پسری نابالغ بود و چون وفات کرد زنش حامله بود، باز هم عدت این زن تا ولادت طفل است. لیکن این طفل حرامی است، از شوهرش گفته نمی شود.

مسئله ۴: اگر شوهر زنی در تاریخ اول ماه قمری وفات کرد و زن نیز حامله نیست، پس در این صورت زن به حساب ماه های قمری چهار ماه و ده روز عدت بگذراند.

و اگر شوهرش در تاریخ اول ماه قمری وفات نکرد، پس در این صورت زن چهار ماه و ده روز عدت خود را به حساب هر ماه سی روز تکمیل کند. یعنی عدت وی در این صورت یک صد و سی روز می باشد.

حکم عدت طلاق نیز به همین ترتیب است که اگر زن حیضش نمی آید و نه حامله است و شوهر او را در تاریخ اول ماه قمری طلاق داد، پس زن، سه ماه قمری را در عدت بگذراند، خواه ماه بیست و نه روز باشد یا سی روز.

و اگر زن در تاریخ اول قمری طلاق نیافت، پس در این صورت سه ماه عدت را به حساب هر ماه سی روز تکمیل کند که جمله ۹۰ روز میشود.

مسئله ۵: اگر زنی با کسی به نکاح فاسد عقد بسته بود، مثلاً بدون موجود بودن دو گواه نکاح کرده یا اینکه با شوهر خواهر خود نکاح کرد و خواهرش هم هنوز در نکاح او است، و سپس این شوهرش مرد، پس این زنی که نکاحش صحیح نبوده است بعد از مردن شوهر، چهار ماه و ده روز در عدت نگذراند، بلکه

عدت این زن سه حیض می باشد و اگر حیضش نمی آید، عدتش سه ماه است، و اگر حامله است عدتش تا ولادت طفل می باشد.

مسئله ۶: اگر کسی زن خود را در بیماری خود طلاق باین داد و هنوز عدت زن نگذشته و مکمل نشده بود که وفات کرد، پس در این صورت بنگرید که تکمیل عدت طلاق بیشتر طول میکشد یا تکمیل عدت وفات، هر عدتی که گذراندن آن بیشتر طول میکشد، زن باید آن عدت را بگذراند و به پایان برساند. و اگر شوهر در بیماری خود، زن را طلاق رجعی داده بود و هنوز عدت طلاق نگذشته بود که شوهر وفات کرد، در این صورت تکمیل عدت وفات بر زن لازم میگردد.

مسئله ۷: اگر شوهر زنی وفات کرد لیکن زن از مردن او باخبر نشد و سپس بعد از گذشتن چهار ماه و ده روز، خبر وفات شوهر به او رسید، پس عدت زن در این صورت تمام شده است. عدت گذراندن از آن وقتی که خبر موت شوهر به او رسید، در این صورت بر وی لازم نمی باشد.

به همین صورت اگر زنی را شوهرش طلاق داد لیکن زن از این طلاق آگاه نشد و بعد از گذشتن مدت طولانی از طلاق آگاه شد و آن مدتی که زن می بایست در عدت بگذراند حالا گذشته است، پس عدت این زن نیز در این صورت به اتمام رسیده و اکنون عدت گزاردن بر او واجب نیست.

مسئله ۸: اگر زن جهت کاری از خانه بیرون رفته بود یا اینکه بخانه همسایه خود رفته بود که در این حال شوهرش مرد، پس اکنون باید بخانه بیاید و در همان خانه ای که زندگی میکرد عدت خود را بگذراند.

مسئله ۹: زن در صورت وفات شوهرش، خرچ خوراک و پوشاک دوران عدت خود را از ترکه شوهر نخواهد یافت، بلکه خرچ و مصارف دوره عدت را خودش باید بپردازد.

مسئله ۱۰: در بعضی جاها رواج است که زن بعد از مردن شوهر تا یک سال بطور عدت بسر میبرد، اینکار حرام است.

﴿بقیه مسایل نفقه زن﴾



مسئله ۳: اگر منکوحه مردی خیلی کم عمر است که شوهر نمی تواند با او همخوابگی کند، پس اگر شوهر

او را جهت کارهای خانه یا دلخوشی خود به خانه خود آورده است، در این صورت نفقه و خوراک و پوشاک او بر دوش شوهر واجب است.

و اگر شوهر او را نزد والدین دختر گذاشت و بخانه خود نیاورد، در این صورت نفقه وی بر شوهر واجب نیست.

و اگر شوهر کوچک و نابالغ باشد لیکن زنش بالغ است، در این صورت نفقه زن به عهده شوهر لازم است.

﴿بقیه مسایل فراهم کردن خانه برای زن﴾



مسئله ۸: اگر نکاح به سبب زن شکست، مثلاً زن خود را با بچه اندر {یعنی پسر شوهر} خود آلوده کرد یا به شهوت و خواهش جوانی او را دست زد و لمس کرد و کار دیگری روی نداد و شوهرش از این سبب او را طلاق داد، یا اینکه زن از اسلام برگشت و لذا نکاحش از بین رفت، پس در همه این صورتهای زن خوراک و پوشاک دوران عدت خود را از جانب شوهر نخواهد یافت. البته تا تکمیل عدت، خانه برای اقامت خواهد یافت.

لیکن اگر این زن خود از خانه برآمده جای دیگر برود، این امر دیگری است. در این صورت خانه نیز به او داده نخواهد شد.

﴿بقیه حلالی بودن اولاد﴾



مسئله ۱۰: اگر شوهر در کشور خارج است و مدتها از رفتنش بخارج میگذرد و سالها میشود که بخانه نیامده است و زنش در اینجا طفلی بدنيا آورد و شوهر طفل را از خود میخواند، بازهم این طفل از روی قانون

﴿۲۲۹﴾

شرع حرامی نمی باشد بلکه فرزند شوهر این زن است.^۱
البته اگر شوهر از ولادت طفل مطلع شد و انکار کرده گفت که این طفل از من نیست، در این صورت حکم یعان جاری خواهد شد.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



۱: زیرا ممکن است شوهرش از طریق هوائی برای یک ساعتی نزدش آمده باشد و دیگران از آمدنش آگاه نشده اند یا اینکه شوهر قصداً مخفیانه و پنهان از دیگران نزد زن خود آمده باشد یا اینکه منی خود را در محفظه ای نزد زنش فرستاده باشد و زن آن را در رحم خود تزریق کرده باشد، و غیره صورتهای ممکنه دیگر...